
ژوندون
شماره دهم
سال ۲۷
پنجشنبه ۸ جوزای ۱۳۵٤
۱۸ جمادی الاول ۱۳۹۵
۲۹ می ۱۹۷۵

اختصار وقایع مهم هفته

یکعده استادان ومعلما ن
به‌اخذ مدال پو هنه نایل شده اند
۳۱ ثور :

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت‌وصدراعظم ساعت پنج عصر نما یندگا ن معلمان واستادان مرکز وولایت کشور رادر ارگ جمهوری پذیرفتند•

• • •

دمیرمنو تولنه بمنظور تعمیم‌بیشترنهضت نسوان در جهت سهیم ساختن زنان افغان‌به پیمانه وسیع در راه تر قی ونوسازی جامعه افغانی وباتو صل به آرمانهای مقدس‌واهداف عالی دولت جمهوری افغانستان به‌حیث تصدی غیرانتفاعی فعالیت میکند•

• • •

نطاق وزارت امور خارجه درجواب سوال نماینده باختر آژانس ضمن‌رداین ادعای‌مقامات پاکستانی‌که در مستونگ بلوچستان‌یك مقدار اسلحه باکاغذ های نظامی که ازطرف وزارت حربیه افغانستان شایع گردیده بدست آمده گفت: ماین ادعای دروغ وساخته وبافته‌منابع پاکستانی راجدا ردمی کنیم حکومت پاکستان بمنظور انحراف توجه مردم خود از مشکلات وبحرانات داخلی ومغشوش ساختن افکارعامه مخصوصا کشور های اسلامی‌نسبت‌به‌افغانستان همیشه میخواهداز هم‌چوپروپاگندغلطوسیاسی به منفعت خود استفاده نماید•

• • •

هیات پلانگذاری اتحاد شوروی ساعت ۲ بعداز ظهر یکشنبه ٤جوزابابناغلی‌سیدعبدالله وزیر مالیه ملاقات نموده ودرباره موضوعات مربوط به‌پلان ملی افغانستان درچوکات اولین پلان طویل‌المدت انکشافی جمهوریت کشور مذاکره وتبادل نظر نمود•

• • •

سنگ تهداب یك پل در مسیر سیلبرشهر فراه سه شنبه ٦جوزا توسط والی آنجا گذاشته شد•

• • •

اساسنامه دوریو موسسه پس از تصویب مجلس عالی وزرا ومنظوری بناغلی رئیس دولت وصدراعظم درشماره پنجم جریده‌رسمی نشرونافذ گردید•

بناغلی رئیس دو لت و صد راعظم‌درحالیکه نمایندگان استادان و معلما ن کشور رادرارگ ریاست جمهوری پذیر فته اند..



...غلی رئیس دو لتو صد راعظم‌هنگامیکه نمایندگان استادان و معلمان کشور راپذیرفته اندوتوضیحا ت وزیر معار ف را استمـــاع میکنند.



پیک ژوندون

پنجشنبه ۸ جوزا ی ۱۳۵٤ ـ ۱۸ جمادی الاول ۱۳۹۵ ـ ۲۹ می ۱۹۷۵

ازبیانات رئیس دولت

ارزش حقیقی مبارزات استقلال طلبی مردم‌افغانستان در وجهۀ خالصانه‌ملی آن بود ومهمترین عاملی‌که موجب کامیابی آن‌شداین بود که مبارزین‌راه استقلال برای هرگونه ایثار درین‌راه آماده بودند. عزم وتصمیم‌راسخ‌داشتند که باید مقدرات ملت افغانستان دردست خود ملت قرار گیرد.

تجلیل خاطرۀ فتح وپیروزی

ازخاطرات فرخنده وافتخار آمیز در تاریخ وطن مایکی هم‌میمون خاطرۀ سالگرد استرداد استقلال ماست.

صفحات زندگی کهن مردم ما مالامال از قهرمانی ها، فداکاری هاوجانبازی هائیست که مانند آنرا در تاریخ کمتر ملل گیتی می‌توان مطالعه کرد.

ازمهین حوادث حما سه آ فرین، که‌همه ساله باتکریم زیاد ازآن تجلیل بعمل‌می‌آوریم قیام وتصمیم مردم ماست که پنجاه وهفت سال قبل بمنظور جهاد عملی شد، جهادعلیه باطل ،جهاد بخاطر حفظ شرف وناموس وطن جهاد بخاطر اضمحلال استعمار واستثمار، جهاد بمنظور دفاع از حیثیت ومواریث‌بزرگ ملی که نیایش آزادی در زروۀ آن‌همواره از ممیزات خجسته معنوی مردم‌مابوده و هست.

این جهاد که یادبود آن همه ساله‌بتاریخ ٦جوزا تجدید می‌شود پیروز مندانه نتیجه داد وملت قهرمان افغانستان یکباردیگر تو فیق یافت شهامت فطری وغرور بلند پایۀ ملی خودرا در نبرد بادشمن قاهر وخطرناک‌آنروزکه آفتاب درقلمرو ومتصر فاتش غروب نمیکرد باثبات برساند وعلمبردار آزادی وآزادیخواهی درمشر ق زمین گردد.

باجان سپاریکه فرزندان افغانستان بعمل آوردند وبا شکستی که بر قوای خطیربیگانه تحمیل شد وسنگرهای خالی رادرعقب‌گذاشتند فرشتۀ آزادی درفضای کهساران سر بلند دشت های آفتابی ، دره‌ها ووادی ها ی بامهابت کشور مادوباره بال گشود ومردم ماموقع یافتند بدنبال فتح نظامی وسیاسی متوجه تحکیم بنای اقتصادی و معنوی خود گردند.

سالها بدنبال هم گره خورد، خاطرات و حوادث خورد وبزرگ سیاه وسپید، مثبت ومنفی دیگر در حیات ملی ماظهور کرد تا آنکه درشب ۲٦ سرطان ۱۳۵۲ بزرگترین حادثۀ تاریخی تکوین یافت وباصبح روشن‌آن برهبری فرزند فداکار وقهرمان و طنپر ست دیگر درتاریخ‌کشورما، روشنایی ازهر جهتی بروطن ما تابیدن‌گرفت، انقلاب پیروز مندانه زندگی ملی مارا از یکنواختی بدر آورد، نظام نوباراه ورسم مردمی ونو طلوع‌کرد، افغانستان باهویت دولت‌جمهوری میان ملل دنیا ،زنده، پیروز سرفراز تر وترقی پسند جلوه کرد.

مردم افغانستان که‌عمرها، درطول تا ریخ از نوامیس ملی، ازآزادی وتمامیت کشور پاسبانی کرده ودرین راه جانهای عزیزخودرا فدا وبخاطر اعتلای آن تلاش کرده اند موقع یافتند مسوولیت خودرا درسرنوشت و طن خویش مستقیما دریابند واین افتخاردرسلسلۀ افتخارات تاریخی وامتیازات گرانمایۀ ملی مابزرگترین وعظیم ترین است ، زیرا ازدرس های تابناک وپر معنی وعمیقی که‌دبستان روح نواز ومردم پرور جمهوری افاده میکند یکی‌هم تجلی واقعیتی است‌که درعقیده‌وطکورۀ‌بزرگ مربی این دبستان نمو کرده، نضج‌یافته وشب ۲٦سرطان ۱۳۵۲ ضمن بیانیۀ شان چنین‌امیده آفرین وروان پرورافتاد :

((من برای سعادت آیندۀ وطن خود جز قایم ساختن یك دیمو کراسی‌واقعی ومعقول راه دیگری سراغ نداشتم وندارم. به نظر من تهداب های اصلی چنین یك و ضع‌اجتماعی راتامین کامل حقوق مردم واعتراف کامل باصل حاکمیت ملی باید دانست که نباید بدو اصل فوق ظاهر بایو شیده خللی وارد شود.))

رسیدن به‌کنه‌وماهیت این دو نخبه‌مکلفیت ها ووجایب مارا در برابر مادر وطن‌و در برابر سرنوشت حال وآینده مردم ماسنگین وسنگینتر می‌سازد واین حقیقت را که برای صیانت استقلال سیاسی و تحکیم‌استقلال اقتصادی در برابر نسل امروز و آینده ۀ مملکت با ارزیابی و تحلیل شرایط دشوار عصر وزمان ها وحساسیت زندگی در دنیای امروز درجهت کامیابی ونیرومندی نظام نوین خویش تاچه حد آمادۀ فداکاری وایثار باشیم وچگونه علیه نارسایی ها ومشکلات مبارزه نماییم ، آفتابی می سازد.

پدران قهرمان ما با از خود گذری وایثار موهبت استر داد آزادی را برای ما میسر ساختند وبااین امر کار های بز رگی‌رابما محول نمودند .

انقلاب تاریخی ورستاخیز ملی ۲٦سرطان ۱۳۵۲ جمهوریت جوان افغانستان را بوجود آورد وکار هایی‌عظیم تر ووظایف‌سنگین‌تری رادر برابر ما گذاشته است کارها ووظایفی راکه مابحیث یك ملت قهرمان ، بردبارو بیدار بادرایت وکفایت کامل درپرتو انگیزۀ عا لی وطنپرستی، میتوانیم مطابق‌به مناشیرواهداف نهفته‌درآن، پیروز مندانه به منزل رسانیم‌و رسالت تاریخی خودرا به نیکو یی ایفاء کنیم.

درحالیکه ازپنجاه وهفتمین سالگرد استرداد آزادی افغانستان محبوب خویش که‌مصادف‌با ۳شنبه گذشته (٦ جوزا) بود استقبال‌وتجلیل بعمل می آوریم این روز خجسته‌ملی را بـه حامی استقلال ، مؤسس جمهوریت بنا غلی محمدداؤد وکافۀ هموطنان تبریك گفته بروان پاك اعلیحضر ت‌امان الله‌خان‌غازی که دورۀ زمامداری شان این نعمت کبری نصیب ما گردید وبروح بزرگ اعلیحضرت غـاز ی محمدنادر شاه قهرمان معرکۀ استقلال وبروان جنت آشیان همه شهـدای راه آزادی درود فرستاده‌برای وطنپرستان وفداکاران‌راه‌انقلاب وخدمتگاران صدیق وطن از بار گاه پروردگار توانا مو فقیت وکامگاری تمنا میکنیم وتکرار بخاطر می‌سپاریم :

مذهب زنده دلان خواب‌پریشانی نیست
از همین خاك جهان دیگری‌ساختن‌است



لطفا به صفحه ١٤ مراجعه شود

تطبیق اهداف نظام انقلابی
جمهوری
متکی به قدرت وزعامت مردم میباشد

متن بیانیه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم که به مناسبت پنجاه وهفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان ساعت هشت و سی دقیقه شام ۵ جوزا از رادیو افغانستان ایراد کردند .

خواهران وبرادران عزیز!

افتخار دارم پنجاه و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان عزیز رابه شما هموطنان گرامی خود واردوی فداکار افغانستان تبریک میگویم وبه روان پاك رادمردان و شهدایی که دراثرعزم آهنین ومجاهدات وقربانیهای سنگین وپیگیر ایشان استقلال وطن عزیز مادوباره حاصل گردید درود بی پایان میفرستم .

شادمانی ازتجلیل این روز خجسته ویادبود ازایثار وپیکار طولانی آنانیکه درطول سالیان دراز موفق شدند عملیه استرداد استقلال ما رابه پیروزی برسانند ، خود ثابت میسازد که وقتی ملتی برای رسیدن به یک هدف ملی بااحساس فداکاری ومبارزه طلبی عزم راسخ می نماید هیچ مشکلی نمیتواند مانع پیروزی آن گردد. ارزش حقیقی مبارزات استقلال طلبی مردم افغانستان در وجهه خالصانه ملی آن بود ومهمترین عاملی که موجب کامیابی آن شد این بود که مبارزین راه استقلال برای هرگونه ایثار درین راه آماده بودند. عزم وتصمیم را سخ داشتند که باید مقدرات ملت افغانستان دردست خود ملت قرار گیرد ومعتقد بودند که آمال ومنافع ملی بالاتر ازهرچیز دیگر است . بادرك چنین احساسات وطن پرستانه بود که ملت افغان قیام نمود وپیروز گردید.

هموطنان عزیز !

امروز نیز ملت افغانستان درمرحله حساس ومهمی از تاریخ خود قرار دارد، تاسیس نظام مترقی جمهوری که مطابق به آرزو های دیرینهٔ ملت افغانستان وباپشتیبانی قاطبهٔ مردم ماصورت گرفت، یکبار دیگر موقع آن رامیسر گردانیده است تا منافع عالیه ملت افغانستان بالاتر از هر امردیگر قرار گیرد. همانطور یکه تاسیس نظام جمهوری در اثر عزم راسخ وایثار واز خود گذری میسر گردید، تطبیق اهداف انقلاب نیز فداکاری ،گذشتن از منافع شخصی رابمنظور حفظ منافع عامه وجدیت وصداقت در کار و فعالیت را ایجاب میکند وباید هر فرد کشور بصورت واضح باین اصل انکار ناپذیر معتقد بوده ودرراه آن مجاهدت کند وبداند که رسیدن به آرزوها واهداف ملی جز ازراه وحدت ملی واتحادفکر وعمل وزحمات دوامدار فرزندان این خاك میسر شده نمیتواند .

تاریخ گذشته ما صفحات زرینی ازفداکاری ها ومجاهدات ملی مردم افغانستان راثبت کرده است. ملت افغان بارها ثابت نموده است که درراه شرافت وحاکمیت ملی خوداز هیچگونه قربانی دریغ نکرده ودیر یا زود به هدف عالی خود رسیده است . یقین کامل دارم که مجاهدات وفعالیت های ما درین مرحلهٔ جدید تاریخی نیز به یاری خداوند بزرگ به همت ومساعی مردم وطندوست وزحمت کش افغانستان پیروز خواهد شد.

خواهران وبرادران گرامی !

امروز خاطره پنجاه وهفت سال قبل راکه شاهد جاویدان از قدرت قهرمانان واراده شکست ناپذیر ملت افغانستان می باشد تجلیل میکنیم . این میراث پرافتخار که حکایت ازنیرو های رزمنده ملی درراه حراست استقلال وآزادی میکند بما ونسل های آینده بامانت سپرده شده است. پاسبانی آن وظیفه سنگین مردم ما واردوی فداکار افغانستان راتشکیل میدهد.

باید بدانیم جهاد مقدسی که بخاطر صیانت استقلال وداشتن یك زندگانی سرافتمندانه آغاز گردیده بود، امروز محافظت از آن بمنظور اعتلاوحیثیت افغانستان وتکامل آن با تطبیق اهداف نظام انقلابی جمهوری که متکی به قدرت وزعامت مردم می باشد و جدان هرفرد وطن پرست را آماده به فداکاری وایثار مینماید .

برماست تا وظایف سنگین ملی خودرا باهمه عشق وفداکاری چنانکه شایستهٔ یك ملت آزاد است بامتانت وشجاعت انجام بدهیم . فراموش نمیکنیم که قضاوت تاریخ ونسل های آینده متوجه اعمال مابود ، آنچه امروز انجام میدهیم فردا مورد ارزیابی وپرسش آیندگان قرارخواهد گرفت.

پس بیائید بایك اراده وایمان قوی وظایف ملی خودرا در تحت لوای نظام جمهوری بحیث خدمتگاران صالح انجام بدهیم تاباشد درپیشگاه تاریخ وقضاوت آیندگان افتخار وسر افرازی جاویدان نصیب ما گردد.

میخواهم ازاین موقع استفاده نموده بهترین آرزوها وتمنیات نیك خودومردم افغانستان رابرای پیروزی مجاهدات برادران پشتون وبلوچ که درراه حقوق حقه خویش قربانی های بزرگی رامتقبل شده اند تقدیم نمایم.

خواهران وبرادران عزیز!

ورود پنجاه و هفتمین سالگرد استرداد استقلال وطن عزیز رایکبار دیگر به شما هموطنان گرامی خود تبریك گفته به روان پاك اعلیحضرت غازی امان الله واعلیحضرت غازی محمد نادرشاه ودیگر شهدای راه مبارزات ملی و استقلال درود میفرستیم .

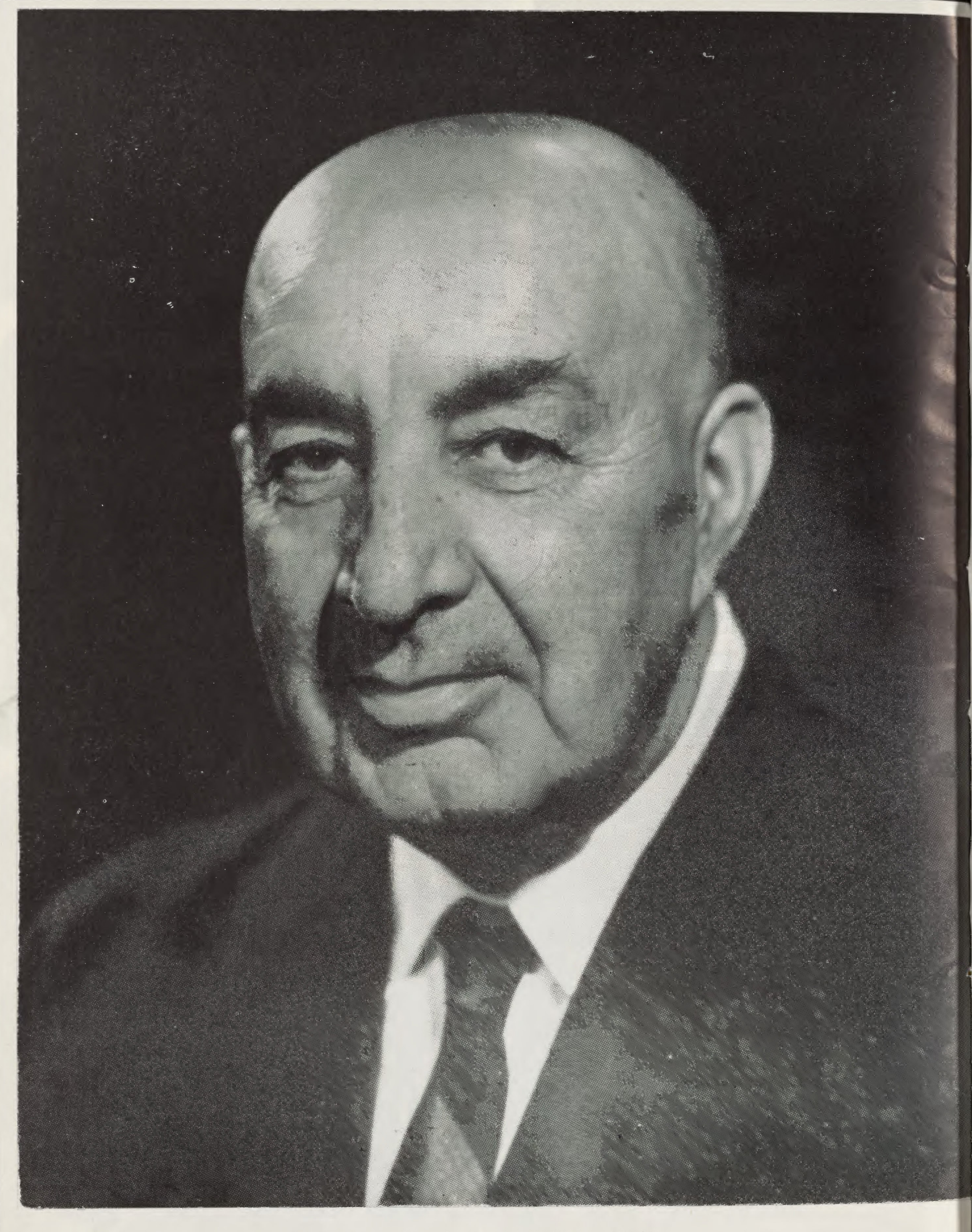
جاوید باد استقلال
پاینده باد جمهوریت



اعلیحضرت امان الله خان غا زی که در عصر زما مداری شان افغانستان استرداد آزادی خویش را اعلام نمود .



قوماندان معرکه آزادی،اعلیحضرت محمد نادر شاه شهیـــد .

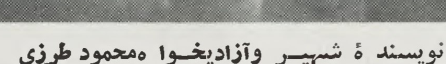


مؤسس جمهوریت افغانستان وحامی استقلال ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم



سپهسالار غازی شاه محمود خان‌مجا هد راه آزادی





نویسند ۀ شهیر وآزادیخوا ه‌محمود طرزی

وفد افغانی در مذا کرات منصوری

از راست بچپ صف نشسته : لاله نرنجندا س، مرحوم محمود طرزی،مرحوم غلام محمد وزیر تجارت .

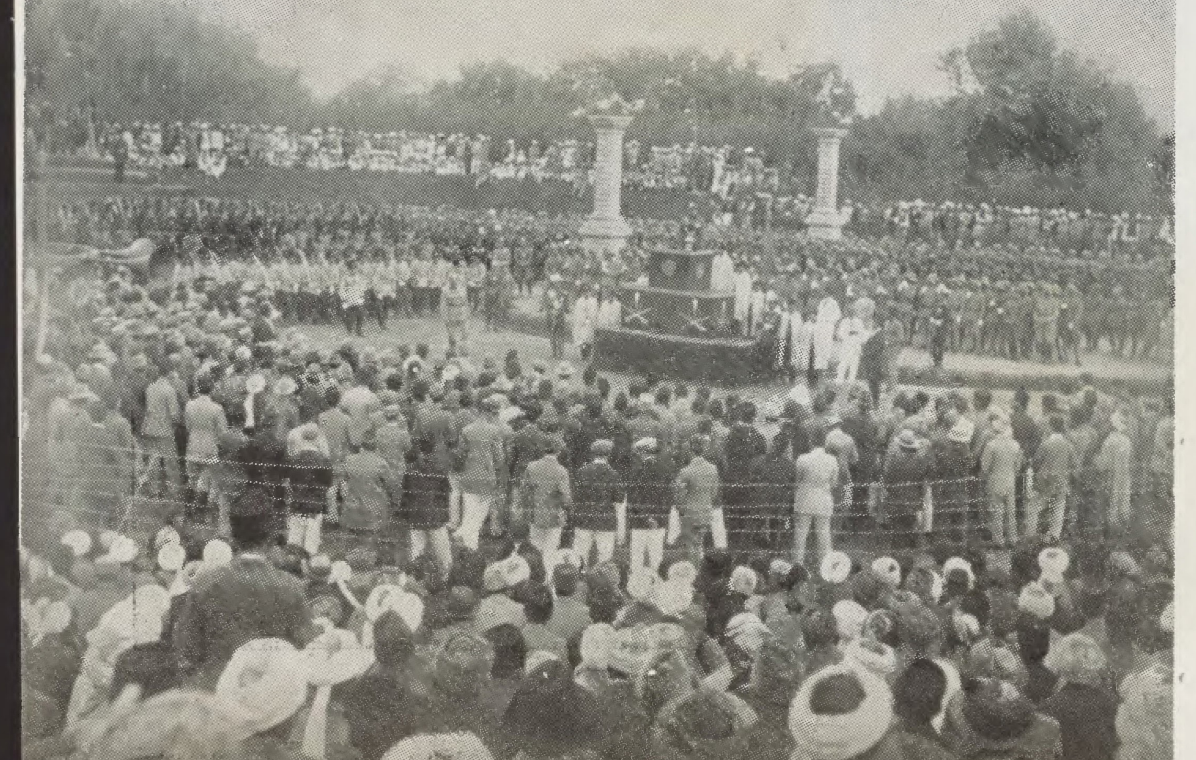
صف‌ایستاده:بناغلی عبدالهادی‌داوی،بناغلی میرزا بازمحمد منشی هیأت،بناغلی پیرمحمد آتشملیترهیات وبناغلی عبدا لوهاب طرزی



مارشال شاه ولیخان غازی مجاهدراه آزادی



عکس بالاطرف چپ: قسمتی ازوسایل جنگ استرداد استقلال کشور
وفد افغانی با هیات انگلیسی درمذاکرات منصوری



اعلیحضرت امان الله خان غازی،
حین ایراد بیانیه در نخستین جشن
سالگرد استرداد استقلال کشور در پغمان

جالب‌ترین سرقت سال و هیجان انگیز ترین حادثه دربرابر پولیس

کشف اسرار سرقت زیوراتی به بهای یکنیم ملیون افغانی

چگونه ازاسرار سرقت زیوراتی به بهای یکنیم ملیون افغانی پرده برداشته‌شد.

• •

حرف های دونفر از متهمین

برایتان قصه سرقتی رانوشته بودیم،سرقتی که‌چندی قبل درشهر ماتفاق افتاد وشما که دوقسمت گزارش راخوانده اید مسلمامیدانید که‌سرقت مذکور یك حادثه عادی و معمو لی نبود .

شگفتی آن درینست که‌درحادثه مذ کور زیورات گرانبهایی ربوده شده بود و لی هیچگونه خشونتی ازطرف عاملین حادثه بکار برده نشد حتی برخورد سارقین باصا حب خانه رویهمرفته (دوستانه) بود، من این کلمه (دوستانه) رابخاطر این بکارمی‌برم که دزدان خشونت معمول را نداشتند و حتی‌لحن صحبت شان دربرابر صاحب خانه احترام آمیز بود، وگرنه چگونه میتوان‌دزدی رایك عمل دوستانه تلقی‌نمود.

گفته‌بودیم جوانی بنام هادی اولتر ازهمه (دستگیر) شد و بجرم خود اعتراف‌کرد واو چاره نیافت جز اینکه رفقای خودرا بپولیس معرفی کند وروی همین اعتراف پو لیس ادیب الله رابایك قسمت زیاد زیورات سرقت شده دستگیر نمود وحال دوچهره‌دیگر که‌هنوز بدام نیفتاده اندبرای پو لیس‌شناخته شده است و پو لیس در تلاش‌آنها..

اجازه بدهیدمن این دونفردیگررا(الف)و(ب) بنامم چون تذکر اسمای شان فعلا برا یم میسر نیست .

هادی که‌برادر زاده خانم زینب است ، باهمسر وسه‌پسرخودکه بزرگترین آن ۱۲ساله وکوچکترین آن‌سه‌ماهه استدرمنزلی وا قع درباغ‌علیمردان زندگی می‌نمود .او تازه از عسکری فارغ شد • هنوز کارثابتی بدست نیاورده بود، هادی روزانه درورکشاپ هاویا جاها ی دیگر بکا رمشغول میشد و لی نمیتوانست بیشتر ازبیست افغانی بدست بیاورد، زندگی درخانه کرایی ، عاید غیر ثابت ومصارف زندگی خودش‌وزن‌وفرزندانش اورا چنان تحت فشار گرفته بودکه دراثرآن فکر (بدی) به کله‌اش خطور کرد. او بفکراین افتاد تایك مقدار پول کافی برای مبارزه‌بافقر خود تهیه کند، بفکر زیورات وپول های عمه‌اش افتاد. آنگاه بدون اینکه بیشتر فکر کند، این موضوع راباشخصی بنام (الف) درمیان گذاشت ، اتفاقا این مرد که‌گفتم‌اورا فعلا الف می‌نامیم ، آدمی بود باسابقه بد واز نظر روحی کاملا مساعد برای اجرای‌یك نقشه‌سرقت .الف موضوع رادلچسپ یا فت، اودنبال نقشه را رهانکرد وبرای اینکه‌بتواند خیالات خودرا جامه‌عمل بپوشاند بیك نفر دیگر احتیاج داشت، این شخص ادیب‌نام داشت. ادیب موافقت خودرا اعلام‌نمود . اکنون سه نفرشده بودند الف درین میان‌نقش آمر رابازی میکرد نقش آمردسته را.. اوکه سابقه زندان هم دارد وسایل لازم را تهیه کرد ومفکوره استفاده ازجراب نیلون رانیز مطرح نمود، تمام این جریانات برای‌پو لیس واضح است ومقامات مربوط پولیس طوریکه درشماره های گذ شته هم خواند یدجریان موضوع رادر اختیار من (خبرنگارمجله)گذاشته بودند . ولی برای اینکه جز ئیات حا دثه رابدانم تصمیم گرفتم بملا قات (ها دی) و«ادیب» درزندان بروم.مقامات مربوط پولیس زمینه ملاقات مرابا‌ایشان‌مهیانمود.هادی که‌جوان ۲۳ساله‌ایست قیافه غم انگیزی دارد، وقتی که‌مقابل اونشستم برایم چای تعارف کرد .

یاس وندامت او وپریشانیش بخاطر فامیل‌از حرف های بریده بریده ونا منسجم ولرزش انگشتانش بوضاحت درك میشد. پر سیدم تحصلت چیست ؟ اندکی بچهره ام دقیق شدوآنگاه باصدای لرزانی گفت (سارق) در جریان صحبت فهمیدم که اوکاملا ناامید واز کرده اش پشیمان است وبخاطر ا ینکه آبرویش برباد رفته بشدت رنج می برد . اوبرایم گفت : (درمورد من هرچه پو لیس بشما گفته کاملا در ست است ،زیرابرخورد شریفانه پولیس بامن برایم مسلم سا خته‌که غیر از واقعیت چیزی بشما گفته نشد • .)

گفتم :

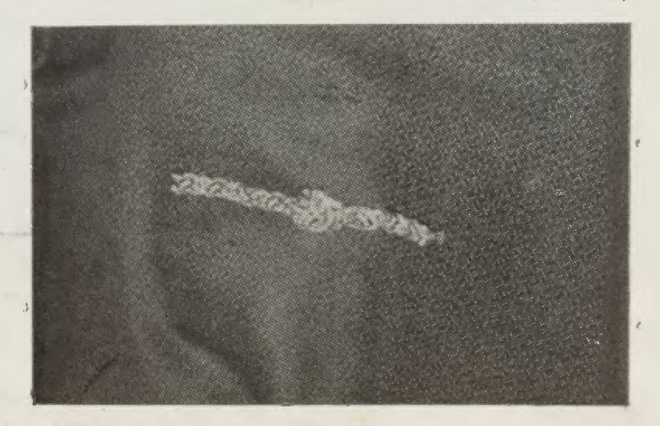
ـ شمانقشه‌خانه‌ویکمقدارمعلومات‌رادر مو رد وضع خانه وساکنین آن دراختیار عاملین‌اصلی گذاشته اید وازین رهگذر نز د پولیس‌مسؤل می باشید.

گفت:

ـ بلی این درست است... من‌تمام‌معلومات لازمه رادراختیار (الف) وادیب گذاشته بودم وحتی قرار بوددر اجرای نقشه هم سهمی داشته باشم ولی من بزودی ازکرده ام‌پشیمان شدم. همراه آنها تادم منزل خانم زینب‌رفتم ولی درهمانجا ازپشیمانی خود بر فقا یم گفتم ...



ادیب درین صندوقچه حلبی زیوراتی‌راکه برایش رسیده بود گذاشته آنرا دریکی‌ازاتاق های منزلش دفن کرده بود.



یکی از پارچه های قیمتی که جززیورات سرقت شده بود

الف برافروخته شد ودرنتیجه آنشب نقشه عملی نشد.

روز دیگر که آنها بسراغم آمدند باز هم از انصراف خود برایشان تذکر دادم، الف دوسیلی محکم برویم زدوگفت مایك مقدارپول راجهت خریدن مواد برای اجرای نقشه مصرف کرده ایم من که نمی خواستم این سر قت عملی شود گفتم: من آن پول را دریك موقع مساعد بشما خواهم پرداخت .

سندی نوشتم ودرآن خودرا مدیون آنها وانمود کردم. حتی به الف گفتم که اگر مرا میکشید خونم رابرایتان خواهم بخشید زیرا نگهداشتن این راز برایم ممکن نیست .ادیب دربرابر رفتار خشونت آمیز (الف) اعتراض نموده مرا دلداری داد، اوجوان خوبیست.

بعد ها فهمیدم که «الف» برای اینکه نقشه خو د را عملی بسازد شخص دیگری را بنام(ب) استخدام نموده نقشه راعملی کرده است ... این بود سهم من درین ماجرا من بجرم اعتراف کرده ام همین چیز ها را بپولیس گفته‌ام ولی دراصل حادثه سهمی نداشته ام، چنانچه بعداز انجام عملیات طوریکه پولیس هم میداند چیزی بمن نرسیده وحتی شخصی راکه پسانتر الف استخدام کرده است تاحال من نمی‌شناسم وبدون شك اوهم مرا نمی‌شناسد...

موقعی که باهادی خداحافظی میکردم دم دروازه توقیف خانه پسرکی راکه سرش ماشین شده بود پتلون وپیراهن بتن داشت دیدم، اوبطرف (هادی) دوید هر دو با هم روبوسی کردند، فهمیدم که پسر هادی است، من هم روی پسرك رابوسیدم وگفتم (بزودی پدرت آزاد خواهدشد)

ناگهان چشمان پسرك خردسال پراز اشك شدومن بسرعت ازآنجادورشدم.

ooo

ادیب در محل دیگری زندانی بود، بدیدن اوهم رفتم ،ادیب جوان بیست‌ودوساله ایست که روی گرد واندام متناسبی دارد ورویهمرفته جوان خوش قیافه ایست. او برعکس. هادی تبسمی بلب داشت،دستم رافشرد ووقتی که فهمید خبرنگار هستم لبخندی زده گفت:

-هرچه میخواهی بپرس ... چون من بجرم اعتراف کرده ام ودیگر نقطهٔ که بخواهم پنهان کنم ندارم ،تاازسوال وجواب بیم داشته باشم.

من هم بسیار دوستانه و صمیمی دفعتا گفتم :

-ادیب جان چطور شد که دست به این سرقت بزرگ زدی ؟

او بازهم خندیده گفت :

-چه بگویم ... رفیق بد... یامشکل اقتصادی ... شاید هم هردو درمن مؤ ثر بوده است ... وگرنه من سابقه دز دی ندارم ...

می‌پرسم : خوشحال بنظر میرسی ... ؟

اومیگوید:

- بلی بخاطر اینکه اگر جگرخون هم باشم سودی ندارد.

می بینم که از پولیس های مستنطق اودر اطراف مانیستند دفعتا سوال میکنم:

-در گذشته بعضی ازمتهمین رابرای اینکه وادار به اعتراف شود شکنجه می‌نمودند، آیا دربرابر تو ...

حرفم رامی‌برد :

-نه‌نه ... درمقابل من هیچگونه فشاری بکار برده نشد. رویه صاحب منصبان پولیس درمقابل من نهایت شریفانه بود،اینکه مرا دستگیر کردند وبزندان انداخته اندوظیفه‌شان است ولی رویه آنها نهایت انسانی بود ومن ازکسی گله ای هم ندارم جرمی رامرتکب شده‌ام واکنون ازکرده ام پشیمانم وبخاطرجرمم جزایش راهم خواهم دید...

ازادیب می‌پرسم :

-توکه عملا درماجرا بوده ای ازجر یان آن‌شب قصه‌کن ادیب جریان راقصه میکند، حرف‌هایش همان حرف‌هایی است که قبلا ازپولیس شنیده‌ام.. درمورد میرمن زینب ادیب گفت:

-او زن قوی القلبی بود.. میکوشیدخونسرد باشد موقعی که ازخانه خارج میشدیم گفتیم (بی‌بی‌جان بخشش باشد) اودرجواب گفت (برین بخشیدمتان ... بامان خدا)

سوال کردم :

-غیر ازمیرمن زینب یك‌دختر ویك زنو شوهر هم در آن‌خانه بودند ولی شما هیچکدام را اذیت نکرده‌اید ...

میگوید :

-هدف مامشخص بود... فقط سر قت زیورات ... غیراز آن‌صابون وکریم دندان‌را هم برداشتیم ،اما درآن خانه برای سر قت چیز های زیادی بود، حتی دردهلیز ها قالین فرش بود ولی ماچیز دیگری‌رانگرفتیم.. گذشته ازآن چرابایست کسی را اذ یت می‌نمودیم ... مافکر میکردیم که اگر آدم‌دزدی هم میکند باید شرافت خودرا حفظ کند .

ازادیب پرسیدم :

-نقش هادی درین میان چه‌بود ...؟ ا و گفت:

درابتدا هادی نقشه خانه رابما داد و لی پسانتر پشیمان‌شد ومامجبورشدیم (ب) را پیدا کنیم ،این همان کسی است که از دیوار حویلی بالاشده دروازه رابرای مابازکرد.

میگویم :

-قسمت بیشتر زیورات بتو رسیده، آیا شما زیورات را مساویانه تقسیم نکرده بودید. ؟

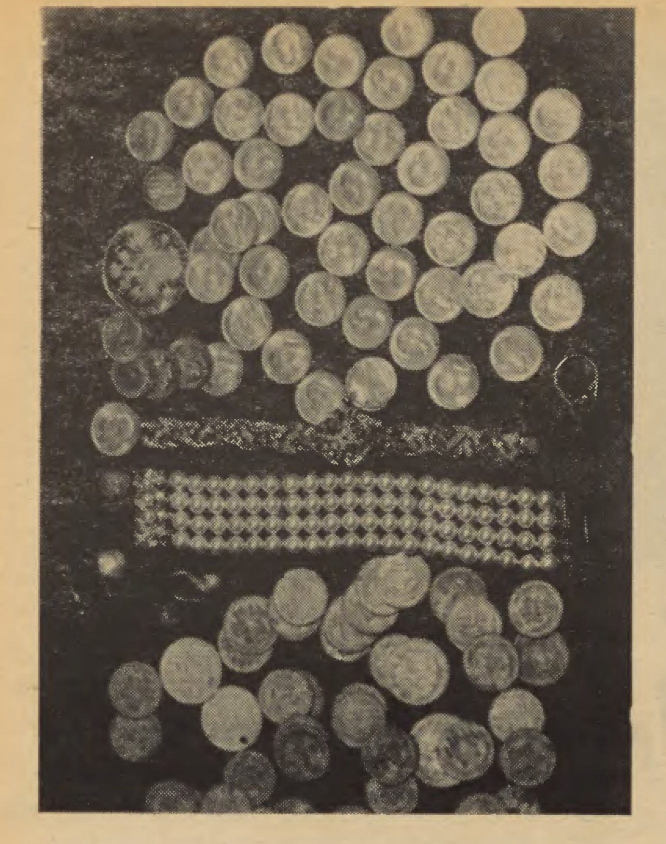
ادیب بازهم می‌خندد:

-مازیورات رابه اساس پارچه تقسیم‌کردیم اینکه قیمتی ترین زیورات بمن رسیده‌بکلی تصادفی است، گفتگو یم راباادیب خا تمه میدهم ومیخواهم باناو خداحافظی‌کنم، او که درجریان صحبت‌بکلی بامن صمیمی شده‌است فراموش میکند که‌درزندان است، ناخودآگاه بطرف سلول خود اشاره کرده‌میگوید:

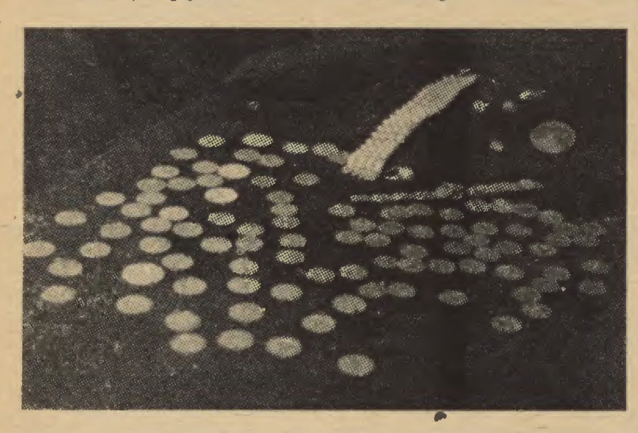
-طرف مانمی روید ..؟

خندیده میگویم :

بقیه درصفحه ٤٤



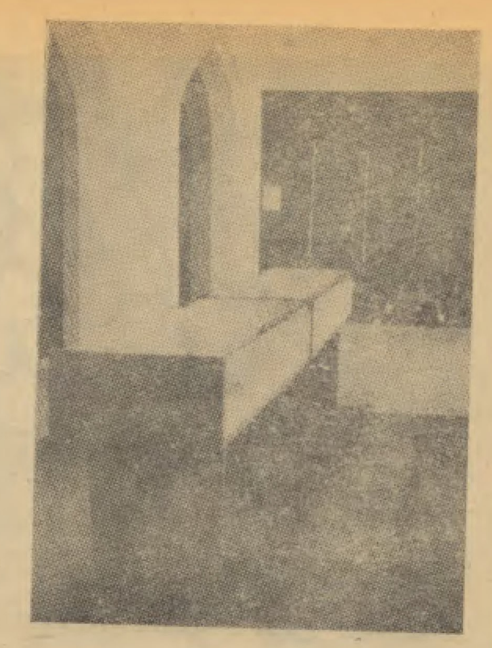
قسمی از زیورات وسکه های طلای میرمن زینب



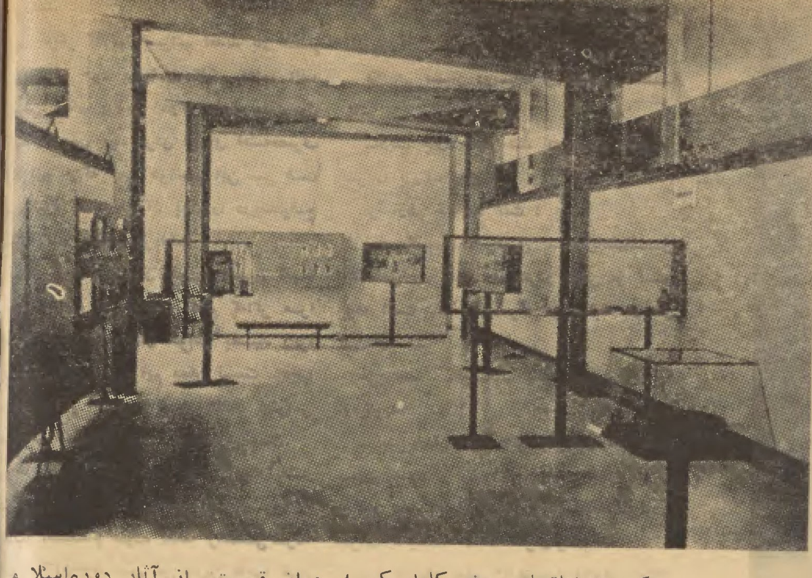
این زیورات ازنزد ادیب الله بدست آمد



سکه های طلا ودستبند مروارید



يك قسمت موزه كابل كه د ر
۱۳۳۸ به سيستم جديدموزيوگرافى ترتيب شده است .



يكى از اتاقهاى موزه كابل كـــه دران قسمتى از آثار دوره‌اسلا مى
محافظت مى شود .

بقايای هنر قديم اسلامی افغانستان

ژوندون به سلسله گزارش هـا ی تاريخى خود ، كوشيده است تا بـر گوشه هاى مختلف‌هنرهاى گونه‌گون كشور باستانى افغانستان روشنـى اندازد وتا حدامكان ،كوشيدم تـما پيرامون نقاط باستانى اى ما نند هده ،باميان ،بلخ ،بگرام فند قستا ن، غزنى وامثال وتمدن هاى كهن آن، مطالبى تهيه ونشر نما يم ...

همچنان به همبن سلسله ،هرهفته سرى به موزيم زديم وتا جاييكه‌ممكن بود ،برآثار ارزشمند عتيقه وهنر ى كه در آنجا گرد آورى شده،روشنى انداختيم .

در گزارش هاى كه از موزيم تهيه شده بود درباره قسمت هاى‌مختلف تارخ قديم وهنر هاى رنگا رنگ‌دوره ما قبل التاريخ وتاريخى اين سرزمين، ،مطالبى نشر شد ازين‌هفته به‌معرفى آثار هنرى كه از آغاز دوره اسلا مى دركشور مابجاءانده‌وسبك هاى‌هنرى آن ،مى پردازيم.

دريكى‌از نشريه هاى موزيم ،درباره هنر قديم اسلام وآثار اين دوره ها ،روشنى انداخته شده ،كه فشرده آن چنين است .

درتاريخ قديم‌دوره اسلامى‌افغانستان دودوره متما يز به نظر مى خـورد، دوره اول زمانى است كه‌اسلام‌توسط عرب ها، به هرات وسيستان پخش گرديد واين زمان سى سال ازرحلت پيغمبر اسلام (ص)مى گذ شـــت .

مسلما نان‌درشروع‌قرن هشتم‌ميلادى در باختر مستقر شدند واز آنجا به ماورالنهر سر از ير گرديد ند ...

در اين اوان فتوحات اسلام بسـوى جنوب (كندهار وكابل موجوده) بطى بود واين فتوحات نيز ، صـر ف عهدغزنويان صورت گرفت‌ودرنيمه دوم‌قرن ده، سلطنت هندوشا هان از كابل تاسند رخت بست‌وخاتمـه يافت ...

دوره‌متمايز ديگر ،از اواخر قـر ن دهم شروع مى شود وتا قرن يازده ودوازده عيسوى مى رسد ...

درين قرن ها ، افغا نستان داراى قدرت وعظمت شايانى شد و نخست غزنوى ها وسپس غورى ها،پايتخت خودرا ، به ترتيب در غز نى‌وغور تاسيس كرده وشهرت جها نـى يافتند ...

درين اوان اسلام در كشـــور ما ، استقرار كامل يافت وبعدها مركز فتح و تسخير هند ، گرديد .

از بقاياى دوره اول اسلامى كه‌ازان تذكر داديم چيزى در موزيم كابل‌ديده نمى شود وتنها صفحه يى‌از مصحف شريف ،كه در عهد عبا سيان ،بخط كوفى نوشته شده قابل تذكراست .

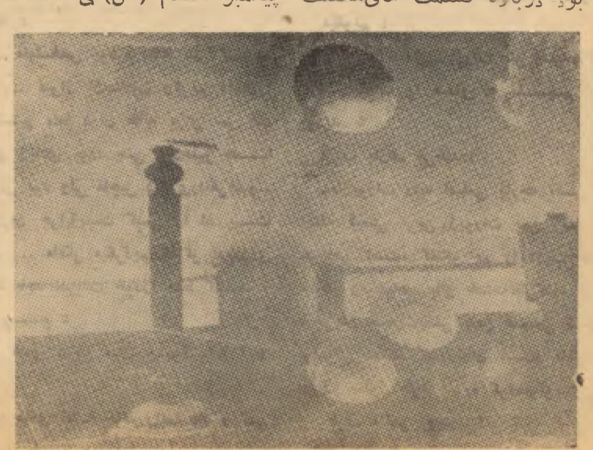
آنچه در اتاق اسلامى موزيم ديد ه مى شود ،تقريبا همه مربوط به دوره دوم اسلامى است .

درين دوره ،غزنى مركز بزرگ و شكوه افغانستان بوده كه در سا (۱۱۵۰) ميلادى ،توسط سلطـ علاوالدين غورى ،كه ملقب به جه نسوز است ،ويران شد ظـرو مفرغى زيبايى مانند آفتابه وامثا آن كه بسيار ظريف تز يين گرديد ،دراين شهر وجود داشت ،كه قسم از نمونه هاى آن ،در موزيم مو ج است .

پارچه هاى مزين معمارى از مر م كه از مخرو به هاى قصر ها بدس آمده بالوحه سنگ هاى مر مر ي كه علاوه بر تز يينات هند سى‌نبا ،اشكال رقا صان ،صحنه هاى شك وانسان هاى مسلح نيز ديده مـ شود ،معرف‌آن است ،كه عنعنه هـ سا سانى ،تا عهد غزنوى ها ،نيـ ادامه داشته است .

در موزيم نمونه ازين آثار وجود ،كه سبك آن را سلجوقى وانمـ كرده اند ،در حاليكه اين هنر بايـ هنر غزنوى خوانده شود ، چـ سلسله غزنوى نيزشاخه‌سلجو قى است .

در پهلوى اين آثار كه بصـــور تصادفى كشف گرديده است،هيئ هاى باستا ن شناسى نيز از سا (۱۹۵۹) به بعد در غزنى به‌حفريا پرداخته اند وآثارى كشف كرده‌اند



نمونه ها يى از آثار دوره اسلامى موزه كابل .

به مناسبت شش جوزا روز
پیروزی ملت افغان

مبارزات ملی
ونقش زنان مبارز

نوشته : راحله راسخ

در سال ۱۹۱۹ عیسوی مردم غیور وآزادی خواه کشورمابعداز نبرد،خونین‌ومبارزات‌پیگیر علیه استعمار از بزرگترین کشور استعمار ی جهان استقلال سیاسی خویش را بدســـت آوردند .

نبرد های استقلال خواهانه افغانان وطـــن پرست در دفاع ازمادر وطن صفحات درخشان وفراموش‌ناشدنی ازمبارزات‌آزادیخواهی‌ملل‌اسیر علیه سلطه وتسلط کشور های استعماری بوده و در تاریخ شکستن زنجیر های‌استعمار مردم این سرز مین، درشر ق از پیشگامـان و پیشقرا ولان مدرسه استقلال خواهی و آزادی طلبی بشمار میروند .

صفحات نبرد آزادی خواهی در افغا نستان همـــیشه منـبع الـهام و آزادی و آزاد زیستن بوده و درقلـــو بو طنپر ستـــان افغان جا دارد ،

تاریخ استر داد و استقلال افغا نستان‌با نهضت جوان و دمو کراتیك جمهوری افغاـ نستان پیوند نا گسستنی داشته واین‌نهضت جوان ادامه دهنده و مکمل راه و آرمان های بزرگ افغانان دلیر و آزادیخوا هیست که‌در سال ۱۹۱۹ بیرق استقلال را در کشور بـر افراشتند رئیس دولت جمهوری افغا نستان در تجلیل از استقلال افغا نستان دربیانیه «خطاب به مردم «درباره این واقعه تاریخی **فرمودند :**

«سه پیکار بزرگ ملت افغانستان در برابر تـــجاوز استعمار ، گوای بزرگ وانکـار ناپذیر یست از فداکاری ، وطن دوستی‌و عزم شکست نا پذیر مردم ما » در ســـه نبرد و پیکار استقلال خواهانه ملت افغاـ **نستان در برابر تجاوز امر یمنان ،زنـــا ن** آزادی خواه‌کشور در سنگر های گـــرم‌و **داغ مبارزه و در دفاع از وطن همیشه یـارو** یاور مردان سلحشور بـوده و در دره های **حادثه دیده خیبرو بولان و کوهپایه هـــا ی** هندو کش ،سلیمان ،سپین غرو خیبر و در بسیاری از میدانهای نبرد یکجابامردان علیه دشمنان جنگیده اند که آوازه زنان گمنام و نامدار وطن ما شهره آفاق گردیده‌ودرصفحات تاریخ ازآزاده زنان افغا ن چون زر غونـــه انا، مـلالی ،غازی ادی زینب هوتکی وغیره‌و غیره همیشه با افتخار یادآور شده اند.

مرور متون تاریخ می رسا ند که زنـــان همیشه در نبرد های آزادی خواهی با مردان یکجا، همکار و همسنگر بوده اند»

از جمله صفحات زرین تاریخ وطن ،جنگ میوند خود شاهد ادعای ما بوده که مختصـــرا از آن در ینجا تذکار بعمل می آید .

در ماه جولای (۱۸۸۰) میلادی بعد از طی فاصله های طولانی از هرات سپاه افغا نا ن به میدان های مشهور میوند رسیدند و در مقــــابل د شمن صف آ را یی نمو د ه‌و نبرد سختی در گیر شد ، در نتیجه قرارقول تاریخ چنان ضربه‌ای متجاوزین نـــوش چان کردند که پشت بریطا نیای کبیر را به‌لرزه در آورده و در همین جنگ عادلانه بود کـــه دوشیزه جوان افغان (ملالی) بیرق سیاه ملی راعوض بیرقدار شهید، درراه وطن بدوش می کشید و با لندی های که تا کنون زمزمه وطنپر ستان است دلاوران نبرد را تشویـــق می‌نمودند.

که‌په میوند کښې شهید نشوې
خدا ی گلالیه یی ننگی‌ته دی ساتنه
خال به دیار له وینو کیږدم
چه شنکی باغ کښې گل گلاب وشرموینه

بهر حال دراوراق زرین تاریخ در پهلوی نام آزادی خواهان افغان چون امین الله خان لوگری ،عبدالله اچکزی ،ملامشك عالم ،سیـــد جمال الدین‌افغان ،میر مسجدی خان کوهستانی وغیره نام های زرغونه و ملالی ،غازی ادی زینب هوتکی در تاریخ جاودان است .

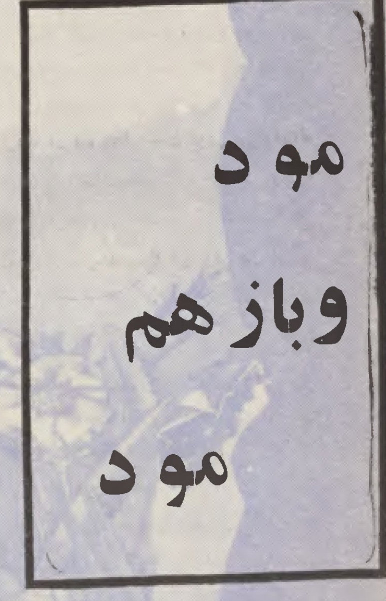
با یاد آوری مختصر و اجمال کوتاه از **تاریخ آزادی خواهی کشور به ارتباط نهضت** کنونی جمهوری افغانستان مشاهده میکنیم‌زنان افغا نستان ضمن اینکه در جبهه های آزادی خواهی جنگیده اند در اعمار افغا نستان نوین نیز نقش خویشرا از یاد نبرده اند وهمراه **با مردان در راه افغا نستان نوین نیزکوشاالد**

زنان افغانستان مصمم اند تـا با خواسته زمان و با الهام از گذشته پر افتخار تاریخی **و درس از مدرسه استقلال وطن در نـــو** سازی جامعه و در ارتقای سطح زندگـــی اجتماعی ، سیاسی اقتصادی و آبادانی کشور چون‌گذشته‌هاوبیشتر ازآن‌در افتخا را ت کشور سهیم شونـــد زیـــرا آزادی و آبـادی کشور به نیروی متحد زنان و مردان زحمتکش تامین شده می تواند .

ازین گذشته استقلال‌سیاسی، بااستقلال اقتصادی و غنای فرهنگی جامعه پیوند های عمیق داشته و رشته های محکمی یکدیگر را بهم مربوط ساخته که زنان در همه امور ،چه در پیکار های آزادی خواهی ،وچه درفعالیت **های اقتصادی و به خصو ص در رشـــد و** رتقای سطح فرهنگ مادی و معنوی کشور رول‌بس ارزنده ای راداشته وخواهند داشت

به ارتباط سا لروز خجسته اعلام آزادی‌در کشور و با الهام از افتخا رات تاریخی نبرد استقلال درپرتو جمهوری افغانستان ، آینده کشور را با همکاری زنان فدا کار ومردان مبارز خجسته ومیمو نمی بینیم واین سالروز را به همه هموطنان و بخصو ص‌زنان کشور **تبریك گفته و آرزو مند م‌با یاد از این روز** تاریخی زنان ومردان پښتو ن و بلـــــوچ نیز بتوانند در آینده نز دیـك آزادی خویش رابدست آورند.

جاوید باد خاطره رزمندگان راه آزادی پاینده و سر بلند باد جمهور یت‌افغانستان



مود وبازهم مود

عقربه ساعت هنوز روی چهار عصر نیامده بود که‌من به دروازه «بال‌روم» هوتل کانتی ننتل رسیدم .

کارگر مربوط هوتل بدادم رسید و گویـــا **اینکه بر نا آشنایی من با هوتل و قوف داره** بدون سوال گفت :بلی نمایش لباس در یـن **سالون‌است تازه دروازه درآمد راباز کـرده** بودم که سرخی قالین ها ،روشنی قندیل ها، **زیبایی میزها وهمه مرا جلب‌کرد .آرام آرام شروع به‌پیش روی کردم .می ترسیدم کـه** مبادا کسی برمن ایرادی بگیرد وسرو وضع **مرامناسب این هوتل باشان وشوکـــــت نشمارد.**

روز قبل هنگامیکه در شهر نو به خیاطخانه (جینا) صاحب این نمایش برای گر فتـن **معلومات و راپور رفته بودم ، بمن وعده داده** شد که خانم جینا وشوهرش از ساعت چهار **به بعد منتظر من خواهند بود ،ولی متاسفانه** هرچند این برو آنبر نظر کردم ، کسی را **ندیدم .گامی چند پیش رفتم وهمینکه تازه به** نزدیکی صحنه رسیدم توجه مرا میرمن جینا **جلب کرد . مانند روز قبل لبخندی به لب داشت .موها یشں را آراسته بود ولی لباس های معمولی ای بتن داشت .**

سلام مرا گرم پذیر فت وظاهرا خیلـــی **خوشحال شدکه به‌وقت رسیده بودم‌روی‌صحنه** جوانی سامان های موسیقی را مرتب میکـرد واین برو آن بر کارگر های مربوط به هوتل **برای نمایش آمادگی های لازمه را مــــی** گرفتند .خارجی ای که نمیدانم در هوتــــل **چه سمتی را دارد دستور هایی میداد و از** دور جوانی خنده کنان نزدیك میشد .

زبیرهم صنفم راکه اکنون منیجر هـوتل **است اندکی دیرتر شنا ختم و هنگا میکــــه با او گرم صحبت و یاد آوری از خاطــرا ت** گذشته بودم توجه مرا دخترانی جلب کردند **که ،باموی‌های آرا سته ،لباس های خـوب و لبخند های گیرا وارد سالون شدند .**

در انتظار این بودم که قرار وعده اینك بمن پیشنهاد خواهد شد که چند عکس خوب **برای وطنی ساختن مودهاو پشتی‌مجله برادرم** ولی زود درك کردم که انتظار خیلی بی‌محل است برای اینکه هر که را مشغول کار و بار خودش میدیدم .

روز گذشته را با این روز که ۲۹ گـود بود خیلی متغیر یافتم .در روز گـذ شته از **من استقبالی شده بود در خور پسند . اول** سخنی چند با صاحب آرایشگاه ماریا گفتــه **بودم چون درین نمایش نیمه‌ی‌کارها مربوط** این آرایشگاه بود .ترتیب و تنظیم مو ها، **روی‌و ناخن‌ها وبعدا هم باخانم «جینـــا»که** لباس ها را آماده کرده بود .

میرمن ماریا صاحب آرایشگاه میگفت کـه آرایشگاه او ده سال است که کار می کند **نیمه مشتری هایش مانند خیاط خانه «جینـــا»** خارجی ها اند و میگفت دیپلوم خود را از سویس آورده است . او که دلشں بخاطـــر مصاحبه های غلط و درج گفتار غلط بعضی از **آرا یشگران در مورد مود وفیشن موی ، مصر** بود فقط روی‌یك نقطه خیلی جدی بود و آن اینکه گفته هایش فقط طوری ثبت مجله شود که بدان ها چیزی زیاد ویا از آن ها چیزی **کم نشود .**

کاغذی را که در حدود ۳۰۰ ورق بخاطر شب **نمایش چاپ کرده بود بمن دادو گفت :مـــن** همه گفتی های خودداروی این‌کاغذ نوشته‌ام که خواننده های فارسی‌زبان آنراخود خواهند خواند وآن هانیکه انگلیسی می‌دانند متن این کاغذ رااز زبان نسرین کاظمی همکار مـــــا خواهند شنید .

با توجه این کاغذ در یافتم‌که گفته هـــای خانـم ماریا سخنـــی درباره حفـــظ‌الصحـــه موی، صفت خینه وگل سر شوی بـه عنوان **بهترین رنگ کننده و شوینده است**

خیا طخانه جینا هم در حدود ده سال است که فعالیت دارد .چرخ اقتصادی اش‌در حدود

بقیه در صفحه۴۳

ژوندون



ازرازهای آفرینش انسان

مترجم: جه‌ل فخری

مدتهاست که این عقیدهٔ درساحات مختلف علوم شایع شده که طفل در بطن‌مادر بصورت کلی از ارگانیزم مـــا در جدامیباشد.

اکنون علما به ثبوت رسانیدند که: نطفه وارگانیزم مادر وجود واحدی راتشکیل میدهد.



مادر حامله باید بیشتر از هوای آزاد وصاف استفاده نماید.

همچنان ثابت شده‌است که امکان این موجود است که‌ازطریق وجودمادر مکروبها،ویروس‌ها مواد مسموم کننده ،الکول وموادمخدره،وتاثیر اکثر ادویه هابه نطفه‌سرایت می‌نماید.وتاثیر مضرهٔ آن درابتدا بالای جنین وبعدا بـالای طفل اثر می‌نماید. سه ماه اول حاملگـــی فوق‌العاده (حساس) است زیرا درهمین دوره ارگان های نطفه به تشکل خود آغازنموده‌و اجرای فعالیت های ابتدایی خویش راشروع می‌کنند. وازهمین لحاظ است که‌تاثیرعوامل مضره وغیر صحی درهمین دوره بی‌اند ازه خطر ناک‌محسوب‌می‌گردد.

پراتیك طبی نشان داده است که اکثریت زنان دراثنای ایجاد سردردی مختل‌شدن‌خواب هیجان وحتی برای رفع‌حاملگی وسقط جنیـن تابلیت ها وادویه های مختلف رابه مقـدار زیادی مصرف می‌نما یند وجالب تراز همه‌که این دواها بدون مشوره داکتر ا ستعمـــال می‌گردد.

ازهمچو استفاده ه‌ی دواکه دورازکنترول در دوران حاملگی انجام می‌شود(ویاقبل‌ازآنکه زن حامله می‌شود)مانند پنسلین ،تتراسکلین پاسك، امیدوپیرین کنین وغیره بسی‌اوقات دیده شده که‌اطفال رنجور به‌دنیا آمده‌انـــد همچنان دیده شده که‌تغـذیهٔ نامرتب‌زن‌حامله (خاصتا فقدان ویتامین‌ها) سبب تولیدامراض گوناگون به‌خو د زن حامله شده‌ونتایـج آن‌در وجود طفل منعکس گشته است واکثرا سبب شده که‌طفل قبل ازمو قع‌تولد شده و یـــا اینکه دربطن مادر طفل مرده وبصورت‌مـــرده بدنیا آمده است. واین‌هم ممکن است که‌طفل بی اندازه ضعیف ، معیوب تولد گرددونسبت به‌سایر همقطاران خود خراب‌تر رشدنموده‌و نقایص جنسی دروجودش هویداگردد.

تحقیقات علمی اخیر نشان داده است‌کـه ایجاد امراض مهلك درطفل همانطوریکه بـــه ارگانیزم مادر ارتباط می‌گیرد به‌پدر نیزمربوط است.

علما توضیح میدهند که‌امراض قندی و الکو لیزم استعمال دخانیات وسایر مـــو اد نشه آور که پدران به‌آن‌عادت‌کرده‌اندفعالیت جنسی رادر وجود شان مختل نموده‌و برای نسل او اضرار قابل مـلاحظه ای را انتقال میدهد. درین زمینه عادت به‌نوشیدن‌الکـول‌در دوران حاملگی یعنی درزمانیکه نطفه‌انتقـــال می‌نماید وحامله شدن صورت میگیردبی‌اندازه خطرناك محسوب‌می‌شود.

آنچه دربالاتذ کاریافت این‌معنی رانداردکه هرخانمی می خواهد طـــفل داشته باشداز استعمال ادویه باید مطلقا جلوگیری نموده‌و والدینیکه از درد کدام مرض به‌تکلیف‌است بخاطر طفلیکه‌دربطن دارد باید همه‌آلام راتحمل کند ویا خود اینکه آن والدینیکه اصلاکـدام نوع مریضی دامنگیر شان است نبایدصاحب فرزند شوند.

مشاهدات طبی شاهد حالست که‌بسباری ازوالد ینیکه به‌کدام مرض‌مبتلاء بوده‌انـدو بصورت سیستماتیك تحت معالجه قرار گرفته وصحت یافته اند اگر درهمین دوران‌مریضی صاحب فرزندی شده‌اند طفل شان قاعدتـــا صحتمند بدنیا آمده‌است .بدون شك‌وتردیـد باید اظهار کردکه زنان وشوهرانیکه آرزوی داشتن طفل رابدل می پرورانند مجبور انـد به‌صحت خود عـلاقهٔ خاصی بگیرند وهیچگونه ادویه ای رابدون مشوره وهدایت دکتـــور استعمال نکنند وازتمام کارها ییکه ممکـــن است ضرری به‌طفل شان برساندحذر نمایند.

اگر این شرایط مراعات نگردد ممـــکن‌است خطرات مهلکی راچه والدین وچه‌اطفال شان مواجه‌شوند.

در دوران حاملگی بسیار امکاناتی بـــرای مادران حاصل می‌شود که‌قبل از تو لدطفـل بالای فرزندان شان اثر بگذارند . تقریباتمام مادران را این سوال که‌آیا طرز تغذیه مادر بالای فرزندشان کدام اثری خواهدداشت ؟ ناراحت می‌سازد .ویااینکه : آیاطرز تغـذی درست دررشدونموی طفل کمك می‌کند یـــا خیر ؟

تجربه‌نشان‌داده است‌کـه‌اگر یك طفـل وزن وسطی‌در حدود «۳۰۰۰ گرام» داشته باشددر دراثر تربیه خوب وزن خوبتر گرفته‌ونموی بهتر می‌نماید . حتی اطفال کوچك تر که از ۳۰۰۰ گرام وزن‌کمترهم داشته‌باشند ولـی تندرست باشند بازهم از اطفا لی که‌بیشتراز ۴۰۰۰ گرام وزن دارند درهفتهٔ اول حیات‌خود خوبتر نمو می‌کنند وحتی دیده شده که‌بزودی وزن همین طفل از ۴۰۰۰ گرام بالاتر رفته‌واز طفلی که‌وزن بیشتر داشته تنومند تـر شده است.

طرق دیگری هم موجود است که بسیاری ازخانمهای حامله میخواهند جلو ترس وواهمه خویش را از زایمان بگیرندوسعی‌می کنند تـا اضافه تر گرسنگی بکشند وفاقه بگذرانند‌و درین فکر اندکه بدینوسیله ممکن است‌طفل لاغر ،کم‌وزن تولد خواهد شد. درنتیجه این کار ارتعاشی قوی عصبی دروجود همچـــو خانمها تولید گردید ه وهمواره این چنیـن زنها بامزاج مضمحل واوقات تلخ‌ولب‌وروی



طفل باید سالم پا به‌دنیا بگذارد، سلامت طفل باسلامت روحی وجسمی مادر ارتباط ناگسستنی دارد

کشال بسر می‌برند.

علاوه ازآنکه حجم طفل قابل ملا حظه است دراثنای تولد انکشاف اسکلت طفل، خاصتا جمجمه او ارزشی خاصی دارد.ازین رو دکتوران معالج باید توجه خاصی درمورد انکشاف‌سیستم استخوان بندی نطفه جلب نمایند.

خاصتا پیاده گردی رامساعدت می کندو طرز قرار گرفتن طفل رابداخل شکم نظر می بخشد.

یکی ازمسایل عمده ایکه والدین‌به‌دکتران مواجه میسازند اینست که آیا الکول با لای مادر وطفل کدام اثری بجامی‌گذارد ؟آنچنانیکه قبلا تذکار شد هرنوع زهریاتی که‌بالای ارگانیزم مادر اثر می‌گذارد ،تاثیر آن‌بالای نطفه حتمی بوده وطفل رامتاثرمی‌سازد.ازینکه الکول زهریست که‌تداوی آن به مشکل‌میسر می‌شود برهمه کس هویدا می‌باشد.

علم‌هرروزی مطالب جدیدی رادر مو رد نقایص واضرار آن به‌میدان می‌کشد خانمهای حامله بخاطر صحت وسلامت طفل شان‌وبخاطر آینده جگر گوشهٔ خود ازهرنوع‌استعمال‌الکول خود داری نماید.

حرکت نمودن منظم خاصتا قدم زدن برای زن حامله داریکی ازطرق موثرترین وبهترین آماده شدن ومقاومت دربرابر آن قوه ایکه باید درزمان تولد طفل بمصرف برسانند می‌باشد .

ترجمه: شبتاب

تجلی هومانیسم در آثار جامی

از: ش شاه محمدوف

- قسمت دوم-

ما، درآثار جامی، انعکاس ایده های مردمی **مبارزه بخاطر برابری وسعادت انسان، دعوت بیدادگران به‌عدل وانصاف، آفرینش تمثال** سلاطین داواگر، پیکار برضدریاکاران مروجین **خرافات، ستایش وبزرگداشت کار ودلسوزی نسبت به زحمتکشان، تاثر از مشاهده نا** بسامانی زندگی مردم ودیگر ایده های دموکراتیك را توام بانقش مهر شرایط سیاه آنزمان مشاهده میکنیم.

جامی، از موقف تصوف درنقطهٔ مختلف مدعیان قشری سلطه رومی‌قرار گرفت‌واعمال ناروای آنانرا افشا کرد. صوفیان ریایی‌را بعنوان «عناصر نادان وزیان بخش» معرفی‌کرد وباادامه عنعنه انساندوستی سعدی‌این‌مفکوره **را که «عبادت بدون خدمت بمردم سودی‌ندارد»** تقویه نموده گفت: «برای‌حق‌پناه‌خلق‌باشی!» **وبتاسی ازهمین نظر، درروضه‌سوم«بهارستان» خود اظهار داشت:**

عدل وانصاف دان، نه‌کفرونه دین
آنچه در حفظ ملك درکار است

هدف جامی ازین مبارزه نه تنها تخفیف آلام مردم عادی ودرهای آنان از بیدادملوك **طوائف، بلکه نجات آنان از چنگال درندگان دیگری نیز بود که در کسوت درویشان‌ریایی** دربرابر شان ظاهرمیشدند وباافسون‌وافسانه آنانرا به‌دام می افگندند.

جامی که به آرزوی آینده روشن به‌تصوف روی آورده‌بود، باخود قراربست که‌تاپایان‌عمر بامردم باشد ودر خدمت آنان قرار گیرد.

نظیر شمع باش که خود میسوزد وبزم دیگران را فروغ می بخشد ...

«هرآنچه در کار داری، برای خود تامین‌کن اما بهترین کارها اینست که‌به‌تعمیردلهای مردم بکوشی!» (مضمون یك شعر جامی‌که مترجم نتوانست به اصل ان دست یابد).



میتوان گفت که محتوای این شعر بر نامه زندگی وایجاد ادبی او قرار گرفت.

عبدالرحمن جامی در شرایط ملوك الطوایفی که هرگونه امکانات را برای رشد وغلبه خصلت‌های منفی موجود درنهاد انسان پدیدمی آورد، انسانها رابه پاکی وکدامنی، به‌انسان دوستی به مودت وصمیمت فرا خوا ندوانا نرا برای خروج از انحطاط مسلط درآن زمان وبه حرکت درجهت ترقی وتعالی معنوی آن انسان تشویق نمود وخود شخصا بمثا به نمونه وسر مشق در خدمت مردم قرار گرفت.

آنچه هومانیسم جامی را فروغ بیشترمی بخشد، مبارزه پر تب وتابی است که وی باسلاح سخن در راه پیروزی این خصایل عالی درمیان مردم انجام میدهد اونخست از همه آدمهارا به صلح وصفا وآرامش ومروت دعوت مینماید برخی ازنامه هایی که شاعر به‌دوست بزرگ خود نوایی ودیگررجال‌مهم دولتی نوشته، تاکنون محفوظ مانده است‌اگر جامی در برخی ازین نامه ها بخاطر بهبود، زندگی هنرمندان معاصر خویش سپا ر ش میکند، در برخی دیگر التماس مینماید تا وجوه سنگینی که بردوش مردم گذاشته شده، تخفیف داده شود ... او بااستفاده از وزارت علیشیر نوایی تلاش بخرچ میدهد تابرخی از حرکات جنگجو یانه حسین‌بایقراء متوقف سازد.

درکتب خود نیز جنگ دستیز وخونریز ی‌را محکوم میکند وسلا طین وحکمر وایان رابعدل وداد فرا میخواند.

شاعر درصحبت ۱۳ «تحفه الاحرار» در برا بر بیداد گری به پامیخرد وفریاد برمی آورد.

میوه ومرغ سر خوانست مقیم
از حرم بیوه وباغ یتیم
باز ترامیر شکاران بفن
طعمه از جوزه هر پیرزن
بارگی خاص ترا هرپسین
کاه وجو از توبره خوشه چین

در «خردنامه‌اسکندری» تمثال سلطان عا دل رامی آفریننده وایدال‌خود را دروجوداوتمثیل مینماید سکندر ازطرف مردم به فرما نروا بی پذیرفته میشود اوتحت پرورش فیلسو ف بزرگ ارسطو بکمال میرسد وانسانی‌دانشمند وبا معرفت بارمی آید وعالیترین فضلیتشس اینست که پیوسته منافع مر ومرادر نظردارد ولو بزبان خودش بیا نجا مد.

سکندر زبان خودوسودخلق
همیخواست ازبهر بهبودخلق

مردم بپاس همین فضیلتش اورابه‌فرمانروایی برمی گزینند.

هنگامیکه شاعر درباره لشکرکشی اسکندر برخاقان چین قلمفر سایی میکند، بدون آنکه صحنه های خونین جنگ وپیکار را تو صیف نماید، فقط بازکر مثالی دایر به نکوهش جنگهای مهاجمانه اکتفا میکند مثلا اسکندر پس از تصرف تمام سر زمین شرق، سر **زمین‌چین راموردِ تهدید قرار میدهد خاقان چین تحفه‌ای به اسکندر می فرستد تحفه** عبارتست ازیك کنزیك، یك غلام، یکدست سرو پاو یك مرغ بریال. اسکندر ازناچیزی تحفه به شگفت اندر میشود درین مو قع مصاحبان دانشمند هدف خاقان را ازارسال **این تحفه توضیح مینمایند. برای هرکس یك‌زن، یك خدمتگذار «غلام»، هر سال** یکدست سروپا ور وزانه یك خوان طعام(یك **مرغ کافی است در صورتیکه چنین است،** پس چرا باید راه انداختن جنگ وستیز سرزمین دیگران راویران ساخت ودلها ی‌شان راشکست. **اسکندر باشنیدن این سخنان** از جنگ منصرف میگردد واز آنجابر میگردد. **درپایان این بخش، شاعر از زبان تمثال** اسکندر تمام فرمانرو ایان را مخاطب میساز

چنان زی که گر باشدت شرق جای
کنندت طلب اهل غرب ازخدای
نه‌زانسان که دوری شوی جایگیر
به‌نفر ینت ازمردم خیزد نفیر

جامی، شاعری صلحدوست بو او نه‌فقط در امثا نها، بلکه در چامه ها قطعا ت و دیگر آثارخویش نیز مبلغ این فکر است که هرگونه خصومتی باید از طریق صلح ومسالمت برطرف ساخته شود.

جامی «درخردمانه اسکندری» نظریه‌سوسیالیزم تخیلی نظامی را به جلو میرا ند.

بالاخره سکندر به شهری میرسد ودرآن‌شهر.

نه زایشان توانگر کسی، نی فقیر
برایشان نه سلطان کسی، نی امیر
برابر بهم قسمت مال شان
موافق بهم صورت حال شان

آنها فقر وگرسنگی، جنگ وخونریزی را نمیشنا سند .... هرکدام در خا نه ا ی بدون قفل ودر میزیند البته جامی تاکید نمیکند که نمونه تخیلی مذکور شکل جامعه میباشد واز همین نقطه نظر نمیتواند این اندیشه را بسویه **نظامی بالا ببرد «ی۱۰ برگلس» داستان** اسکندر ونقش موثر آن درشرق ص۱۱۱وردن این حکایه نظامی درمورد جامعه‌تخیلی مذکور **نشانه جرئت و شهامت شاعراست ...هرآنکه** ابیات پر جاذبه فوق را میخواند، بی‌اختیار آرزو وامید دردلش موج میزند... تمثیل چنین ابدالی توسط جامی در عصر یکه میز یست، مظهر شجاعت بزرگی بشما ر میرود.

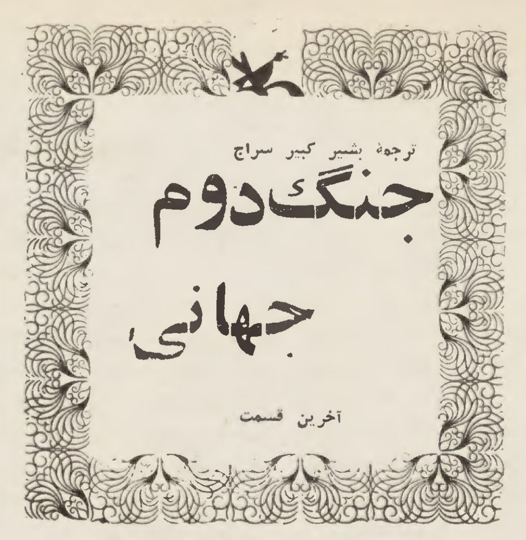
باتمام اینها عبدالرحمن جامی نیز بسان سایر اندیشمندان بزرگ شرق براه واقعی تامین سعادت مردم پی نبرد آرزو های او درمورد سلاطین دادگر باواقعیت های زندگی منطبق **نبود ویکی بعد دیگر فرو میریخت یکعده‌زیاد** اندیشمند ان چه درشرق وچه در غرب که نمیتوانستند به‌راه‌خروج‌از ظلمات قرون **وسطی پی ببرند توصیه مینمودند که** باید انسان به ناتوانی خویش در برا بر نیروهای طبیعی واجتماعی اعتراف کند ود ر **مقابل سرنوشت سر تسلیم نهد، فقطدرچنین صورتی ممکن‌است آرامش روحی برای انسان دست دهد» واین امررا موفقیتی بزرگ می** پنداشتند جامی نیز از همین راه رفت. **(ش،ش « زندگی وایجاد عبدالرحمن جامی» چ ت ۱۹٦۳).**

جامی در اواخر داستان «یوسف و زلیخا» این پندار راکه این جهان‌گذر انست. به **هیچکس وفاندارد وهیچکس ازان خوبی ندیده است چنین افاده مینماید.**

به‌گیتی درنشان خرمی نیست
وگر باشد نصیب آدمی نیست
دل از اندیشه شادی تهی کن
دماغ از فکر آزادی تهی کن
به داغ نامرادی شاد میبا شس
به غل بندگی آزاد میباش

بدون تردید این شعر باز تابی استاز **شرایط دشوار زندگی آنروزی اهالی‌خراسان حافظ علم بغاوت بلند میکند فلکرا سقف‌می شکافد وطرح نودر می‌اندازد، وخیام فریاد برمی آوردکه: اگربرفلك دست میداشتم** انرا ازمیان برمیداشتم وبجای آن فلکی دیگر **میساختم ...» اما جامی باین نتیجه میرسد که‌باید خویشتن را بدست سر نوشت سپرد وبازنجیر بندگی نیز خویشتن راآزاد حس** نمود این جنبه پسیف هو ما نیسم شا عر **است جهان بینی مثالی او عاملی بود که اورا** ازصعود برقله هومانیسم رزمنده و پیگیر باز داشت.

(ناتمام)



حساب یك مقابل دونفر میباشدباهم داخل جنگ شدند (نظر به جنگ اول بین المللی مضاعف آن است).

وسه ربع نفوس باقیمانده گیتی‌به نوعی ازجنگ متاثر شدند بصورت عمومی‌درچهل کشور مربوط قاره های اروپا آسیا وافریقا پیکار های خونین رخداده است.

نظربه سنجش های تقریبی ونزدیك‌به‌تعیین مصارف مجموعی جنگ دوم برای‌کشور های اشتراك کننده ۱۵۰۰ ملیارد دالر تمام شده است این مخارج منهای ویرانی‌هاوزیانهای مادی دیگر میباشد .

هزینه ویا خرج جنگ برای‌اضلاع متحده امریکا ۳۱۸ ملیارد و برای برتانیه ۲۰۰ ملیارد دالر ارزیابی شده است و مصارف کشورهای محور(آلمان، ایتیالیا و جاپان) ۴۲۰ ملیارد دالربالغ گردیده است .

دراثر جنگ اوضاع نورمال اقتصادی‌و تولیدات صنایع مورد احتیاج عامه بکلی فلج گردید. زیرا ۱۱۰ ملیون نفرمردجوان‌ونیرومند باهم مشغول پیکار بودند متباقی‌که‌اغلب‌پیران وزنان وجوانان نوبالغ ونارس بودند آنهانیز بمقصد پیشبرد جنگ کار میکردند وتولیدات آنهانیز بمنظور هر چه مدهش ترساختن‌آتش جنگ بود.

درمرور جنگ دوم تنها از طرف امریکا، برتانیه، آلمان و اتحاد شوروی جمعا ۶۵۳۰۰۰ طیاره و ۲۸۷۰۰۰ تانك ویك ملیون‌و چهل‌ویك هزار انواع توپ ها ساخته شد.

قدرت آتشباری و قابلیت تخریبی تمام سلاح هانظر به سابق چندین چند افزایش یافت وهیولای جنگ‌نه‌فقط بشر رادرمیدان‌های نبردبکام مرگ کشانید بلکه ملیونها مردم‌غیر نظامی وبیگناه رابه شمول زنان ، کودکان‌و سالخوردگان‌بلا استثنا به هلاکت رسانید.

آلمان نازی وهم پیمانان اوچه اثنای پیشرفت و چه هنگام عقب نشینی از قواعد ونورمهای بین المللی چشم پوشیده‌وهمه قرار داد های حقوق انسانی را زیر پا گذاشتند.

اولین کوشش آلمان در پیکار های‌داخلی اسپانیا بمنظور آزمایش سلاحهای تخریبی باعث گردید که شهر هاودهات متعددی‌درآن کشور بیرحمانه طعمه بمباردمان هوا وزمین واقع شود که ویرانی شهر (کیورنیکا)نمونه مسلم آنست.

سپس نوبت وارشو رسید وباتوسعه جنگ بلاد معمور دیگر مانند (روتردام، ریمس، کامره، دنکرك وآراسی وغیره .. وغیره آماج بمبها قرار گرفته ویران شدند، تهاجمات سفاکانه بر بالای باشندگان غیرنظامی (لندن ، کاونتری ، بلگراد ، منسك، لیننگراد . اودیسیا وستالینگراد وباقی شهرهای پولند و کشور های هالند،انگلستان فرانسه واتحاد شوروی که منجر به قربانی ملیونها انسان بیگناه گردید ثمره‌اش‌اینکه:

به اسس حساب‌متخصصان ماهر در تاریخ دنیا برای بار اول تعداد تلف شدگان غیر نظامی«۲۸ملیون» برتعداد هلاك‌شدگان‌نظامیان که(۲۷ملیون) نفر است افزونی گرفته‌است.

درجنگ دوم‌سه برابر بیشترازجنگ‌اول‌در محازات مختلفه سربازان وافسر تلف‌شدضایعات بشری اهالی ملکی پنجاه دفعه زیادترازجنگ اول‌بود.

اشغالگران نازی بابی اعتنایی تمام تا توانستند مردم صلح طلب واشخاصی‌که مخالف ایدیالوژی غیر انسانی آنهابودندبه شمول روشنفکران و دانشمندان به هلاکت رسانیدند و همچنین اسیران محاربه رایاکشتند ویااز گرسنگی و تحمیل کارشاقه بحالتی‌بدتر ازمرگ در آوردند اتحاد شوروی در جنگ ۲۰ملیون نفر از دست داد که متاسفانه آن - اسیران واهالی غیرنظامی‌بودند واغلب‌این فجایع در مناطق تحت تصرف آلمان ودراردوگاهای‌مرگ صورت گرفته است .

به‌اثرغارتگری‌و تخریبات و آتش‌سوزی های‌عمومی در اتحاد شوروی ۱۷۱۰ شهرو کابون. کارگران ، متجاوز از ۷۰۰۰ قریه و ۳۲۰۰ موسسه صنعاتی ازبین رفت برعلاوه ۹۸۰۰۰ اتحادیه اقتصادی و ۱۸۷۶ ایستگاه بار اندازی محترق و منهدم گردید ۶۵ هزار کیلومتر خطآهن منفجر شد ۱۶۰۰۰ لکوموتیف (ماشینی که او گوانهای ریل را کش میکند) و ۴۲۸۰۰۰ واگون را ضایع‌ویابه المان نقل دادند خسارات لوازم اولیه به ارزش ۲٫۶ - ملیون روبل بالغ می شود .

دربرتانیه توسط بمباردمان‌طیارات دو - ملیون خانه وعمارات مختلفه واژگون گردید وخساراتیکه به‌سایر کشور های اروپااز همین درك وارد شده چنان بیحد وحصراست که‌در حساب‌نمی گنجد.

درآلمان به‌اثر‌بمباردمان متحدین در قرب وجوارمراکز نظامی یك‌ونیم ملیون خانه تخریب شد و قراریکه بعد از جنگ محاسبه شده‌هفت‌ونیم ملیون‌آلمانی بی سر پناه‌و آواره گردیده بود.

اینك سی سال تمام از جنگی که‌دنیانظیر آنراندیده بودطی شده‌است ملل اروپابامساعی دوامدار درهر ماه وسال آثار منحوس جنگ‌را ازقیافه ماتم دیده قاره خویش می‌زدایندودر زیرخرابه های دیروزی ، آبادی های جدید برای‌جهان امروز وفردای مابه شکل دهات‌و شهر هافابریکه و موسسات عام المنفعه (دنیای‌مرده) یعنی از خاکتوده‌ها وفلزات‌بی مصرف وسنگ‌و خشت هاو بتونهای درهم ریخته‌برای زندگی نوین‌باطراح یك سبك - معماری که‌باروحیه عصر هم آهنگ است - آنهمه‌زیبایی های قدیم خودرا دو باره تجلی‌ گر می‌گردیده تاجاده ها و میدان‌هاوتمام‌شهر بدین خواستنی های خویشرا بمعرض تطبیق میدهندوهمین انسان است که‌باعزم تزلزل‌ناپذیر قرارمیدهد.

قدر مسلم اینکه علایم جنگ از اروپاو - کشور های سایر قاره ها بتدریج رخت بربسته وروزی خواهد رسید که‌مردم خواهند گفت‌هرگز جنگی بوقوع نه پیوسته است.

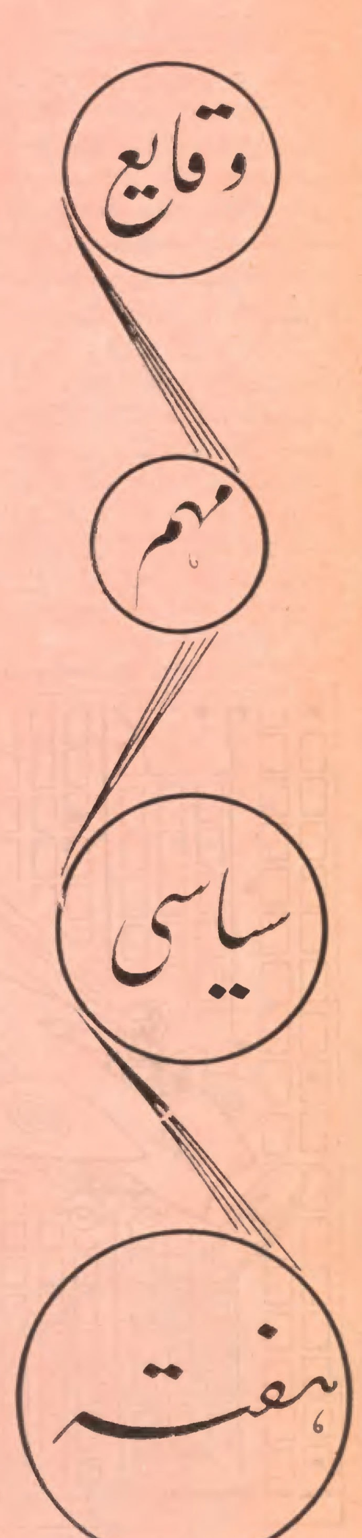
آنچه‌درفوق گفتیم‌البته یك رخ چهره مادی اثرات بعد از جنگ است ودر واقع جنگ هنوز ادامه دارد بسا هنوز بین‌فامیل هابا عصای زیر بغلی دیده‌میشدند، فقر وفاقه وامراض‌ونابسامانی‌های که در ممالك انکشاف نیافته موجود است مجادله‌هر چه‌دوامدار و مستحکم تمام بشریت را بر مبنای دوستی و یگانگی متقاضی می‌باشد.

خلاصه- باوجودیکه ازختم جنگ سی‌سال گذشته ویك مدت نسبتا طولانی محسوب‌می شود ما نباید فلاکت ها وبلیات ناشی‌از جنگ‌ودرسهای راکه درآن آموخته‌ایم‌فراموش کنیم‌زیرابهای راکه کشور هاو ملل ستمدیده جهان دربدل جنگ دوم پرداخته اند خیلی عظیم‌وسترگ است .

Vite, une ambulance !

زن- اومرد که فکر نه‌بگی خانه‌اس‌یامیدان طیاره؟

پیلوت-ای حساب پسان تصفیه می‌شود، حالی زودتر یك امبولانس دست وپاکو !!



نه جنگ نه صلح

هم جنگ و هم صلح

بقلم جوینده

شرق میانه یك دوره پیچیده ودشوار را میگذراند، هردو طرف متخاصم یعنی عرب و اسرائیل بیش از هر وقت دیگر بصلح احساس ضرورت میکنند، اماهردو طرف شدیدا نگرانی دارند وبرای جنگ آمادگی میگیرند.

سوال شرق میانه سوال جهان است.جهان که بشدت‌از حوادث‌شرقمیانه مخصوصا بعداز جنگ‌چارم‌عرب واسرائیل وسیاست‌نفتی ممالك عربی شدیدا لطمه دید اکنون میداند که‌جنگ پنجم عرب واسرائیل چه عواقب وخیمی‌دراین منطقه دنیاودرجهان بو جود خواهدآورد.

ناکامی سیاست گام بگام کیسنجر تنها ناکامی کیسنجر وامریکا نبود بلکه‌دشوارهایی را ایجاد کردکه آرزو هایی همه کسانی‌راکه بضرورت صلح‌درشرقمیانه متوجه‌هستندبیاس مبدل نمود .

کنفرانس ژنیو که‌آخرین راه برای حل قضیه شرق‌میانه پنداشته می شود نیز افق روشنی ندارد زیرا هنوز شرایط مساعد نشده است که بتوان طر فین رابارو حیه صلح‌جویی دراین کنفرانس‌جمع کردوکنفرانس رابه‌وفقیت رسانید.

تجدید مساعی امریکا:

بعداز پایان ماجرا ی کمبودیا و یتنام‌چنین تصور میشد که‌امریکادیگر مو قعیت خودرا بحیث یك قدرت جهانی که‌بخواهد در حل وفصل مسایل جهانی نقش عمده داشته‌باشد ازدست داده است، مسایل داخلی امر یکا مخصوصا بامداخله جدی کانگرس درمسایل جهان که‌در مورد خود داری ازکمك‌به‌ویتنام بیشتر تبارز کرد دیگر به امریکا فر صت نخواهد داد تادر امور جهانی ،سهم مو ثر بگیرد، ولی بعداز واقعهٔ کشتی مایاگویزکه حکومت امریکاتوانست بیك اقدام قا طع متوسل شود، یك باردیگر صدای فو ر د وکیسنجر بلند شد که امریکا بحیث یك قدرت بزرگ دوستان خود ومتعهدین خودرا تنها نخواهد گذاشت .

همراه بااین جریانات خبرهای شنیده شد که‌امریکا یکباردیگر درراه حل و فصل‌مسایل شرق میانه صرف مساعی خواهدکرد.

مذاکره و تهدید:

ملاقات کیسنجر و گرومیکو درویین‌بازهم زمینه رابرای تبادل نظر دو قدرت بز رگ درشرق‌میانه مساعد ساخت ودر پایان این ملا قات ومذاکرات گفته شد که‌شورو ی و امریکا باین تفاهم رسیده اند تاامریکایکبار دیگر برای حل مسایل شرق میانه یاالا اقل فراهم ساختن زمینه نزدیکی دو طرف‌متخاصم صرف مساعی‌کند.

درحالیکه این مساعی جریان داشت شلی سنجر وزیر دفاع امریکا یکبار د یگر مداخله‌نظامی امریکادرصورت‌تحریم نفتی‌مجدد کشورهای عربی درشرق میانه واشغال‌چاه‌های نفت سخن زد .

سیاست مذاکره و تهدید که‌اکنون امریکا پیش گرفته است بازهم بیش‌از یك مانور سیاسی نیست زیرا بزرگترین سلاحی که امروز عربها دردست دارند نفت‌است این سلاح نقش قاطع خودرا در جنگ ۱۹۷۳نشان داد، بنابران تهدید استعمال سلاح نفت بمنظور آماده ساختن زمینه مذاکره مو رد احتیاج است وهم یکنوع ابراء زمه‌قبلی درصورتی می‌باشد که‌چنین اقدامی ضر ورت افتد.

اندیشه اسرائیل :

دول غربی ازتجارب ۲۰ سال جنگ‌پوره آموخته‌اند ، که‌برای مقابله با وضع موجوده‌از نظر تسلیحات آمادگی بیشتر داشته باشند. بنابران عموم دول عربی هر چه بیشترخود رابسلاح‌مدرن تجهیزمیکنند، قراردادنظامی‌اخیر که‌بین لیبیا واتحادشوروی عقد شدوامکانات تهیه اسلحه سا خت شوروی برای لبنان یك قدم دیگر است برای تجهیز جهان‌عرب به‌سلاح عصری، فراغت خاطر عراق ازناحیه کردان وهم آهنگی نظامی سوریه واردن و موضوع تشکیل قوماندانی مشترك سو ریه‌و موسسه آزادیبخش ملی فلسطین ومساعی‌خاص سادات برای تجهیز بیشتر نظامی اندیشه‌های سرگیج کن برای اسرائیل ایجادمیکند،درعین زمان خود داری امریکا از دادن اسلحه باسرائیل دراثر نارضایتی از علم همکاری اسرائیل برای موفقیت مساعی کیسنجر از طریق سیاست گام بگام همه براندیشه‌های اسرائیل افزوده است ولوکه اظهارات مقامات امریکایی مبنی براینکه اسرائیل را تنها نخواهند گذاشت، امیدواریی هایی‌رادر اسرائیل‌ایجاد میکند.

ماه جوزا

قبل ازعقد قرار داد تمدید قوای محافظ صلح ملل متحد بین سور یه و اسرائیل اند یشه بز ر گ ا سر ا ئیل ا ز رسیدن روزی بود که‌قراردادسوریه‌واسرائیل درهمین ماه بسر برسد ومجددا موافقه برای دوام وجود این قوا ء صو ر ت نگیرد.

اماکنون که‌اسرائیل ازاین ناحیه فرا غت خاطری حاصل کرده‌است ازرسیدن روز ۱۵ جوزا بشدت نگرانی‌دارد زیرا دراین‌روز مصر بصورت یك جانبه کانال سویزرا افتتاح میکند هرگونه عکس العمل اسرا ئیل باین مناسبت اسرائیل‌را دربرابر حقایقی‌قرار میدهدکه‌ازدیدن آن شدیدا هراس‌دارد.

از اینجاست دوستان اسرائیل بر ای پشتیبانی این گروه متجاوز و برای تهدید مقامات جهانی وعربی ، ازطریق‌بکار اندا ختن طرفداران اسرائیل در سناامریکا توجه دولت فورد وجهان را بحمایت از اسرائیل جلب کردند چنا نچه درنامهٔ که بامضاء ۷٦ عضو سنا طرفدار اسرائیل به‌دولت امریکا صادر شده است‌ازدولت تقاضا کرده‌اندکه‌باسرائیل هرگونه کمك وحمایت نظامی کند و بفروش اسلحه ومهمات باسرائیل بپردازد.

سالز بورك :

درحالیکه اوضاع‌درلبنان مغشوش‌است وبحران تصادمات‌داخلی‌ازناحیه بهره داری‌اسرائیل‌قابل توجه‌میباشد، درمصر وسایر کشور های عربی همه‌گونه‌احتیاط های لازم از امکان یك تصادم موجود است انتظار میرودکه ملاقات دوروزه سادات وفورد در سالز بو ر گ که‌عنقریب صورت خواهدگرفت تاحدی را ه را برای حل مسایل شرق میانه‌بازکند.

اباایبان که ازشخصیت های‌متنفذاسرائیل است از تخلیه اراضی عربی‌اشغالی ازطرف اسرائیل دربدل زند گی درصلح درشرق‌میانه صحبت کرد این‌خود نمودار آنست که‌موقف اسرائیل بعداز شکست مساعی کیسنجرنرم‌تر میشود.

دول عربی نیز ازمساعی مجدد امریکادرحل مساله شرق میانه سخن میزند، ملك خالد پادشاه عربستان سعودی طی مصاحبه با نامه نگار واشنگتن پوست گفته است که عرب باردیگر بجنگ متوسل نخواهد شد مگر آنکه متقاعد شود که‌امریکا از تلاش برای استقرار صلح‌در شرق‌میانه صرف‌نظر کرده‌است .

ملك خالد افزود که‌عربستان سعودی در مقابل تخلیه همه سرزمین های عرب‌که‌درسال ۱۹٦۷ ازطرف اسرائیل اشغال شده وایجاد یك دولت فلسطین حاضر است حق‌موجودیت اسرائیل رابرسمیت بشناسد.

این موقف عربستان سعودی که ازدشمنان سرسخت اسرائیل میباشد برای اسرائیل چیزیست که‌قبل از ٤جنگ باعرب شدیدا آنرا آرزو میکرد وبنابران بر آوردن این آرزویگانه نقطهٔ پنداشته میشود که بتوان عرب‌واسرائیل را بدور آن جمع‌کرد.

خوف ورجاء:

اکنون شرق میانه درحالت نه‌صلح‌ونه‌جنگ بسرمی برد کشور های عرب که شد یدا آرزومندانکشاف وترمیم خرابی های قر ن هااستعمار اجنبی و ۲۰سال جنگ هستند بشدت صلح می خوا هند ولی همانطو ریکه درحا لت صلح ونه جنگ قرار دارند ظاهرا خودرا دریك صلح موقتی می بینندکه برای یك صلح دایمی باید به‌آماد گی ها ی مطلق جنگی بپردازند و هر ساعت‌و هرآن منتظر فرا رسیدن دقایقی باشندکه‌آتش‌سوزان یك جنگ خانه ویرانکن دیگر مشتعل‌شود، اگر مساعی دو ل بزرگ بجایی نرسدچنین روزی را درتابستان امسال انتظاربایدبردکه صدای انفجار بم وتحریم نفتی ومداخلات نظامی از هر طرف جهان را دربرابر یك حادثه خطیر ربع چارم قرن ۲۰ قرار میدهد.



آخرین سوار

منظومهٔ شیوایی ازاستـــاد خلیلی پیرامون صحنه‌ای ازکار زار گندمك که در آن دلاوران افغان آخرین نیروی استعمار رانابود کردند .

ابر آشفتهٔ ارغند سیاه   گشت از قلهٔ شمشاد بلند
شام یك‌پرده تاریك‌مخوف   بسرا پای سپین غر افگند

بادباطرهٔ آشفتهٔ موج   مست می آمد وبازی میکرد
گاه بر گیسوی سرو آزاد   بی جهته دست‌درازی میکرد

دورتر رود غریوندهٔ مست   تندو مواج وخروشان وکبود
چون سپاهی همه تن‌جوشن پوش
پیش می‌آمد ومیخواندسرود

ظلمت آهسته در آغـــوش کشید
برج وباروی جلال‌الدین را
«سیل» فرمود که تاقفل‌نهند
درآن قلعه پولادین را
ناگهان در پی آن شام سیاه
ناله ای از دل صحرابرخاست
«سیل» زان نالهٔ‌جانکاه‌حزین
چون سپندی شده از جابر خاست

دید کزدورسواری پیداست
لرز لرزان‌چو یکی سایه برآب
گاه میا فتد و گه‌میخیزد
دست رفته زعنان پا زرکاب

برسر اسپ«برائیدن» بو د
خسته وزار ونحیف‌ورنجور
شبح بی روح وی انـــدرظلمات
چون یکی مرده برون جسته زگور

ظاهر ازرگ رگ او لر زه‌مرگ
چون تذروی که‌گریزدزعقاب
دوخته چشم زخجلت بزمین
«همچو عاصی که‌کشند ش بعذاب»

خواست تا شرح کند قصهٔ‌خویش
خشك شد لفظ وفرماند زراه
«سیل» را دیدن آن منظـــر شوم
کرد احوال بیکباره تباه

بقیه در صفحه ٦٣



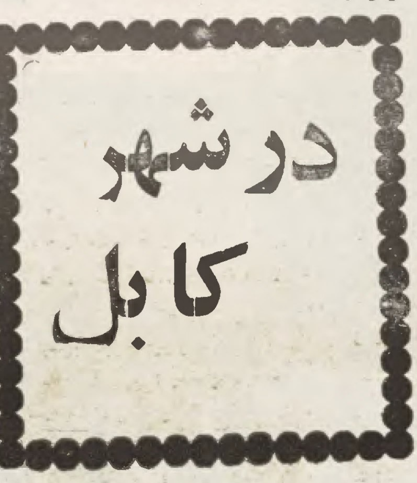
عمارات شامل پلان۲۵ سالهٔ عمرانی‌شهر کابل بااین مودل ساخته می‌شود



نقشهٔ شهر کابل به‌مهندسین توضیح‌می‌شود

تعمیرات ۱۲ تا ۱۴ منزله اعمار میگردد

حوضهای آب بازی ومیدان های سپورت در بام مغازه ها





اینان باساس نقشهٔ اصلی محل احداث جاده ها واعمار اپارتمانها ومنازل را تعیین می نمایند.

خبر نگار ما ضمن مصاحبه با مهندس عبد الرحمن رحیمی کفیل ریاست کار وسا ختمان کابل ښاروالی تازه ترین معلومات پلان ۲۵ ساله شهر کابل راجهت مزید اطلاع خوانندگان این نامه تقدیم می دارد.

از کفیل ریاست کار وساختمان کابل‌ښاروالی پرسیدم‌معلومات‌بدهید اساسا طرح وپلان ۲۵ساله شهر کابل چه‌وقت آغاز گردید می گوید:

پلان ۲۵ ساله شهر کابل برای اولین بار یازده سال قبل از امروز درزمان صدارت ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم صورت گرفت که‌روی این اقدام برای اولین باردر سال ۱۹٦٤در شهر مسکو از جانب انستیتوت تحقیقات عملی طرح و پی ریزی شهرسازی تحت نظر انجنیر ساختمانی ښاغلی لسیکو اریکوف مطالعه وبررسی شده است ولی این پلان‌در ساحه عمل وتطبیق قرار نگرفت تاآنکه درسال ۱۹۷۰ یك گروپ انجنیران ساختمانی از انستیتوت پلان های عمومی شهر هاکه ارتباط مستقیمی به ملل متحد داشت به کابل آمدند وتحت نظر انجنیر اگو لیایف متخصص شوروی یك‌پلان عمومی دیگر را بوجود آوردند. اما اینکه چرا این پلان جنبه عملی پوشانده نشد علل وعوامل گوناگونی رامی توان یادآورشدکه گنجانیدن آن‌دراین راپور فعلا مقدور نیست.

از ښاغلی رحیمی سوال کردم معلومات بدهد فعلا برای تطبیق پلان ۲۵ ساله شهر کابل چه اقدامی‌روی دست ښاروالی است می گوید:

درآغاز سال ۱۹۷۵ مطابق برج جدی سال ۱۳۵۳ بنابر موافقت دولتین افغانستان واتحاد جماهیر شوروی یك هیت انجنیران شوروی بخاطر عملی نمودن پلان ۲۵ ساله شهر کابل به افغانستان آمدند و به ترتیب سومین یعنی مهمترین مرحله پلان عمومی شهر کابل آغاز نمودند والبته این راهم ناگفته نباید بگذاریم که انجنیران ومهندسین ښاروالی نیز در تطبیق این پلان دوش بدوش متخصصین شوروی اجراء وظیفه می‌کنند وبرای انجام این کار دروهله اول اصلاح واجرا نمودن‌پلان و نیز کنترول آن ازکار های ساختمانی شهر کابل از طرف مقامات صالحه به ښاروالی کابل سپرده شده‌ولی قبل‌ازهمه امور این پلان، پلان عمومی خطوط سرحدی سرك ها وتعمیرات قسمت مرکز شهرکابل وبعدا نواحی حصص دیگر شهر تحت کار گرفته شده است که‌روی‌طرح این پلان‌تماما حدود، سرکهاو جاده ها ومیدانهای شهر بصورت قطعی نشان داده شده است البته بعد ازاین سیستم نو ترانسپورتی شهری به‌وجود می آید که می توان گفت مسیر وعرض‌سرك های‌ترانزیتی شهری نظربه ازدیاد ترانسپورت وشبکه بس های برقی وهم ازنگاه سرك های بین المللی سنجش وتعیین گردیده است.

ښاغلی عبدالرحمن رحیمی کفیل ریاست کار ساختمان کابل ښاروالی درجواب این سوال که در امور ساختمان تعمیرات ودیگر موضوعات ساختمانی چه اقدامات صورت‌گرفته است می گوید:

درحال حاضر متخصصین جوان و ورزیده کابل ښاروالی بامشوره انجنیران شوروی پلان های تفصیلی شهر کابل را مطالعه وبر رسی می نمایند دراین نقشه های تفصیلی خصوصیات تعمیرات‌درنقاط مختلف شهر ونواحی کابل پلان گذاری مراکز عمومی کلتوری، تجارتی، صناعتی ودولتی ورهایشی وبعضی نقاط تفریحی واستراحتی شهر وپارکها وسایر ساختمان های انجنیری تعین می شود.

ناگفته نماند که‌طرح پلان تفصیلی دوناحیه شهر کابل یعنی خیر خانه مینه ورحمن مینه نیز جزء این پلان می باشد.

از کفیل ریاست کار وساختمان پرسیدم در قسمت دریای کابل که فعلاجز کثافت دانی ازآن کدام کاری گرفته نمی شود درپلان فعلی درراه بهبودوضع آن‌چه‌تجویزی گرفته‌شده است می گوید:

راجع به معضله دریای کابل باید گفت که‌تجدید ساختمان دیوار های استنادی دریای کابل وفراهم آوردن پلچکها وپل های عمومی ونیز ساختمان چندین بند که دروهله اول بین ساحه باغ وحش ونادرشاه مینه‌درنظر گرفته شده است که البته این اقدام باسرمایه گذاری نسبتا ناچیز ممکن گردیده مفاد وثمر بیشتر ازآن متصور خواهد بود، آنوقت است که دریای کابل‌از حال خشکی برآمده دایم ازآب که‌دارای اوصاف صحی باشد مملو خواهد بود ودر و آن وقت است که این اقدام در زیبایی شهر کابل و در گوارایی اقلیم شهر کابل بالا خره درنظافت شهر کابل‌رول بارز وعمده رابازی خواهد کرد همچنان‌با تطبیق این پلان درنظراست وسعت ساحات سرسبز درشهر نیز گسترش داده شود ودر پهلوی این اقدامات مثمر ساختمان مبرز های عام‌المنفعه در۱۳ ناحیه شهر کابل وروی کار آوردن سیستم واحد آبیاری وفراهم آوردن سیستم مکملی کانالیزاسیون به‌گمان غالب ویقین کامل سیمای پایتخت مارا بیکی از شهر های‌زیبا ومدرن تغییر خواهد داد.

درباره تطبیق نقشه های مدرنی که تاچند سال آینده تطبیق آن

بقیه در صفحه ۵۱



فعالیت تنظیفاتی دریکی ازجاده‌های کابل .



گوشه‌ای از مرکز شهر کابل که باتطبیق پلان بیست وپنجساله تغییرشکل خواهد داد.

نامه‌هایکه جاودان مانده‌است

امیر علیشیر نوایی

فصل چهاردهم

اثر: م.ت.آی بیك

ترجمه: ح.ش

خلاصه داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی بهرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت ، چون حادثه مهمی انعکاس میکند . اهالی خراسان این تقرر را بفال نیك میگیرند و چشم امید بسوی او میدوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند وبا وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرامیخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سر کردگان (بیکها) ، شهر هرات را اشغال نماید .

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس ومیمنه سر انجام شامگاهی برهرات هجوم میبرد وبیاری نوایی قدرت از کف رفته ، ادوباره بدست می آورد ومرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال براساس یك فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام درعین حالیکه حس خصومت وکین توزی مخالفان رابرمی‌انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات وکافهٔ مردم خراسان قرار میگیرد

روزی بعداز آنکه پیشنهاد های نوایی درمورد بهبود امور ورفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی ازکاخ سرای خارج میگردد ونزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

— خواهر جان، عزیزدلم ،آخر توچه کار کردی؟چرا مارا گذاشتی ورفتی ؟

دلدار دوست محبوب،همراز وهمدرد خویش راسخت درآغوش کشید، های‌های گریست. دولت بخت نیز بالای سردختر بیجان نشسته لرزان واشکریزان حرف‌زد: (من‌شب دراین خانه نبودم . حالا که‌آمدم هرچه‌اوراصدازدم. کمترین حرکتی دیده نمیشد .چون نزدیکش آمده تکانش دادم ، دیدم اینطور خشکیده است !زهرنوشیده،زهر ... مگرنمی بینی که رنگش کبود شده است !مرگ‌بر من، آخرچرا ترا تنها گذاشتم، چرا ازرازت بیخبرماندم!»

— آه،دولت‌بخت ،طوری حرف میزنی که‌ گویی ازآلام وجراحات دلهای مااطلاع نداری. مگر آسان است‌این که‌آدم‌ازپدرومادر وزادگاه خویشش جداماند ودر زنجیر محکومیت ،عشق وآرزو ها رادردل بکشدو خودبه دختری پیر، پژمرده وخزان زده مبدل گردد؟ آخ، گل‌صنم من، خواهر جانم ،دوست عزیزو مهربانم !،تو همیشه برای خودمرگ میخواستی ،اما چرااین طور مارا تنهاگذاشتی —دلدار روی خودرابر چهره‌سردو کبوددوست خود نهاده‌میگریست.

دریك لحظه خانه‌از کینزکان پرشد. اشك درچشم همگان موج میزد ،همه میلرزیدند . زیرا حادثه این‌مرگ ،درد وآلام متراکم در اعماق دل‌آن بیچاره هارا بایك ضربه ناگهانی بیدار ساخته بودت

گلچهره بی‌بی نیززود آنجابر سید، اواکنون خیلی افسروده وناتوان شده است .پیر زن باخونسردی دهشتناکی بمرده‌نگریست .لبانش پرچین‌گردید چهره‌اش عبوس‌شدوبعقب‌برگشت با اینکه دختران بدون صدا میگریستند ،خطاب بانان گفت :

—بس است ،الهی صدای تانرا بخورید .. خدیجه بیگم ناراحت میشوند ازینجا برائیدو دنبال کارهای خود بروید ماخود ترتیب‌کاررا میدهیم وبجایی که‌خدافرموده استاورامیبریم وبسپاریم .

کنیزکان بعداز آنکه چندین باراز پیرزن نفرین ودشنام شنیدند،ناگزیر بیرون رفتند..

هنگام ظهر تابوت گل‌صنم رابه گورستان انتقال‌دادند .تمام دوستانش مدت سه‌روز دستمال سیاه‌بسر بسته، به‌سوگواری‌نشستند.

دلدار از مرگ‌دوست خود بیشتر ازدیگران ماتمزده شد.شامگاه هرروز شمع برمی‌افروخت ویگ نه (سوره)ای‌را که‌یاد داشت ،خوانده‌بروح مرحومه می بخشید ، چند روزی خواب‌از چشمانش پرید ، فکروخیالش دراطراف‌سرنوشت دوستش میچرخید .غالبا دچارو اهمه‌ی شد و «سیاهی» اش «پخش» می‌کرد. گاهی تحت تاثیر تصورات رعب انگیز مانندچوب خشك میشد ،مرزبین مرگ وزندگی را نزدیك احساس میکرد ،اما دوهفته ازین وضع نگذشته بودکه ناگهان دریك لحظه غیر منتظره‌امید و سور زندگی دردلش زنده شد ...

زوزی دلدار پس ازختم دعوت بزرگ و مجلل خدیجه‌بیگم که ضمن آن بسیار تپیده وخسته شده‌بود یکه‌وتنها برای استراحت در اتاق‌خود می‌نشست ،ناگهان چهره‌پیرزن فالبین بسان قیافه های رعب آوری که‌گاهی انسان در خواب می‌بیند،نظرش‌راجلب‌کرد

—دلدار توهستی؟— پیرزن خم‌شده چشمان خام‌و (چسپوك) خود رابسوی او دوخت دلدار بابی پروایی جواب داد :

—بلی،من استم،مگر مرا تازه می‌بینی ؟

یك لحظه بعد پیرزن از در وارد شدونزد دلدار دوزانو نشست :

— نوك دستت رابده تافالت را ببینم.

دلدار ازمهربانی این‌پیر زن‌متعجب ماند ، زیرااین زن‌حیله گرکه‌در برابر هرفال خود چندین سرو پااز‌خدیجه بیگم دریافت میداشت کمترین اعتنایی به‌لابه وزاری کنیزکان نشان نمیداد وبرای آنهافال نمیدید .

ومیگفت (هر کلمهٔ من یك دینار قیمت دارد !)وبدین ترتیب زبان همگان رامی بست دلدار ۲—۳ سال قبل پیراهنی که یکی ازخانم های عالیمقام سرای بعنوان تحفه برایش بخشیده بود، توسط اوبرای خود فال گشوده بود .

دلدار چشمان خودرا باشور واشتیاق سوی اودوخت وبی اختیار دست خودرادرازکردپیر زن‌همیشه درموقع فال دیدن ،خودرا جمع و جور میکرد وچشمان خویش رابسوی طرف دوخته حرف میزد .اما حالا همینکه دست دختر را دردست گرفت ،لحظه لبانش از تبسم بازماند پیرزن در حالیکه به اطراف مینگریست باهستگی گفت :

— دخترم ، تویار عزیزی داشته ای‌که‌درقوت ونوانایی نظیر رستم بوده است. او حالا بسان مجنون در جستجوی لیلای خویش دربن شهر عظیم آواره میگردد .

دلدار که رنگش پریده بود ،پرسید :

— چه میگویی مادر ؟

—وار خطانشو، آیاتو کسی رابنام ارسلا — نکول میشناسی ؟

دلدار دست خودرا واپس کشیدو لرزه‌ای سراسر بدانش را تکان داد .

پیرزن ،آهسته وبصدای پست گفت :



— حواست راجمع دار، تراچه پیش آمده است ؟

دلدار باسرا سیمگی گفت :

— سخنانت کاملا درست است .

پیرزن بالهجه ای اطمینان بخش گفت:

—بلی ، من همیشه درست میگویم‌وکلینم ازتمام اسرار برایم خبر میدهند .

—نخیر مادر، این فال نیست : تو ارسلا نکول را میشناسی:

—آه، آهسته حرف بزن :

پیرزن چشمان خودرا کشید .

—ارسلا نکول را کی ودر کجا دیدی ؟چه گفت صحتش چطور است آه، جوان بیچاره دلدار که هر چیز دیگر را فراموش‌کرده‌بود خواست پیرزن رادر آغوش بکشد .

—مگر دیوانه شده ای ؟آیا میدانی در کجا هستی—پیر زن خشم آلود دختر رابشدت‌از خوددورساخت.

سپس دریچه را نیمه بسته نموده درمورد اینکه ارسلا نکول چگونه جستجو کنان‌سراغ اوراگرفته و گریه کنا نازوی خواهش کرده‌تا عرض حالش رابه دلدار برساند واکنون‌در محله(قدوق باشی) در منزل خاله خویش‌حیات بسر میبرد و مطالبی امثال این ، آهسته آهسته سخن گفت.

دلدار باگریه وزاری گفت :

—مادر جان ، اگرخزاین تمام جهان رادر اختیار میداشتم از تو دریغ نمیداشتم .دیگر چه‌گفت ؟

شاید مادر کلانم مرده باشد ، درباره‌پدرم چیزی نگفت ؟ آیا خط نفرستاد.

—خط فرزندم اگر زبان به زندان میکشاند خطزیر چوبه دار میبرد من از دست زدن‌باین گونه کارها بسیار میترسم .. گریه مکن.قلم ازل عشق شما هر دورا دردفتر های جداگانه نوشته بوده‌است اینهاهمه کارهای خداست. منهم ازدنیا تنها گذشتم .خداحافظ فرزندم—پیر زن‌از جابر خاست .

—شتاب مکن مادر جان— دلدار دست‌لاغراو رامحکم‌دردست گرفت — قلب من پر ازدردو آلام است، بگذار ازیك گوشه آن‌پرده‌بردارم تابه ارسلا نکول برسانی — دختر زارید.

پیر زن که دستخوش هراس ووهم‌گردیده بود، بعد ازآنکه ما حول خودرا از نظر

ژوندون



گذرانید، آ هسته گفت :

ـبس است ، بس‌است،من تما م‌دردهایت رامیدانم ، برای اینکه در زند گی‌کارثوابی انجام داده باشم این تکلیف رابدوش گرفتم زنهارکه نزد کسی زبان باز نکنی وخودفورا ازدرخارج گردید.

دنیای تخیل و تصورا ت دلدار که‌ازمرگ وزندگی مجبو ب خود هیچگونه اطـلاعی ـ نداشت‌و مطمین بود که برای ابد ازوی جدا شده وتازه میخواست زند گی را بـــرای همیشه‌بدرود گوید ، کاملا زیر وزبر گردید. بدین سان او بار دوم بزند گی چشم گشود. مژده پیرزن درست مانند خبری که از آن جهان‌رسیده باشد، اسرار آمیز جلوه کرد. فالبین کثیف و حریص که مانند (مادرآل) نفرت انگیز بود، درنظر ش چون زنی مقدس بزرگوار مهربان ونجا ت بخش... مجسم‌گردید جون‌نتوانست بر هیجان وتپش قلب خودچیره گردد، سر رابر بالین نهاده در اند یشـــه فرو رفت: «مهربانم ازیاد نبرده است‌مرا،آیا سعادتی برتر از زند گی باوی و تحمـــل مشکلات در آغوش وی و جو ددارد او درطول اینهمه سالهای دراز درین شهر ، در کنار من‌بوده است ، آخ، ای چر خ بیدادگر،ماچرا اینهمه از هم دوریم؟.. چطور شده که‌بااین زن آشنا شده .. حالا چه خواهد کرد ؟

حتما بااستفاده از تمام وسایل خواهـــد کوشید تابا من مـلاقات کند، اما مبادا از سادگی نتواند درد خودرا تحمل کندوبا دست زدن بکدام اقدام پر ما جرایی حیات خوددرادر خطر افگند!» این اندیشه نظیر رودی‌دهشت انگیز درسراسر و جودش دوید . ناگهـان سراسیمه تکان خورد واز جابرخاست.

دختر هرروز قلم پیر زن راانتظار کشید. هرلحظه باکمال بی صبری چشم براه خبـــر های نوباقی ماند.

امانشانی ازپیر زن نبود . روز هامانند سالها بدشواری میگذ شت ... کاش مـــی توانست بال و پر بکشد و پرواز کنان‌نزدیار خودبرود : گا هی از مسر ت وشا دمانی‌مانند بچه‌ها می‌بالید گاهی تصور ا ت و عـــب انگیز قلبش راتکان میداد.. روز دهم بودکه پیرزن درحرم بدیدار شد .دلدارشادمانه‌اورا درصحن حویلی استقبا ل کرد. چون نعردد اطراف زیاد بود، فالبین رابا کنج چشم‌بسوی درختان اشاره کرد.

اماپیرزن لبان خودرا به‌نحو کنایه‌آمیزی جمع کرده راسا بسر عت طر ف کو شـــک خدیجه بیگم راه پیمود . یاس بر دلدارهجوم آورد، اماکاملا امیدخودرا از دست نداد باخود گفت:(پیر زن ازینگونه عادتها بسیار دارد. شاید ترسیده باشد ..) بامید اینکه شایددر گوشه ای باوی روبرو شده حر ف بزند، ـ درراهش متر صد ماند. تقریبا بعد ازیکساعت پیرزن را ازدور مشاهده کرده بسر عت ـ سویش رفت ، اماجرات نکرد او رابجای‌دعوت کندوآ هسته پرسید :

ـمادر جان، آیا اورادیدی چه گفت ؟

پیرزن که هما نطور راه میر فت، بالهجه تندی که چون نشتر بجان می نشست ،جواب داد:

ـدیدمش تصمیم بدی داشته است ..من عقل خود را ازدست نداده ام تاسخنان‌شمارا بیکدیگر انتقال داده، خودرا گرفتار بـــلا بسازم.

دختر باز هم لابه کنان زارید :

ـ مادرجان ، تصمیم بداوچه بوده‌است‌خدا ترا خیر دهد، بمن بگو:

ـاینرا نپرس ! ازسنگ صدا بر خواهد خاست، اما از من نه.ـفالبین‌بدون آنکه‌التفاتی بوی کند، از نزدش دور شد.

حواس دلدار پر ت شده ، همانطور جابجا متوقف ماند. باشنید ن صدای‌عده‌ای‌ازکنیزکان که‌از عقبش می آمدند ، حواس خودرا جمـــع کرد و در فکر فرو رفت :(تصمیم بدی‌دارد.. پیرزن چه میخواست بگوید ؟ آیا اوسلانکول خواسته بامن ملاقات کند ویااینکه راجـــع‌به نجات دادن من ازین جایگاه باوی حرف‌زده... واین مسله زهره پیر زن را آب ساخته‌است مگر دیروز ازشنیدن نام (خط) نزدیك نبود قالب تهی کند !) دلدار از ر هگذرارسلانکول بسیار مشو ش شد (مبادا با مید رسیدن‌بمن درکنج زندان پوسیده شـو !» او ازپـــشت فالبیی که ازآنجا دور شده بود، بسرعـــت دوید وآ هسته از عقبش گفت :

ـمادر جان، اگر اورا دیدی برایش‌بگوکه هرگونه تصمیم بدی را از دل بیرون بگشد، وآرام راه برود.

فالبین خندید و سر خود رابعلا مت قبول آهسته حر کت داد.

خود دلدار سر از آنروز درصدد عملـــی ساختن(تصمیم بد) بر آمد اندیشه (یامرگ یارسیدن به یار) بر مغزش مسلط شد.شبها بدون آنکه مژه برهم نهد در بـاره طـرق‌و نقشه های گونا گون‌باخود اندیشید .

پس از تاملات دور ودراز بالاخره نزدخود چاره معقولی یافت.اما مدتی بعد ،ازآن‌صرف نظرکرد.

زیرانقشه ای که آنرا بسیار خو بـــی پنداشت، معرو ض به دشوار یهای خطرناکی میگردید. بالاخره ازتفکر زیاد خسته‌شده‌بـه قراری رسید وبرای بکار بستـن آن تصمیم گرفت.

دلدار که پیچیده در لحا ف خودرا به‌خواب زده‌بود، نیمه های شب سر از لحاف بیرون آورد. دوازده تن کنیز دیگر، همه غرق‌خواب بودند. صدایی جز خروپف آنان بگوش‌نمی رسید. در تاریکی لباسهای خودرا پو شید. خنجری راکه هنگام گستردن بستر زیربالین گذاشته بود، در دست گر فت. وی ایـــن خنجرراپس از ختم یك ضیافت خدیجه بیگم که‌مردها نیز در آن اشترا ك داشتند،درموقع جمع‌وجور کردن خانه یافته‌بود .

(ناتمام)

از شترن

مار گو همینگوی

مودل جدیدمطبوعات امریکا

متر جم س،ف علوی

مارگو همینگوی که بیش ازبیست سال ندارد و نواسه دختری‌ارنست همینگوی میباشد فقط تا چند ماه قبل بحیث‌یك‌دختر بی‌نام ونشان زند گی میکرد و اکثر او قات خو یش را به صید ماهی در سواحل دریاچه های ایالت ایداهو سپری مینمود. و لـی اینك طی‌چند ماه اخیرزندگی منزوی را رها کرد و حالا در خیا بان شماره پنجم نیو یارك بسر میبرد و بحیث فوتو مودل به مو فقیت های چشـــم گیری نایل آمده است.

بایك مترو هشتاد و سه سانتی بلندی قامت، پشتیهای مجلات‌وجراید مصور امریکا را جان تازه ای‌بخشیده است.

معمولا مجلات به قـــیا فه هــا ی دلچسپی نشان مید هند که قا مــت رسا و استخوانی دا شته با شــد ومارگو اینهمه مزایا را در خودنهفته دارد واز همین لحاظ سراسر امریکارا به هیجان آورده است. چنانچه حــتی جریده محافظه کار تایم مینو یسد که مار گو همینگوی بسان طلا زیـبا و قشنگ است.

افسانه دختر طلایی بسان افسانه ها ی مخصو ص امریکا یی‌ها جا لب وشنیدنی است. افسانه بدین قر ار آغاز میگرددکه بود نبود یك دختری بود که باپدر ومادر و دو خوا هرش دریك دهکده کوچك بنام کیچوم‌واقع ایداهو بسر میبرند.

نام او لینش مار گو واســـم خانواده اش همینگوی اســـت وا ز پهلوی نام جدش ار نست همینگوی شهرت جهانی کسب کرده است.

مار گو چگو نه این نام را پیـــدا کرد ؟

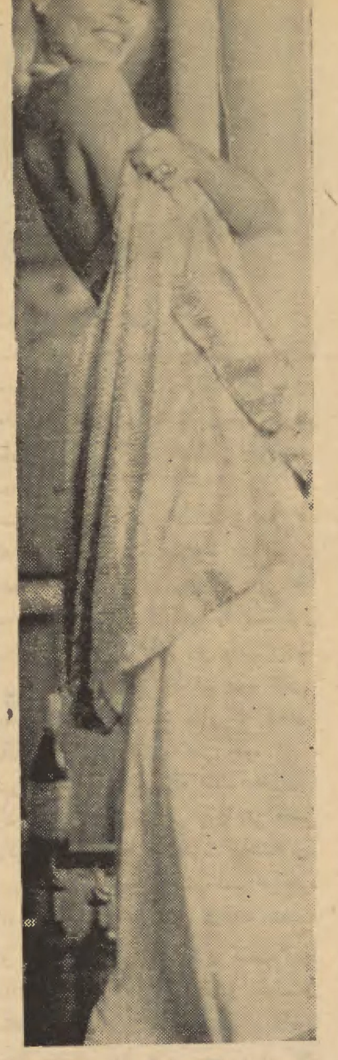
شب زفاف را با صرف مشروب فرانسوی بنام شالو تار گو صبــح کردند و دختری که بد نیا آمد به‌نام مار گو مسمی گردید.

وقتی هوا رو به گرمی بگذا ر د مارگو باپدر ومار خو یش‌به‌جنگالهای کیتچوم میرود ودر زمستا نها ر اه کهستانات را پیش میگیردو بـــه ورزش سکی می‌پردازد .

دریکی از روز ها مار گو همینگوی برای بازدید یکتن از دو ستان‌خویش عازم‌نیویارك شد این دختر دها تـی پوره میدانست که یکدختر هو شیار وفهمیده کجاباید رحل اقامت‌بیفگند. این است که‌در هوتل مقبول پلا زا اطاقی گرفت و هنوز چند لحظه از اقامت وی در هوتل نگذشته بود که لباس سفید کتانی ببر کرد و در زیر اشجار خر مای هوتل به قدم ز د ن پرداخت. اینراهم میدا نست که در زیر این درختان ملاقاتها و بر خورد های منا سب صورت میگیرد. حدس مارگو خطا نبود ومدت درازی دوراز توجه نماند. زیرایك مرد موی سیاه همینکه وی از اطاق هوتل پا بیرو ن گذاشت بدنبالش افتاد و همینکه در کوشه باغ نشست نخست یك بوتل شامپاین و بعد دسته گل سر خــی جلو ش گذ ا شت و د ر اخـــیرهم بیقرار خود را در مقد مش قرارداد .

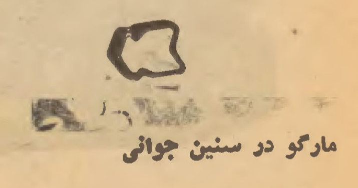
این جـوان ایـر ول ویستون ــ نام داشت و یکتعداد زیادرستوران های سر پایی امریکا را اداره میکرد. بیش از سی و سه سال از عمر ش نمیگذشت در مقام آن‌افتاد که‌مارگورا ازان خود بسا زد. ایرول دســت دخترك را گرفت ونزد یك آرایشگری برد وباآرایش تازه ومدرن و لبا س شیك دستش را در دست شهزا ده فورستن برگ نهاد ونا میرده‌دخترك رابه‌ویلهلمینا اجنسی‌مودلهای مجلات نیویارك معرفی کرد.

هر چند نما یند گان اجنســـی مارگو را اند کی فر به میشمر دند ولی بهر صورت قرار دادی با ا و بستند. این است که مار گوهمینگو



با یك مترو هشتاد وسه سانتی متر بلندی قد مار گو همینگوی مو د ل ایدالی جراید امریکا گردید.





مارگو در سنین جوانی

اختراع ورفاه

شهر نشینان لند ن ازیك ناحیه خیلی عصبی وخیلی ناراضی استند وآن هوای نا مطلوب لندن است زیرا همه روز بایدباران و آسمان ابرآلود ودمه غبار راتحمل کنند.

دمه وغبار برخی روز ها بحدی زیادمیشود که وسایل نقلیه را فلج می سازد حالا متخصصین انگلیسی در صدد افتاده اندکه این‌دمه وغبار راکه حتی گاهی ترافیک‌راروز های‌طولانی فلج می گرداند بوسیله بکار انداختن (فید وسیستم) رفع نمایند بر اساس این سیستم محو طه میدان های‌هوایی یکنوع تیلی را محتر ق میسازند که ازآن سلول کو چکی افراز میگردد نتیجه که‌ازآن بدست آمده بهر صور ت حایز اهمیت‌است اماخانم های شهر لندن نیز ازناحیه‌دودوغبار ودمه دچار مشکلات اند وحتی صحت‌رابخطر مواجه می نماید، حالا تازه وسیله‌ای جدیدی اختراع کرده اند این ماسك از پلاستیك ساخته شده و دارای یك دستگاه کو چك تصفیه هوااست .

دزدان بعد ازین باید محتاط باشند.

چنین می نماید که از مدتیست بین مخترعین ودزدان مسابقه ای شدیدی درگرفته است از یکطر فدزدان می کوشند حیله‌های جدید بکار برند ودر سایه ای آن به سرقت ودزدی بپر دازند ولی در عین‌حال مخترعین بدنبال این دزدان روانند ودربرابر هرحرکت شان اختراع جدید بعمل می‌آرند. وقتیکه یك سارق در صدد بیفتد بکسی بانگداری را از دستش بر باید تنها کفایت می‌نماید که حا مل بکس روی دو دکمه‌فشار بیاوردودزد ذریعه ای دودابر مانندی‌به رنگ سیاه آلوده میگردد .

در حالیکه در همان مر حله صدای مهیبی نیز از جعبه بیرو ن میشود .



مارگو همینگوی دفعتا جراید مو د و عکا سی امریکا را اشغال کرد.

مارگو در البوم خانوادگی (نفر او ل ازطرف راست). این عکس در کو با گرفته شده

رابه جراید بحیث یك مو دل ز یبا ونواسه ار نست همینگوی نویسنده معروف جهان معرفی کردندو درنتیجه دراثر مساعی فوق مار گو همینگوی هربار عکسش راروی‌جلد مجلات مود می افتاد یکصد دالر اجرت میگر فت

در حا لیکه حقیقت این است که‌مارگو جدش‌را هر گز بخا طر ندا رد زیرا وقتی ار نست همینگوی چشم‌ازجهان پو شید وی بیش از شش سال نداشت.

خودش میگوید که یکبار او را در کوبا ملاقات کردم ازین بازدید جز ریش انبوه وگربه‌اش‌چیزی‌دیگری بخاطر ندارد اما با وصف این دو ری خاطرات بازهم مار گو به آثارارنست همینگوی عشق وعلاقه شگفت‌انگیزی دارد زیرا تقریبا تمام‌آثارش رامطالعه کرده‌است.

وقتی ازو سوال شدکه اگرارنست همینگوی زنده میبود نسبت به مشغولیت موجوده‌اش چه میگفت نامبرده بدون تردید در جواب اظهار داشت که ازین مشغولیت من مسرور میشد وحتی افتخار میکرد و میگفت مار گو آخر نواسه من است‌ونواسه یك نو یسنده باید چنین باشد.



دختران ساموایی که چهره جذاب ودایماً بشاش دارند

باملل گیتی آشنا شوید

ترجمه و تهیه: عزیز الله کهگداء

سرزمین آتشفشان و تپه‌های مرجان

کشوریکه فقط حیات شان وابسته به‌ناریال است. مملکت رقص‌های جالب، عجیب‌ترین کشورجزیره یی دنیا، ساموآ یا جزایر دریانوردان

بسیاری از خوانند گان محترم که مشغول مطالعه این سطور اند شاید چند شهر کشور ما ویا یك عـــده ممالك جهان را در کره ارض دیده باشند ولی بدون تردید کشور جوان وکوچك او قیا نو سیه را که در زیر به‌آن آشنا میشوید شاید کمتر و یا هیچ در باره آن اطلاعی نداشته باشید از اینرو کشور ساموای‌غربی ازجمله ممالك دلچسپ و رنگیـــن او قیانوسیه درین هفته بشمـــا معرفی میگردد.

بحر الکاهل بیش ازیك ثلث کرهٔ ارض را دربر گرفته با سواحل‌هردو امریکا، آسیا، آسترالیا وزیلاند ــ جدید تماس دارد یکی از خصایص عمده بحر الکاهل اینست که‌هرفرش بحری آن سطوح مرتفع جدا گانه وتپه های خردی دارد که بالای آن يك عده مجمع الجزایر تشکیل یافته اند يك تعداد آنها از مواد آتشـــ فشانی ودیگری بذریعه مرجانهای بحری تعمیر یافته اند این جزایر را بدو گروه میلانشیان و پولنشیان قسمت کرده‌اند که جزایر ساموای غربی در میان‌مجمع الجزایرپولنشیان موقعیت دارند وعجیب ترین کشور جزیره ایست که نظیر آنرا در جهان کمتر میتوان یافت.

یکی از معروفترین دریانـوردان جهان‌ازاهالی پولنشیان تقریبا طی‌پنج میلادی بجزایر ساموا آمده از بسکه جزایر مذکور مورد پسند وی قرار گرفت آنجا سکونـت اختیار کرد طی قرون متمادی غربیـان در جزایر مذکور راه پیدا کرده‌وبصورت یقین آنجا را در ۱۷۲۲ کشف کردند فرانکو با کانیول یکی از قهرمانان سیاحین دورادور جهان این جزایر رابنام ساموا «جزایر دریا نوردان»نام نهاد در ۱۷۹۱ کپتان غدار (ادوار) توسط کشتـی (پاندورا) خـــود را بجزیره مذکور رسانیده تا از آنجا به‌نفع خود بهره بر داری کند ولـی درسالهای ۳۰قرن بیستم‌اغتشاشیون انگلیسی درساموآ راه یافته او لا پروتستان ها وسپس کاتولیك های که تا صد سال اخیر اهالـی آنجا را بمذهب و عنعنات خویشـــ در آورده بود راه یافتند به تعقیب آن دزدان دریایی، تجار وعساکـــر سایر کشور ها درین سر زمین قدم گذاشته مقیم شدند و ساموآ ساحه شدید رقابت بین آلمان، بریتانیای‌ــ کبیر و اضلاع متحده امریکا شده وقو نسل های آنها بقسم قیمومت در ساحه سلطنت ساموآ که بایـــد بی طرف باشد فرستاده شد و این قیمومیت دیری دوام نکرده‌وبه زودی از بین رفت در اواخر قرن۱۹ دوباره جزایر مذکور بین آلمان و اضلاع متحده قسمت یافته تا آنکه جنگ اول جهانی در گرفت واین جـــزایر پایگاه های مساعد نظامی آلمان بود بعد ازختم محاربه اول جهانی‌وسقوط آلمان، قسمت آلمانی ساموآ را از زیلاند جدید خریداری کـــرد و در ۱۹٤۷ ساموآداخل ملل متحدگردید. ودر اول جنوری ۱۹٤۷ ســـاموا غـــربـــی استقـــلا ل خـــو د را حصول‌و يك‌کشور آزاد در بحـــر الکاهل‌شناخته‌شدواز طرفدیگرقسمت شرقی این جزیره با مهمترین پایگاه بحری (پاکوپاکو) منحیث مستعمـره اضلاع متحده امریکا باقیماند.

باآنکه مدت درازی از جدایـــی جزایر ساموآ می گذرد و لی باز هم کلتور و عنعنات آمیخته ای دارنـد وهر دو قسمت تا امروزفولکلـــور زیبای خود را مانند دیروز حـــفظ کرده‌اند این کشور زیبا دارای‌رژیمی میباشد که با عنعنات قوی استوار وبه سیستم جمهوریت پیش میرود در رأس آن فونوا قرار دارد که شامل صدراعظم وهشت وزیر میباشـد رول پارلمان رافونو (شورای‌مقننه) اجرا میدارد که از طرف‌ماتایـــی (نژاد اصلی) انتخاب میشوند.

جزایر ساموآ در حقیقت قسمت برآمدگی کو های آتشفشانی آبهای بحر میبا شد که مشتمل بر دوجزیره بزرگ ساوایی و اوپولا میبا شد که همه ۲۸۵۰ کیلو مترمربع ساحه‌را احتوا میکند و جمعیت آن در حدود ۱۵۰ هزار نفر میرسد. در جزایر

اطفال دهاتی ساموآ در میـــان درختان ناریال



شاگردان مکتب با امیل های گل ویو نیفورم معارف



بازهم رقص سیوا که زیبا تریـــن دوشیز گان برای این رقص‌انتخاب میشوند



رقص (سیوا) که از جالب ترین رقصهای سا موآ بشمار رفتـــه ولباسهای شانرا صرف امیل ها ی‌گل وبر گهای نار یال تشکیل میدهد

مرجانی ساموا فقط نار یال وئیـــده بهمراه میزه پاندا نوس وما هـــی خوراك با شند گان آنجا را مهـــیا میسازد. پاندا نو س تقریبا ۸۱ متر قطر داشته خسته آن طوری معلوم که در قیماق و شکر غو طه ور شده است.

سا موایها بجشن های ملی خیلی علاقه مند بوده در چنین ایام زن‌ومرد خودرا با بهترین زیورات، گلـها ، برگ وساقه نار یال ولبا سهـــا ی رنگین شوخ رنگ آراسته درمرا سم عید شر کت میکنند و از گلـــها ی وحشی بقسم تاج بسر خو یشـــــ نصب میکنند در جا های مخصو ص در بین جاده ها به اتن های متنو ع پر داخته آهنگهای جالب و دلپذیری مینوازند.

درمیان بو میهای این جزا یـــر رسم است که ده روز قبل از حلول عید مردم خودرا آماده میکنند بدین معنی که همه از افرادیك قبیلـــه صبح زود از خواب برخا سته و بر اسپ سفیدی سوار میشوندوبترتیب خرد وبزرگ دنبال هم میا ستنـــــد سپس رئیس قبیله دستور مید هد که پنج روز قبل از عید و پنج رو ز بعد از آن هر روز پنج بار درخیمه ای هریك‌از افراد قبیله جمع شـــــده بخو شی بگذرا نند اما در روز عیـد دختری از قبیله را که متنــا سب وزرنگتر با شند بر ئیس قبیله هد یه میکنند و پیشوای قبیله زن قبلـــی خودرا بمعاون یا فرزند جوان مـــی بخشند بعداً وی بار دیگر بر اســـپ سوار ودر حا لیکه لباس ملـــی ومخصو صی در بـــر دارد بـــه عبادتگاه میرود وشکر رابجامی آورد که در میان قبیله اش یك دختـــر بدلخواه او پیدا شده است.

اهالی از حاصلات ترو پیکـــی (ترو، ناریال، کیله، لیمو) امراحیات مینمایند مهمترین منبع صادرا تـــی این کشور را کوپره، ناریال خشك، روغن وصا بون ناریال تشکیل‌میدهد ویك عده مردم از تربیه حیوا نـــات اهلی وهمچنین ماهیگیری معشیت می کنند. صنایع سا موآ متکی به یك تعداد فا بریکات کو چك و غیـــر میباشد .

در میان مردم این کشور مرو ج است تا مر دگان خود را با مرا سم شانداری استقبال و باکمال خو شی وعلاقه او را در با غچه کنار منز ل فامیلی خویش دفن کنند زیـــرا آن‌ها بدین عقیده اند که مردگان هیچگا ه خودرا تنها و دور از فامیل ندا نند دراطراف باغچه مذکور اطفـــال‌ببازی

بقیه در صفحه ۳۶

از مجله اسفرلی چاپ کویت

ترجمه هباء

کشف امریکا

در سال ۱۹۲۲ کتاب سه جلده ایکه «افریقا وکشف امریکا » نـــام داشت طرف مطالعه واستفادهٔ‌همگان قرار گرفت ،این کتاب اثری بود از دانشمند رشتهٔ لغت در پو هنتـــون «هاروارد » این دانشمند که نامش «لیوونیز» بود در کتاب خود وجود کلمات عربی رادر لغات‌سرخپوستان امریکا باثبات رسانیده با دلا یـــل ثابت کرد که لغت والفاظ عربی در لغت وتلفظ معمول سر خپو ستا ن امریکا جاگزین میباشد.

لیوویز ، از جملهٔ مردان نخبه و متبحر درعلم لغت است ودرآموختن وفرا گیری لغت سر خپو ستـــا ن امریکا، مطابق به تدوین و جمـــع آوری شدهٔ فرستادگان «یسو عی» در زمان «کورتیز» قایـــد بزر گ اسپانیائی که فتح مکسیکو بدست وی صورت گرفت ، باامعان ودقت نظر به مساعی اش راجدی تـــر و وسیعتر ساخت تا از خلال آن‌کلمات وتعبیر های متعلق به قبایلی را در یابد که درتقدیم بااین سرخپوستان اتصال وپیوند داشتند ، در نتیجه این تلاش کلمات مختلفی را ازقبیل انگلیسی ، اسپانیایی ،فرا نسوی وپرتگالی را در یافت که قدیم ترین آنها کلمات عربی بود .

دانشمند مو صوف در کتا بش علاوه میکند که قدیم ترین ایـــن کلمات عربی راجع میشود به سا ل ۱۲۹۰ یعنی دو قرن پیش ازرسیدن کولمبس بامریکاواین واقعه‌نمایانگر آن است که صاحبان این کلما ت ،دوقرن پیش از آنکه کو لمبس بـــه امریکا برسد کلمات شان را درآنجا براده بودند.

بقیه درصفحه ۳۷



یك تعداد از معلمان رهنمایی مربوط پروژه کابل

راپور از : ف،پ

جلوه‌های نو

درمعارف هرات

رهنمایی با عوا طف ،سلو ك اجتماعیو پلان های آینده شا گرد سرو کار دارد.

آمریت رهنمایی تعلیمی و مسلکی معارف ولایت هرات رسما افتتاح گردید .

مدیریت عمو می ر هنمایی تعلیما ت‌مسلکی وزارت معار ف که از چند سال بدین طرف درچوکات آن وزار ت تاسیس گردیده وتــا کنون صر ف در کابل به فعالیت های‌مسلکی می‌پرداخت . درین آواخر تجویز گرفته تــا فعالیت های مسلکی خو یش را درسایــر ولایات نیز گسترش دهد چنانچه اخیرا۱۲ مرکز رهنمایی رادر ولایت هرا ت افتتاح ـ کرد.

بنابرآن برای دریافت اطلاعات مزید و ـ آشنایی بیشتر باشیوه کار این مدیریت‌از بناغلی محمد طا هر پر جوش مدیر عمومی رهنمایی تعلیما ت مسلکی که ریاست‌هیات رادرسفر هرات عهده داربود خواستیم تادر زمینه باما صحبت نماید مو صو ف‌باصمیمیت حضر شد به سوالات ماجوا ب هایی ارایه کند.

ـاز بناغلی پر جوش قبل از همه راجع‌به رهنمایی پرسشی دار م که چنین تو ضیح میدهد:

تعلیم وتربیه امروز ، ازتعلیم تر بیت کلاسیك و عنعنو ی بسیار فر ق دارد، زیرااز یك‌طرف ساحه علو م ضروریه حیا ت‌بیش‌از ازپیش وسیع شده واز طر ف دیگرنموورشد همه‌جانبه شخصیت شا گرد در معار ف‌امروز منظور است. یعنی علاوه بر دروس‌اکادمیك که‌متضمن رشد فکری و ذ هنی شاگرداست، پروگرامهای دیگر ازقبیل :

رهنمایی ، تربیت بدنی ، خارندوی وغیره نیز لازمی دیده میشود چه‌این‌پروگرامهاست دیگر جهات شخصیت را رشد ونموی سالمتر می‌بخشند .

رهنمایی ، آن‌جهت شا گردان رامدنظــر دارد که‌باعواطف سلو ك اجتماعی وپلانهای آینده شاگرد سرو کار داشته باشد.

به‌عبارت دیگرر هنمایی نه تنها میکوشدبه شاگرد ازنگاه پیشه و مسلك آینده اوکمك کند، معلو مات مسلکی وحرفوی راجمع‌ـ آوری وبه او ارایه کند وبه اساس نتـیـج امتحانا ت،ذکا استعداد اورا رهنمایی کند، بلکه سعی میورزد تا در موارد مشکــلات تعلیمی و پرابلم های شخصی نیزبا او کمك شود.

ـبناغلی پر جوش در مورد چگو نگـی تاسیس این پروژه در کابل ومرام‌ازتاسیس آن‌درولایت هرات افزود .

پروژه رهنمایی تعلیمی و مسلکی ازچند سال بدین طر ف درولایت کابل شروع‌شده بودکه‌سالهای اول آن ،به گونه امتحانی‌در چند مکتب محدود وبعد از آن بصور ت‌اساسی به‌فعالیت های مسلکی خود ادامه میداد:

چون رهنمایی بیشتر دربلند بردن کیفیت معارف و حیاتی سا ختن ریفار م جدیدمعارف نقش آن بیش ازپیش ضروری پنداشته میشود ازین رو وزار ت معار ف پس‌از ـ ارزیابی این پروژه تجویز گر فت تا ایــن پروگرام رابه‌ولا یات دیگر کشورنیزگسترش دهدکه به اساس‌آن، سال گذشته‌پس ازاخذ امتحان کانکور ازیکتعداد معلمان ولایت‌هرات وانتخاب کاندیدان ، کورس مقد مـاتـی‌ـ رهنمایی‌درآن ولایت شرو ع شد وتاآخرسال تعلیمی ٥٣ ادامه پیدا کرده درابتدای‌سال تعلیمی ٥٤ دوازده مر کز ر هنمایی در ـ ولایت‌هرات شروع بکار نمود . تمام ایــن مراکز توسط یك آمریت رهنمایی که‌درچوکات مدیریت معارف قرار دارد اداره میشود. ـ آمریت رهنمایی تعلیمی و مسلکی معار ف ولایت هرات چند روز قبل رسما افـتتــاح شد.

ـمدیر عمو می رهنمایی در قسمت اینکه تعداد مراکز رهنمایی در کابل به چنــد رسیده وفعلا درهرا ت چندمر کز تا سیس گردید وآیا درنظر است تااین پروژه‌درولایات دیگر نیز گسترش یابد ؟ گفت:

تاکنون در کابل ٣٤ مر کز ودر هرات ۱۲مرکز داریم به اساس فیصله وزارت‌معارف برای‌سال تعلیمی آینده‌در ولایا ت کندهار، بلخ‌وننگرهار نیز پروژه رهنمایی آغازخواهد شد.

ـ از بناغلی پرجوش میپرسم:

این مراکز در چه محل و محیطی موقعیت داشته وتــوسط کــدام اشخـاص اداره مـی گردند؟

ـمراکز رهنمایی در مکاتب عالی د ختران وپسران تشکیل وتوسط پرسونل ومعلمان مسلکی ایکه لیسا نسه روانشناسی بوده‌یا تصدیقنامه کورس های مسلکی رادارندادارهو رهبری میشوند .

بناغلی پر جوش در پاسخ‌این پرسش‌که درچوکات این مدیریت عمو می ،چند شعبه مسلکی وجود دارد ووظـایف شان چیست؟

اظهار نمود:

مدیریت عمو می ر هنمایی تعلیمی‌ومسلکی علاوه بر شعبا ت اداری ، سه مد یریــت دارد:

۱ـ مد یریت انسجام ور هنمایی
۲ـ مد یریت تعلیم و تربیت
۳ـمد یریت تست ها

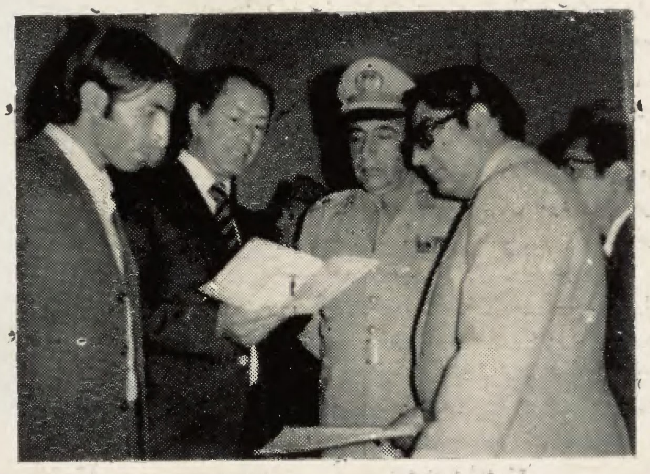
مد یریت انسجا م ور هنمایی،پروگرام های‌عمو می مراکز، انسجا م بخشیدن آ ن، جمع‌آوری و پخش معلو مات مسلکی‌وحرفوی وانعقاد سیمنار ها را عهده دا ر میباشد.

مدیریت تعلیم و تربیت از کاندیدان ـ رهنمایی ،امتحان کانکور اخذ میکند،کورس های مسلکی رادایر مینماید، مواد سمعـی‌و بصری رامورد استفاده قرار مید هدوپروگرام های تعلیمی رادر ولایا ت کشور دا یرمـی نماید.

مدیریت تست ها امتحانا ت ذکا ،عـلایق مسلکی‌واستعداد را از طریق مراکز رهنمایی بالای شاگردان تطبیق میکند و آنها رامعیاری میسازد . تتبع در مسایل مشتر ك شاگردان وتهیه افزار وو سایل ر هنمایی نیز ازجمله وظ‌یف این مدیریت است .

دراخیر مدیر عمومی رهنمایی رجع‌بـه نقش رهنمایی در ریفور م جدید معارف ـ افزود :

در ریفورم بنیادی معار ف نقش رهنمایی مشخص تر گردیده است، بدین معنی‌که‌یکی ازطرق موثر رسانید ن معلو مات مسلکی‌و حرفوی که در ریفور م معار ف از آن‌نامبرده شدرهنمایی مسلکی میباشد . از طرف دیگر عیار سا ختن قوای بشری نظر به احتیاج‌و رهنمایی ،آن عده شا گردانیکه در امتحان کانکور مو فق نمی‌گردند ونظر به ضرورت تابع کورس های قصیر المد ت حر فوی‌می گردند ایجاب میکند که پرو گرامهای‌رهنمایی درپهلوی دیگر فعالیت های مکتب‌به شاگردان خد مت کند.



مدیر عمومی رهنمایی تعلیمات مسلکی به والی وقو ماندان هرات را جع به پروژه رهنمایی معلومات میدهد.

مرکچی احمد غوث

جمهوري روحیه دملی ادبیاتو پیاوري کیدو عامل گنل کیږي

د ژوندون دمجلی پدی گنهی کـی مونږ دپوهنتون د ځوان استاد، تکړه شاعر او ښه لیکوال سره یوه لنډه مرکه لرو چه دی که څه هم ځان ته شاعر نه وایی محمد معین نو میږ ی چه م رستین تخلص کوی، شپږویشت کاله عمر لری اود ادبیاتو او بشری علومو دپوهنځی دپښتو ژبیاوادبیاتو استاد دی .

مرستین عقیده لری چه ادب باید مترقی ادب وی که نه ،ادب ندی .

نوی شعر د شعر نوی کیـــــدو لپاره لوی گام دی .

معین مرستین مینه ناك ،مینـــــه پال ځوان دی له هر چا سره چـــــه مخا مخ شی په صمیمیت راشهدرشه اوپداسی حال کی چه نری‌موسکا یی په شونډو ښکاری خبری کوی پـــــه خیره کی یی دخوښی او خو شا لی نښی مشهوري‌دی ،لږ غږیږی خو د مقابل لوری خرو ته پام ساتی .

دشاگردانو سره ډیر صمیمی د ی او زده کوونکی ور څخه په تدریسی چارو کی ډیر خوشحاله دی .

سربیره پدی چه ځوان استاد دی‌ښه لیکوال او شاعر هم دی .

مازیگر لمر په غړغړو ؤ ،کوز نه یی ورغلم دزنگ تنهی می په گو تـــــه ووهله ،سمدلاسه راووت اود راشه درشی سره سم یی دلاس څخه‌ونیولو اوکورته یی لار ښودنه وکړه ، ولی غوښتل یی چه دواړه سره مر کـــــه وکړو ،څرنگه چه کورته ور ننو تـــم دده په کو ته دده د ناستـــی ځا ی سره خو قلمونه او رنگ رنگـــــك کاغذونه پراته وو ،لکه چه د څـــــه لیکلو نه را پاخیدلی وو . پوښتنـــــه می تری وکړه ،لکه چه په شعـــــر لیکلو لگیاوی ؟ وی خندل نه شعرمی نه لیکه ،یوازی دزخمی زړه څــــــو څړیکی وی چه غوښتل می د کا غذ په مخ یی وکاږم .مخکی لدی چـــــه زه پوښتنه وکړم ویی ویل شعر ورته ماپدی ونه ویل چه‌کله‌زه د شعر پـــــه باب دخلکونه څه اورم او هغه څـــــه چه‌زه لیکم یا شاعرا ن یـــی لیکـــی ډیر توپیر لری ،لکه چه د یوه تـــــن نه مایوه‌ورځ وواریدل ،ویل چــــی شاعری علم‌دی او زده کول غوا ړ ی نوماد ځان سره سوچ وکړ چه ز ه خو څه عالم نه یم اونه ماد شعر ویلو زده‌کړه کړی‌ده .سمدستی یی په‌خبرو کی ولو یدم ویی ویل ښه چه تـــــه شاعری علم او شاعر عالم نه بو لی نوشعر څه شی دی .

سمدستی پاخیدو ،اول یی چایو گیلاسو نه راوړل‌اوبیائی‌په‌خبرو پیل وکړ ،زه شاعری په دی‌علم‌نه گنهـــم چی اوس شاعران ډیر پیژ نم کو م چه‌نه یی لوړ تحصیل کړی او نه‌یی دشاعری دقاعدو کتا بونه لو ستلـــی او حتی داسی شا عران هم شته او وو چه په‌لیك او لوست هم نــــــه پو هیدل ،خو داسی شعرونه‌یی‌ویل او وایی چه د هغوی د اشعارو پـــــه تناسب ماکم لیدلی دی .

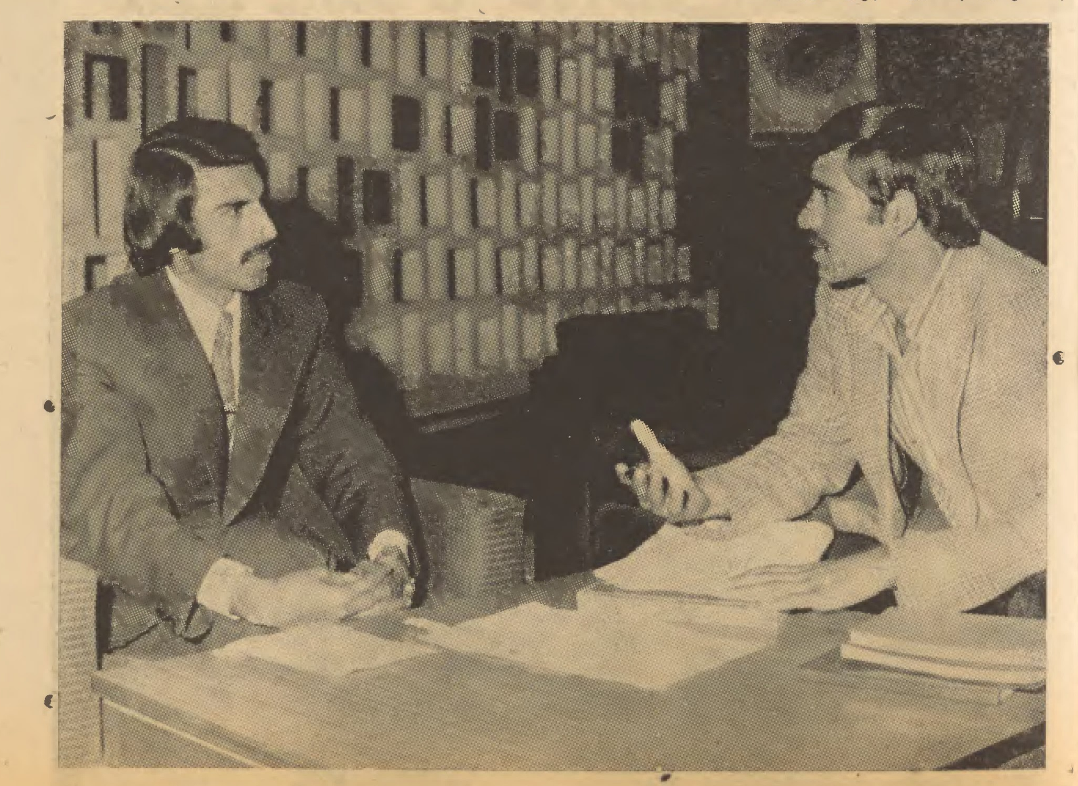
البته دشعر دودی اونشوونمالپاره څیړنه اومطالعه ضروری ده ، خـــــو داسی نه وه چه‌څوك دی د شعر په باب تحصیلات وکړی او هغه شاعر شی ،شاعری په خپل ذات کی هنر او شاعر هنر مند ،او هغه عا ئـــــی مقامه هنرمند چه دخپل چاپیر یـــال رون ښکارندوی اودخپل چاپیریا ل روڼ ژوند هند اره‌گڼل کیږی.

مرستین څخه زما بله پوښتنـــــه داوه چه ستاسو له نظره د شعر ا و نظم تر مینځ توپیر څه ډول دی او باید څنگه تعریف یی وکړو ، چـــــه یو له بله سره بیل شی ؟

خپل گیلاسس یی‌پرمیز کیښوداووی ویل دشعراو نظم‌توپیر دادی چی‌کله‌که یوه وینا زړه نه‌را پاځی او په‌زړونو اغیزه وکړی‌په‌دی معنی چی‌ددردمن‌او ویرمن‌اوخوشحاله‌زړ گی نه‌په کوم‌رنگ چی را پاخیدلی وی په‌هغه رنگـــــك اوریدونکی یا لوستونکی اثر وا چوی نودغه وینا تهزه شعر وایم که‌داوینا دبحر ،ردیف ،وزن او قافیی په قید کی‌وی اوکه نه‌وی، خو نظم هغه‌بیان دی چه وزن او قافیه ولری که‌دا بیان په زړونو اثر وکړی ،یعنی پور تنی دشعر کیفیت‌ولری‌نو شعر دی اوکه نه صرف نظم یی بولو ،پدی معنـــی جه نظم کیدای شی کله کله شعروی، خو شعر ،هر وخت شعر دی .

پدی برخه‌کی ما پوښتنه و کـړ ه چه څرنگه تاسی شعر دوزن اوقافیی دچوکاټ څخه ویسته ،نوپدی برخه کی هغه څوك چه‌دنوی شعر په با ب یو ځانگړی نظر لری ،ستاسونظر یه څه ده ؟ څرنگه چه دشعر اصلـــی خصوصیت وزن او قافیه نده نو د نوی شعر رامینځ ته کول او شعرته په نوی مفهوم کتل‌دشعر دنوی‌کیدو له‌پاره لوی گام دی خو څر نگه چی دنوی شعر یو لوی جزو (وزن‌اوقافیه) له مینځه لویږی نودهغه په ځـــا ی پاتی په ٦٠ مخ کی

محمد معین مرستین



مرستین عقیده لری چه ادب‌باید مترقی ادب‌وی که‌نه ادب ندی .

شمع ها افروخته شد، نوای موزیك آرام آرام اوج [illegible] وسپید پوشان درخشیدند احلف وفا یاد کنند

آنروز شمع ها شعله فشان بود

و آنانیکه

مظهر عالیترین عواطف انسانی اند چون برق می درخشند

... سه رشته نور خفیف تاریکی
... ره ساخت. نغمه آهسته آهسته
... وبلندتر میکرد. در همین
... تالار دختران بشاش وبانشاط
... ه شمع های رابدست داشتند
... نرم وملایم موزیك روی ستیژ
... تماچیان قرار گرفتند. شعله
... ، بل بل میکرد ونور خفیف و
... را درتالار پخش می ساخت.
... هاو هیاهو فضا راپرساخت
... تماشاچیان برعظمت این محفل
... صدای موسیقی را پرطنین
... سر مست حرکات هنرمندانهٔ
... وخوانند گان را رهبری میکرد
... هیجان انگیز ترو باشگوهتر
... واندن سرود توسط دخترکان
... مع بلست، کلمات چند پیرامون
... س وچگونگی آن، بیانیه توسط
... د سکندر ایراد گردید وبعداز
... م تحلیف وتوزیع شهادتنامه ها
... یم وآرام موزیك پایان یافت.
... بی داریم بایك تعدادازنرس
... کوشش وتلاش های زیاد به
... موفق شدند.
... دگونه ومتوسط اندام مقابلم
... درچهره اش که آرایش نرم
... س نشان میدهد شادابی و
... د. اودرحالیکه لباس سپید و
... س قابلگی رادرلابلای مو های
... ده بود میگوید:



پوهاند سکندر وزیر صحیه بیکی ازنرس ها دیپلوم میدهد.

– مراسم تحلیف.. مراسم سوگند..!
این کلمات راچندین مرتبه باخودودوستانش تکرار میکند. قبل ازآن که تکرارش را دوباره تکرار کندمی پرسم:

– آیابه سوگندی که امروز یادکردی وفادار خواهی ماند..؟

مثل اینکه غافل گیر شده باشد چندلحظه بسوی دوستانش که آن هاهم سوگند یاد کرده اند نگاه میکند وبعدنگاه کنگ ومرموزش را دوباره بسوی من می پاشد اومیگوید:

– چقدر دور ازخصلت آدمیت آنست وچقدر پشت پا زدن به کرامت انسانیت که شخص در مقابل وظیفه ،وطن ومردمش سوگند وفا داری یاد کند وبعد آنرا فراموش نماید.

میگویم:

– راستی..خودرا معرفی نکردی ..؟
خنده او ودوستانش فضا راپرمی سازد، سوالم را دوباره تکرار میکنم. اومیگوید:

– اسم من لیلا می باشد . سال ۲۵ باشگوفانی شدن جمهوریت دروطن عزیزلیسه مسلکی نرسنگ رابه پایان رسانیدم وفعلا به حیث یکی از پرستاران درشفاخانه ابن سینا مشغول خدمتم.

ازاومی پرسم:

– وقتی موفق بدریافت شهادتنامه شدی چه احساسی بتو دست داد؟

میگوید :

– چه بگویم. جای گفتن نیست.اصلا بیان کردن آن حالت در تعریف نمی گنجد وفقط همین قدر میگویم که آرزوی هرانسان وخواسته هربشر است که بعد ازیك سلسله تلاش ها وکوششها به هدفی نایل آید.

بعد ازمکث کوتاهی میگوید.

– اکنون خود شما تصور بکنید که من هم چون دیگران بزرگترین آرزویم فقط به ثمر رسیدن همه زحماتی بود که دردوران تعلیمی ودرس به گرفتن مدرکی که تعیین کننده ای معیار پیروزیم باشد، نایل آیم.

از لیلامی پرسم:

– به نظر تو بیمارومریض از همه اولتر به دوا ضرورت دارد ویا به رویه خوب و پسندیده ..؟

میگوید :

– به عقیده ای من ...
دواهای گوناگون و سب...
تنها وتنها سوزن پیچا...
بیمار نمی باشد. بلکه ...
نرس اورا کمك میکند ...
احساس کند. بیمار به ...
ضرورت احساس نمیک...
احساس میکند . بیمار ...
که از همه اولتر ومقدمت...
نورزد. پیش آمد ناهن...
چه خوب است که همه نر...
چه خوب ست که همه نرس...
رابه یاد داشته باشند.

– لیلا جان ازدواج ...
از سوالم تکانی میخ...
اش جای دیگری بوده ا...
هامی دوزد. سکوت درب...
دراین اثنایکی از دوستا...
قدبلند وگوشت آلود اس...

– لیلاکجا رفتی.. جوا...
لیلای خنده. خنده اش...
است. خنده ایکه ازیك...
حکایت میکند. اومیگوید...

– ازدواج حق مسلم ه...
است. هرکس میتواند آ...
مندگردد اما. من ..
بازهم سکوت میکند.

– اما ..توجه ..!

بقیه درصفحه ٦٠

لیلا .. . برای مریض فقط لطف ولبخند..! صفحه...

آیئنه‌داری از کشور زیبای ما

سر تراشان و سر شویان چه رسمی است؟

چاه آب ولایت تخار

به سلسله معرفی گوشه های اقتصادی وثقافی زندگی مردم ماو آینه داری مختصری از صفحات افغانستان خواسته ایم «چاه آب» یکی از ولسوالی های ولایت تخار را معرفی بداریم امید واریم. که‌در این سفر اندیشه های صمیمانه تان را همراه‌مان دارید.

درمیان ولسوالی های ینگی قلعه، رستاق، به اتصال بدخشان وکرانه دریای آمو وادی کوچکی میان ۱۶ تابیست هزار مردم‌رادر سینه‌زندگی بخشایش فشرده است که «چاه آب» نام دارد تپه های حاصلخیز یکه دورادور آنرا دیوار کرده زیر یوغ جوانان برزیگرآن سر زمین چون نرگاوان سالخورده گردن خم کرده است دره های تنگ وعمیق از هرسو با انبوه درختان‌میوه‌دار چون گریبان های سبزی به‌این وادی گشایش‌می یابد وانبان های پرمیوه یی برای خوراك مردم می‌سازدچاه‌آب زمستانهای سرد وپر برف ونابستانهای گرم دارد.

مساعدت آب وهوا ثمر بخشی زمین با همدستی نیروی ثمر گیرو خاطر خواه مردم آن سامان دردل گرماهای‌گرم میوه‌فراوانی بدامن احتیاج غذایی باشندگان آنجا می ریزد وازاین سو بی‌نیاز شان میسازد انگور فخری ،کندهاری، کشمشی، زردآلو، سیب، گیلاس، آلو، انواع مختلف توت چون ابراهیم خانی، مظفری شاه توت وغیره آنجا یافت میشود سیب گل احمدی، سیب ترشك، بهی، فراوان پیدامیشود درچاه اقسام خربوزه بافت می شود

از جمله خربوزه ،حکیم بیگی، بی‌بی جانی، قندك، ارکانی واله وپچاق معروف است واز تربوز ها تربوز مکته اتله یی آن بهتر ین‌نوع حساب میشود.

بیشتر مردم چاه آب به‌زراعت مشغول اند وحق دهقان از سه‌یك تاهفت یك داده می شود بزرگترین ملاك تاده هزار جریب‌زمین دارد و خاصه زمینداران بزرگ آن است که فامیل های متعدد نسل بعد نسل در خدمت شان میباشد ومزدوری،شکل ارثی را می گیرد دهقانهای چاه‌آب گندم، جو، جواری،، زغر، پنبه‌کنجد وغیره می کارند وکشت وکار شان نیز بیشتر به صورت للمی یعنی بااستفاده از بارش ها میبذ شد.

زصنایع، کرباس‌بافی، الچه بافی مسگری ،زرگری، آهنگری ،کفش دوزی ،چموس دوزی، چرمگری،رایج است وچون بیشتر سامان کار آمد مردم ازراه‌تجارت‌وتورید اموال‌خارجی سهل تر دستگیر میشود بازار این صنایع دستی که خشت های اولی، برای بنیان گذاری‌افغانستان مترقی وباصنعت‌آینده‌حساب میشودکسادتر وسرد تر می گردد.

مردم چاه آب به مالداری هم مصروف اند وزمین های سر سبز آنجا برای تربیه گله های بزرگ گوسفند وبزو گاو مساعد است و سالیانه مقدار قابل ملاحظه یی پوست قره قل ،پشم‌وپوست بدست می‌آید وبدینوسیله سهم مردم چاه‌آب رادر تسریع چرخهای تولیدی افغانستان فعال ترو موثر تر می سازد .بازرگانی‌باصادر کردن میوه وارد کردن انواع تکه وبوت وغیره یکی ازمشغولیت های مردم است

زبان مردم دری‌بوده ولهجه شان از رستاق وبدخشان فرق دارد مانند کشا میری؟ مابه جای کجا میری.و چکا میکنی؟ به جای چه کار میکنی‌و اشتراستی‌به جای چطور استی،

از خصوصیت های عروسی‌مردمان چاه آب یکی این است وقتیکه عروس رابه سوی خانه‌داماد می برند درنیمه راه چند جای آتش می افزوند وآنگاه که عروس به خانه داماد رسید آتش فراوان افروخته عروس وتمام همراهان اوکنار آتش می ایستندو به‌گفته خودشان‌بزم میکنند‌درروشنی رقصان، آتش باموزیك وشادی چند دقیقه می ایستند وبه اینصورت آخرین رسم خودرا دربرابر آتش پایان می بخشند.

سرتراشان وسر شویان دو پدیده دیگر عنعنوی آنان است‌سر تراشان چنان است که‌در شب‌عروسی سلمانی ،محله را میخواهند تاموی داماد رادرست کند، هر چند این‌نام دروقتی گذاشته شده است که تمام مردها موی سر شانرا می تراشیدند وامروز هرچند دیگر این رسم متروك است مگرهمان رسم زنده باقی مانده است هنگام سر تراشان دوستان داماد بالایش پول وشرینی می پاشند وپیش از آنکه داماد به خانه عروس بیاید درخانه عروس مراسم سر شویان که شستشوی عروس وآرایش اوست‌انجام می‌گیرد

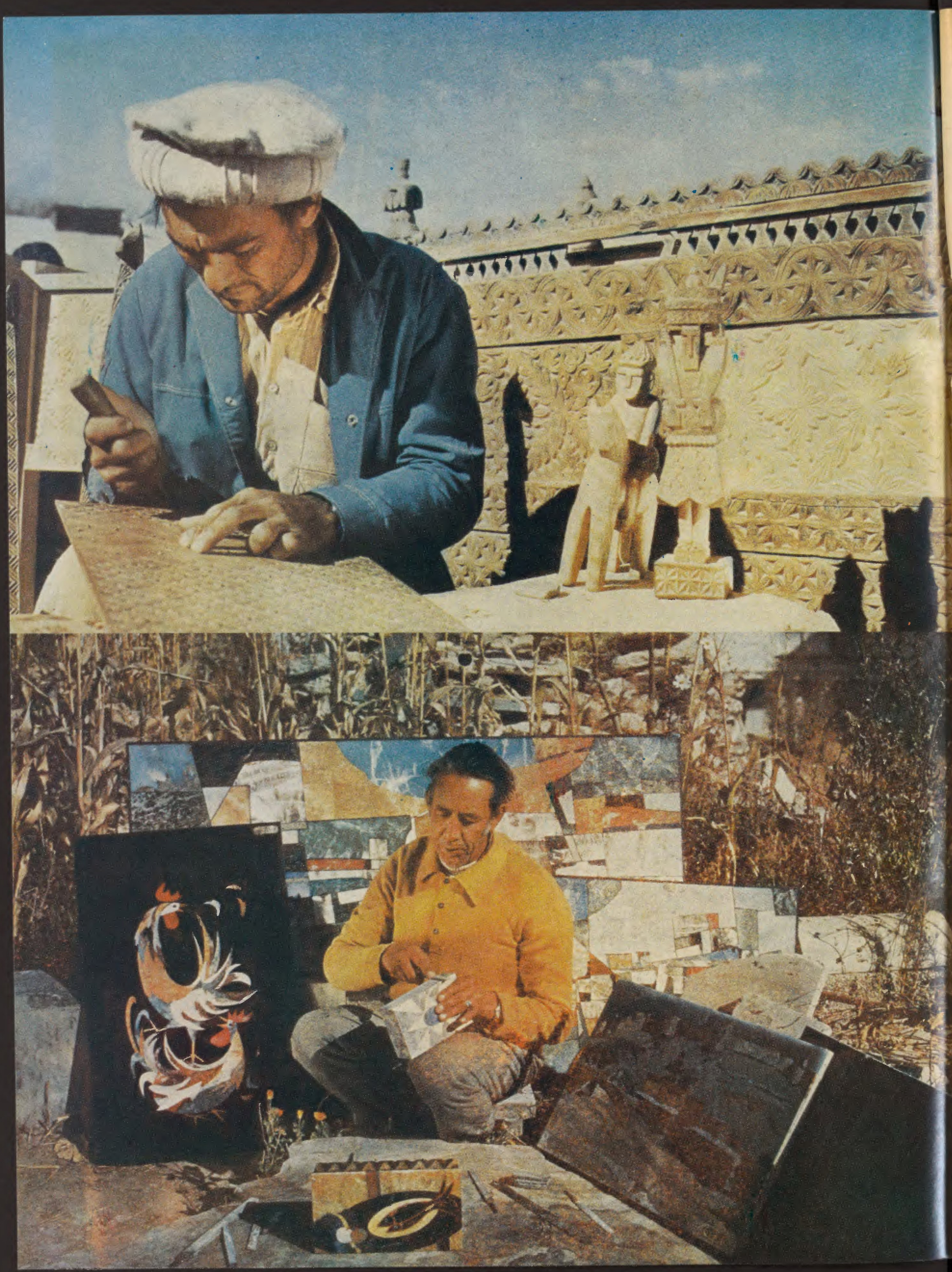
بازی‌های جوانان که هم شامل ورزش‌وهم بازیست عبارت‌ازبزکشی وکشتی میباشد که‌در غیر آن توپ دنده ،چلك بازی، تشله بازی،تافی چوچك واستخوان سفیدك از سر گرمی های جوانان محسوب میشود علی داد یکی از بازیهای مروج چاه آب است. بچه ها دوگروپ‌می شوند ویك گروپ‌به‌جستجوی دیگری می براید هرگاه از گروپ جوینده‌کی را از گروپ مقابل یافت ضامن دفاع‌از دسته خود دربرابر حمله دیگر است.اینان‌صدا میکنند اعلی‌داد کجا؟ وآنان پاسخ میدهند، جابه‌جا به‌این صورت بازی تاساعت‌ها‌ادامه می‌یابد.

کاسنی خرفه شیر ینکا،بوی‌مادران بادیان وجوانی هنوز هم برای‌تداوی، بکار می‌رود برای‌کسی که به تب مبتلا شده باشد، سه جای آتش‌می افروزند ومی گویند که‌ازبالای شعله های‌آتش ها بجهد تا صحت یابد واین صورت معالجه را آلو پرانك می گویند برای رفع بعضی امراض مریض رادر قبر کهنه غسل میدهند یابالای چوبی تکه می پیچند وآنرا چرب کرده می سوزانند وبالای سر مریض می گردانند.

مردم چاه آب به‌شعر وشاعری علاقه فروانی دارند وتعداد شاعران بی‌سواد ونیمه سواد آنجا کم نیست واما گروه شاعران باسواد وگذشته ازآن صاحب احساس وچیز فهم‌آنجا همیش سر قافله بوده اند از جمله ملا عبدالله عارف، محمد غازی‌سالك یوسف مهجور، عبد القادر نارد، عین‌الدین علینی وعبدالقیوم قویم‌را میشوداز شعرای پیش آهنگ مردم شان شمار کرد.



روز بازار در ولایت تخار





شاگردان و اطفال مکاتب درساموآ باشروع رخصتی صور تهای‌خویش‌رارنگ آمیزی وبر گهای ناریال رابه‌بدن خودآویخته‌از رخصتی‌استقبال میکنند.

پرداخته وکهن سالان بالای در ا ز چوکی ساعتی را به استرا حت وتفریح میپر دازند. حیوا نات‌خانگی درباغچه جمع، سیادان و ماهیگران جال و دام خود را نیز در باغچه‌هموار میکنند. بو میان این سر زمین ماهیگیران ماهری بوده بهترین ماهی را برای ناطقان صید وهدیه میکنند. اکثرا مردم این سرزمین بشکل قبل التاریخ‌زندگی‌میکنند بلندمنازل‌شان‌که پوشیده از برگ وسا قه نار یال وبشکل نیمه دایره است که از ۲ـ۳ متر تجاوز نمیکنند. داخل کلبه‌ایشان همواره تاریك و بدون کدام‌روشندان میباشد این کلبه ها که دور از یك دیگر ودر میان درختان ناریال واقع اند صرف پناهگاه شبانه آنها ر ! تشکیل داده به نسبت اینکه در ساعات روز مردم خارج از منز ل مصروف اند از اینرو به کلبه ها ی مذکور چندان احتیاجی ندارند.

پول رایجه این کشور جزیره یی دای سا موایی(تالا) وزبان رسمی‌آن سا موایی وانگلیسی میبا شد ویك قسمت مردم به سا موایی دیا لکت پولنشیایی که از بهترین وقدیمترین شاخه‌آن میباشد تکلم میکنند سا موایها دارای قامت بلند، گندم گون وزلفان حلقه دا ری میبا شند. اقلیم ساموآ استوایی، مر طوب ودر علاقه کو هستا نی (بلند تر ین نقطه آن ۸۵۸متر) نبا تات ابتدا یی حفظ شده است که شامل جنگلات غلو میبا شد در بین ماهای جدی‌الی حمل که مو سم تابستان این‌سرزمین است تند باد شدیدی می وزد که بعضی او قات خسا رات بزر گی را برای این سر زمین بار می آورد در موقع یکی از تند باد های شدید سال ۱۸۸۹ درحدود ۹۲ دریا نوردآلمانی و٥٤ امریکایی تلف گردیدند این واقعه دلخراش در کتابی بنا م (تاریخ معرف) نو یسنده کتاب معروف (جزا یر گنج) رابرت لو یس استفنسون که تا آخرین لمحه حیات در نزدیکی شهر زند گی و در ۱۸۹٤ درهمین محل دفن شد نوشته شده است.

امور اجتماعی و مو ضو عات زنا شویی همه بر مشوره و نظر یه ماتایی ها صورت می گیرد بنا بران ماتایی ها در حیات اجتما عی ایمن مردم رول مهم و فوق‌العاده ای را بازی میکند. آفتاب سو زان‌درحالیکه سرو روی آنها را بر افرو خته‌وقرمز ساخته میباشد بدون حرکت ایستاده عبارت عنعنوی خودرا اجرا میدا رند درختم لباس ملی رابیر، سرو رورا باگلهای خود رو آرا سته بر قص (نیانیا) می پر دازند و ساعت ها را به آواز خوانی و خو شگذرانی‌سپری میکنند.

ماتایی های ساموآ مو ضو عات فامیلی را بر ضائیت خاطر فا میلی تصفیه میکنند طوریکه در بالاً ذ کر شد آنها قضاوت را در قضا به عهده داشته وجزا را بد ست خود با لای مجرم تعیین میکنند ازاینرو جریمه‌ ایکه بالای مجرم واقوام نز دیکش تعیین میگردد عبارت از مواد خوراکه میباشد اگر مقصر گناه کوچکی داشته باشد بیك دانه چو چه مر غ کفایت میکنند ولی اگر جرم مهمی‌را انجام داده باشد در آنصورت

بقیه در صفحه ٥٥

کشف امریکا

یکی از دانشمندان امریکا یی موسوم به «دکتور جیفریز» در سال ۱۹۵٦ نظر خویش را چنین مورد اشاعه قرار داد که بر فکر کشف امریکا را بدست عربها تائید مینماید وازین نظر پشتیبانی میکند که عربها پیش از کولمبس باینکار دست یافته بودند و این نظر دکتور موصوف متکی باساسات علمی بود که در نتیجهٔ تحقیقات ش در مورد نبات جواری وگسترش و تعمیم آن در جمع اکناف جهان بدست آمده بود واو مو قعیکه بحث وکاوش خویش را پیرامون این نبات پایان بخشید و عوامل واسباب عمومیت آن را درمیان همه انسا ن ها ودر هرنقطه از نقاط جهان بخوبی در یافت پا فشاری اش بر سر این عقیده بیشتر واستوار تر گردید .

دانشمند چینی :

در اپریل ۱۹٦۱ یکی ازدانشمندان ومحققان چین بنام «دکتور هو ی لین» که سمت استادی را در پوهنتون «پنسلوا نیا» داشت، درمجله نیوزویك منتشرهٔ امریکا مطلبی را به نشر سپرد ودر آن تصریح کرد که ملاحان عرب ،سه قرن پیش از کولمبس اتلانتیك را عبور نموده بودند .

این دانشمند نظریهٔ خویش رادر محضر گروه انبوه استادان تعلیمات شرقی در «فلادلفیا» اظهار کرد و دلایل قانع کننده ای در زمینه ایراد نمود ، موصوف مدت هشت سال را درتتبع ومطالعه پیرا مون گسترش وتعمیم امتعهٔ زراعتی و نبا تی و انواع مختلف حیوا نا ت در جها ن سپری کرد تا بدین وسیله طر ق تجارتی قدیم را بشناسد وآنگو نه عوامل تمدن راکه راه خود را بسوی دنیای جدید باز کرده است ،در ك نماید.

دکتور هوی لین ، ادعای خویش را مستند به اسنادی میکرد که در چین محفـوظ نگا هـداشته شده و زمان آن به قرون ۱۲ و ۱۳ را جـع میشود ،درآن اسناد نام شهری بنام «مولان بی» در ساحل شما لی امریکای جنوبی درج شده بود ودرعین زمان جواری هندی ، قرغ عسلی و میوه های عجیب دیگری که انسان هـا امروز آن را بنام های جوا فـه، البابای ، الاناناس، می شنا سند، ازجمله محصولات نباتی و زرا عتی این شهر بحساب میر فت و هیچ یك ازین میوه های گونا گـو ن، پیش ازکولمبس ،معروف وشناخته شده نبود ومردم به آنها آشنا یی نداشتند.

این اسناد با ثبات میر ساند که تمام این میوه‌ها پیش‌از سال ۱۱۰۰ م نزد باشندگان غربی جهان اسلام، معروف بوده همه مردم آنهـا را می شناختند ،این نظریه از طر ف دکتور «لین شنگـ یانگـ» استاد تاریخ ولغت چینی در پو هنتو ن هار فورد نیز مورد تائید قـرار گرفت وهمچنان دکتور «ریچارد رود لف» رئیس مجلسی که از طر ف جمعیت شرقی امریکا ،منعقد شده بود .این نظریه را بتمام معنی تائید وقبول کرد.

يك رویداد :

سوال کشف امریکا بدست عربها در سال ۱۸۹۲ روی زبان ها افتاد ودرست موقعی بود که دانشمند ی بنام ابراهیم حورانی در جریده ایکه در هفته یکبار نشر میشد ، صدای یکی از دانشمندان امریکا یی را به‌نشر سپرد ،صدایی که عر بها را مخاطب قرار میداد و میگفت شما بودید که پیش از کولمبس بکشف امریکا دست یافتید ، سپس جریدهٔ «ثمرات الفنون» بیروت نیز به‌نشر این مطلب پرداخت .

قصهٔ «ادریسی» از پیمان «مغررین»

داستا نیکه ادریسی در بارهٔ کشف امریکا دارد ، حکا یتگر آن است‌که چگونه جماعتی از اند لسی ها به‌سفر دریایی در جهت جنوب وغرب‌آغاز کردند وادریسی این عده را بنـام «مغررین» یاد کـرده است و نشان میدهد که چسان ایشان بالا خـره بجایی رسیدند که کو لمبس پس ازآنها توانست بدانجا برسد ؟!

اصل داستان :

در شهر «لشبونه» اند لس هشت نفر که همه پسران کاکا بودند باهم جمع شدند و پیمان کردند که تـا بیك سفر مهم در یایی پردا زنـد تابدین‌وسیله بدانند که در بحـر های بزرگ چه خواهد بود وایـن

لطفا ورق بزنید

نمایی از حفریات شهر غلغله نیمروز



بنگیچه هنر مندی ما هر ازصفحـات شمال کشور

فو تو راپور مرتضی روشان

هنرمندهای گمنام

میرفتم تا راپوری از شهر برای صفحهٔ ژوندون ومردم تهیه بدارم در راه بازگشت نظرم به دکان ، دکان چه ! گراج محقری افتاد چوب هارا انباشته بودند و دراین گوشه‌وآن‌گوشه سرك‌که گویا اهل دکان آنرا مال خود می شمردند چوکی ها نیمه کاره وخیلی ظریفی رازیر آفتاب مانده بودند .

برای خاموش ساختن طبع‌ما جرا جویم سری به این گراج زدم ودر آنجا بود که‌در یافتم خوانندهٔ‌محترم ژوندون هم حق دارد این گراج و امثال آنرا بشناسد .

درین گونه اماکن است که زیر دست هنرمندانهٔ عدهٔ مردم نیمه باسواد وبیسواد ، زیبائی آفریده میشود .

شاید بعضا نظر شما مخصوصا در شهرنو کابل به چوکی ها و میزهائی افتاده باشد که ظاهرا به‌آن ها چوکی های بوریائی بابوریا باقی میگویند، بلی درین گونه اماکن است که اساسی ترین قسمت این نوع موبل ها که در واقع افغانی ترین چوکی ها ومیز ها است ساخته میشود .

در گراج مردی را در حال کار دیدم در حدود ۲۸ یا سی سال داشت دست های پر قدرتی داشت پاهایش هم مانند دست ها یش کار می کرد بایك دست کمانچه بدست داشت که باآن چوکی راکه درحدود ده سانتی عرض وتقریبا یك‌متر طول داشت می چرخاند بادست دیگر وپا هایش ، تیغی های راکه اوبه آنها اسکنه میگفت محکم می گرفت وزمانیکه چرخش چوب به حدمعینه می رسید ،اسکنه رابا او آشنا میکرد .

چند دقیقه بدون هر گونه گفت وگو نزدش نشستم او به سادگی کار میکرد وهر بیننده دیگر هم اگر میبود میگفت که او استادی است کامل کمانچه اش به اینطرف میرفت بسرعتی در کارش بود روی چوب حلقه های میساخت ، حلقه هارا گول میکرد و نازك می ساخت.

بفکر اینکه مشتری هستم بدون آنکه سر بلند کند گفت چوکی بگذارم ، تشکر ,کسر دم ولی فرصت را ازدست نداده با او داخل صحبت شدم .

ظاهرا از صحبت بامن ترسی نداشت چون مرا مشتری قبول کرده بود.

افزار کارش را بنام مرغك، شتر گردن، سیخچه ، گمانچه،ناوه واسکنه معرفی کرد در حالیکه شدیدا مصروف کار بود میگفت که این تنها مسلك نیست که او میداند ، اگر قهرش بیاید او هم نجار است هم گلکارو هم رنگمال،

در دکان دونفر بودند یکی روی پرا خچه های حاصله ازکار لم داده بود وبعضا گفته های او را با نسر تائید میکرد که بعدا معلوم شد که صاحب دکانی است و آمده تا فرمایشی بدهد وحتی پایه های میزی را که اکنون استاد رو یشی



این هابادستان هنرمندانهٔ خویش‌کار میکنند وخانه هارا بازیبا ترین چوکی‌ها زینت می بخشند

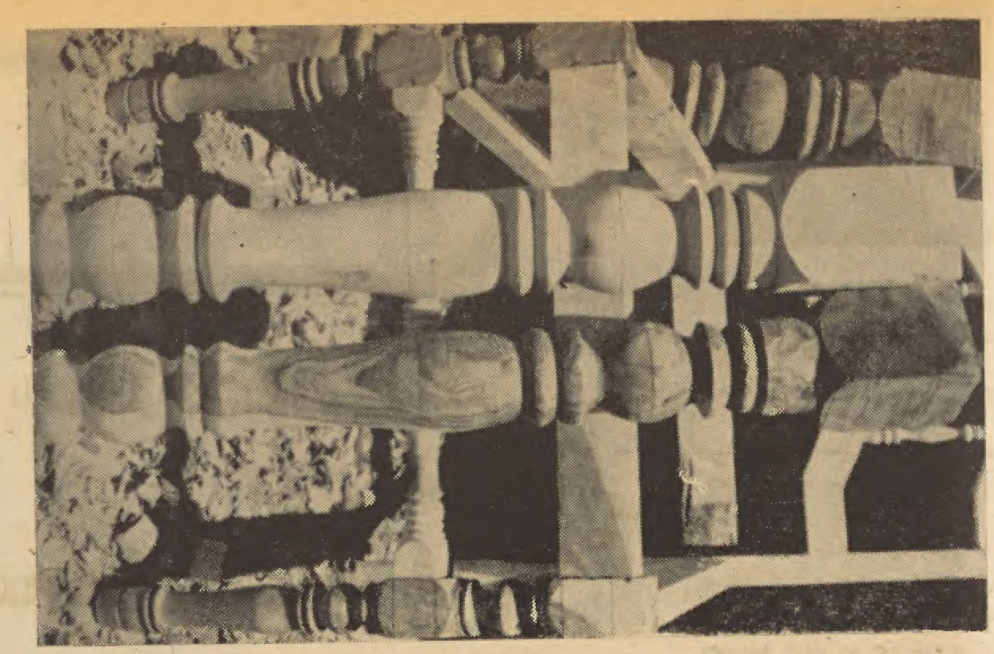
کشف امریکا

بحرها به‌کجا منتهی خواهد شد، ایشان بمنظور عملی ساختن این تصمیم خویش ،آله ای برای سواری در بحرتهیه کردند و آذوقه ای که بتواند چند ماه کفایت سفر آنها رابنماید، مهیا ساختند .این هشت نفر بنام مغررین معروف بوده ودر شهر لشبونه آثاری بنام ایشان وجود دارد.

ایشان همراه با نخستین وزش باد شرقی وارد بحر گردیدند و سفر خطرناك خویش را آغاز کردند وپس از سپری نمودن یازده شبانه روز، به‌آن قسمتی از بحر رسیدند که امواج غلیظ دارای‌بوی بد ونا خوش آیندی در آن حرکت میکرد وسخره های متعددی که سر از سطح بحر بیرون نموده بودند نیز جلب نظر میکرد واین ، از پر خطر ترین نقاط بحر بود .

ایشان با برخورد باین حالت بحر، تلف‌شدن خویش‌را صد درصد پیشبینی میکردند وبر خلاف‌پیشبینی حرکت شان را با سلامت در سمت جنوب بحر پیش بردند ومدت ۱۲ روز را درهمین خط السیر سپری کردند، سپس بجزیره ای نزدیك شدند که گوسفندان زیادی در آنجا جلب نظر میکرد ،خود را بان جزیره نزدیك ترساخته بران قدم گذاشتند ودیدند که گوسفندان بدون کدام چوپان ونگهبان مشغول چرا میباشند ،پیشتر رفتند، گوسفندی را گرفتند وحلال کردند وچون گوشت آن را خوردند تلخ وناقابل خوراك بود وهیچیك از ایشان نتوانستند گوشت را بخورند از ینرو پوست آن را باخود گرفتند واز گوشتش صرف نظر کردند وسفر خویش را دو باره در پیش گرفته‌ومدت‌بعداز۱۲روزبصوب جنوب‌بحر حرکت‌خویش‌راپیش بردند وبعدازوبه‌نقطه‌ای رسیدند که‌جزیره‌ای بنظر میخورد به جزیره نزدیك‌شدند ونظر شان بسوی عمارا تی در آنجا جلب گردید وایشان با مساعی زیاد خود را به آن عمارت نزدیك ساخته وارد جزیره شده وراه آن خانه را در پیش گرفته ووارد آن گردیدند ،مردان عجیبی درآن خانه وجود داشت ودر دیگهای دراز شکلی غذا تهیه میکردند وزنان شان از منتهای جمال وزیبایی بر خوردار بودند .

مدت سه روز را درآن خانه سپردی کردند وروز چهارم شخصی تازه وارد آن خانه گردید وچون به سخن آغاز کرد با کلمات و لغت عربی حرف میزد واو از آنجمله عربهایی بود که به تنهایی پیش ازین هشت نفر وارد آنجا شده بودند، با ایشان در صحبت بماز



پایه و بازوی چو کی های‌پر قیمت وباارزشی که بدست هنر مندان‌گمنام افغانی ساخته میشود

کار میکرد او فرمایش داده بود.
ازکار کارگر مذکور که جان محمدنام داشت پرسیدم که درین محــل او تنها است یا اینکه دگران هم انــد. گفت که در چنین دکانی شش نفر کار می‌کنند از کسی معاش مـــی خورند وکار های شان را بـــه او میدهند میگفت ماهر روز باید از ۸ الی چار ونیم کار کنیم بعضا هــــم شب کاری داریم او ظاهرا از زندگی اش راضی بنظر می خورد واز لــب هایش خنده دورنمی شد. درحالیکه کار میکرد ومی خندید ، صحبــت میکرد.

دوستانم برای قطع درخت بـــه شمالی رفته اند دکان امروز فقــط بخاطر همین خالی است ما روزا نه بتعداد زیاد کار را از دکان بیرو ن می‌کنیم سه خراد پهلوی هم نشسته خرادی می‌نمایم بعدا سه نفـر دیگر ما چوکی ساخته وکار های خرا دی شدهٔ مارا استفاده می‌کنند بعد هم چوکی ها به پر کار و میز ها به‌موبل سازی میروند فقط در مرحلـــه سوم هنگامیکه فرو شنده آن ها را بــه دکان خود میرساند کار ها تکمیل اند .

جان محمد میگفت که خانواده‌اش درشمالی زندگی می کنند. او فقط روز های پنجشنبه نزد آن هــــا میرود.

مارکیت های این کار های دستی را ودر شهرنو ،بنام مارکیت نـو فروشی ودر منطقه ده افغانان بنام مارکیت کهنه معرفی کرد .

بخشی بین فرما یشگر و کار گر دربارهٔ اینکه آیا مقدار معاش اویعنی دو هزار و چهار صد ما هوار برای فامیل چون او که‌در حدود ۸ نفـر طفل دارد کفایت می کند یا نه ؟ اومیگفت :بلی این پول‌برای من‌کافی است بــــر ای ا ینکــه اول پایم در عمر شان حمام نرفته انـد شاید هشت نه بار ی زیاد تربموتر سوار نشده اند هیزم ازباغ، آب‌از جوی، توت وچار مغز ز در خـــت بدست میاورند ، پول را چـه کار دارند .

در مورد کار های ما شینی ازاو پرسیدم : گفت :

کار ماشینی را نمی پسند م‌اگر ازجانبی در کار ماشین سر عـــت وجود دارد از کناری هم کیفیت‌کار راخراب می‌کند ، او پایه های رابمن نشان داد که به عقیدهٔ وی در آ ن هایارخ معلوم نبود یا اینکه اصـــلا چوب رخ نداشت ، او میگفـــت اینگونه چوب ها را ماشین خــراب می کند وبعدش هم عاشقانه بـــه ابراز کار دستی اش مینگر یست.

در حالیکه وعدهٔ عکاسی را ازاو میگرفتم ساعت ٤-عصر تر کشس کردم.

کرد وازوطن وما جرای سفر شا ن واینکه چه هدفی ازین سفر دارند ، پرسید وبایشان نسبت باین سفر شان اطمینان داد و ضمنا اظهـــار داشت که اوترجمان حکمر وا ی آن منطقه میباشد.

ازینجا دو باره به سفر پرداختند وپس از سه شب وروز به خشکه‌ای رسیدند که آدم های بربــر در آن زیست مینمودند وچون باآنهاملاقات کردند ازمدت سفر ایشان واز ینکه چقدر از وطن اصلی خو یش فا صیله دارند پرسیدند ،این مسا فر یـــن نمیدانستند چقدر از وطن اصلـی دور شده‌اند سپس آنها گفتند کـه فاصله میان شما ووطن تان باندازهٔ دوماهه راه است وزعیم آن قـــوم گفت: وا اشفی! یعنی در منطقـــه اشفی رسیده اند .وامروز در منطقه منطقه بنام (اشفی) یـاد.شده ودر قسمت اقصی مغرب واقع میباشد.

یکی ازدانشمندان بزرگ اسلامی موسوم به «ابو ثنامحمد اصفها نی» درمصر یکنیم قرن پیش از کولمبس این نظریه راقایم کرد که خشکـه عظیمی در ورای اتلا نتیك و جـــود دارد واین نظروی روی استدلا لات منطقی ودر یافت عقلی استوار بـود، درحالیکه یکنیم قرن بعـــد از آن کولمبس به تخیل اینکه راه جدیدی وجود خواهد داشت که انسان رااز طرف غرب بهند وصل میکند ، سفر خویش را در پیش گرفت وا صـــلا بفکر رسیدند بخشکه عظیمی بجـز هند نبود.

مجلهٔ «العالم‌الیوم» می نویسد:

مجلهٔ «عالم الیوم» که از مجلـه های امریکایی میباشد متذ کرمیشود که برخی ازقبایل قدیم امر یکا یی‌از قبیل «ازتیسك» و «مایا» تمد نـــی داشتند که دارای رنگ وخصوصیت خالص عربی بود واین واقعه نشان میدهد که این دو قبیله جزیـــی از قلمرو عربی ای بود که در نصـف اخیر قرن ۱۲ در سوا حل امر یکـا تاسیس گردیده بود.

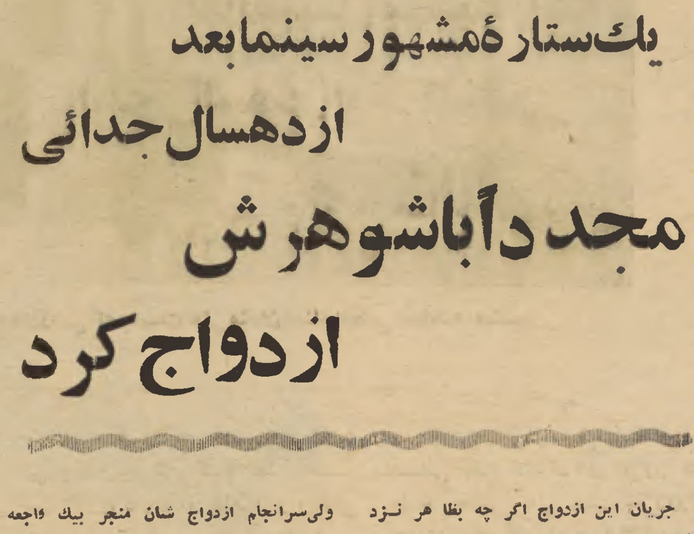
کولمبس خود میگوید:

کرستف کو لمپ، هنگام بـــاز گشت از سفر سومش گفت در سر زمین کشف شده ،به گرو هـی از زنجی ها برخورد که در آنجا بسر می بردند. ونیز متذکر شد، هنودیکه درسفر اول خود با ایشان ملا قا ت کرده بود یك اندازه‌از طلای‌افریقایی باو هدیه دادند ، درینصورت وجود زنجی ها در امریکا ووجود طـلا ی افریقایی درآنجاخودنما یانگرآن‌است که‌پیش ازوی مردمی بانجا رسیده‌اند که زنجـی هـا وطـلا یی افر یقایی باآنها همراه بوده است واین مردم جز عربها کسی دیگری نیستند .

ستاره گان

افسانه ساز

مترجم: مهدی دعاگوی



یک ستارهٔ مشهور سینما بعد از دهسال جدائی مجدداً باشوهرش ازدواج کرد

جریان این ازدواج اگر چه بظا هر نـزد اکثریت مردم امر عجائب انگیز ی تلقی‌شده ولی‌درنفس خود هیچگونه خصو صیت تعجب آوری ندارد.

اصلا ازدواج با شو هر یکه قبلا ازاوطلاق گرفته‌بود برای (الکی زومر) ستاره موبلاند آلمانی وسیله ایست که‌بدان‌مباهات‌میکندواز شانس طلایی و فر صت مساعدی که زمینه این ازدواج در آن مسیر آمده خیلی‌خرسند وراضی میباشد.

یکمده از خبر نگارا ن وارد وآگاه هم‌باین موضوع سطحی نگر یسته ونگاشته اند کـه چندین سال قبل (مار لین مونرو) هم‌بعداز یك وقفه چهار ساله و جدایی رسمی ا ز ـ شوهرش (اتور میلر) تصمیم گرفته دو باره بسوی اوباز گردد وبعد ازتفاهم نز دیك‌سر انجام باهم توافق حاصل کردند که بدون ـ هرگونه تعار ف مجددا باهم ازدواج نمایند

ولی‌سرانجام ازدواج شان منجر بیك فاجعه درد آفرین گردید وآن اینکه مار لین مانرو دست بخود کشی زد واز میدان زندگی کنار رفت.

وحالا که (الکی) در نقش قلم هـــای (مارلین) پانهاده و شو هر ش (جوی‌هیامز) رایکبار دیگر بدام خود کشیده ، نقش‌بکرو تازه نیافریده که نزد خبر نگاران مو ضوع کاملا گرم روز حسا ب شود .

خلای عمیق زند گی الکی

(الکی زومر) یکی از ستا رگان بنـــام رسیده و مشهور گیتی است که درجهان ـ سینما کمتر از او غوغا وسرو صدا بگوش رسیده است. او تقریبا دهسا ل پیش‌ازدوام بازندگی زنا شو یی (جوی هیامز)ژورنالست ونویسنده مشهور امریکا یی سینما امتناع ورزیده که باساس حکم محکمه رسما ازهـم دیگرجداشدند و(الکی)تصور میکرددر آغوش

رمیو وژولیت سابق بروز دهم ازدواج نه‌سال قبل شان ، باهم ازدواج نمودند

مردیگری سعادتمند خواهد شد و درطول چندماه اول که تازه طلاق گرفته‌بود بایـن تصور بود ولی هرقدر که به‌تعداد ماهـها روزها افزوده میشد (الکی) بسوی نو میدی هابیشتر کشا نده میشد . زیرا او مردی‌را سراغ نمیکرد که محسنا ت واوصاف خجسته (جوی)درو جودش مو جود شود در حالیکه الکی بیشتر تلاش بهمین مو ضو ع داشت درنظر داشت مردی را بسو ی خود بکشاند که‌فضایل بالاتر ووالاتر از (جوی) درووجودش سراغ شود .

پدر(الکی) که یکی از مردان مذهبی‌بوداز زندگی «الکی» کـه درکمال بی بند وباری‌ سپری میشد جدا رنج میبرد ولی خـــود (الکی) سخت مصرو ف بازی های هنـری وفعالیت دامنه دار هنر خود بود زیرا درهمین فرصت مصرو ف بازی (یك صد نمایشــی تیاتری» بوداومکلف‌بودکه هرشب ازیك‌تیاتر بسوی تیاتر دیگر رفته وطبق تعهد نمایش های‌خودرابپایه اکمال برساند چون بـــرای (الکی) این مصرو فیت خیلی جدی ودامنه‌دار بودوبقدر کافی‌وقت‌اورا ضیق‌نموده‌بود ازاین روکمتر مو قع میبا فت پیرامو ن مو ضوع عمده‌حیاتی اش فکر کند ودرمورد اینکه‌نصف زندگانی خودرا برایگان از دست داده بـود اندیشه یی بخرج دهد . و قتی‌به مو ضوع تعمق نمود با ملاحظه احسا س کرد که نباید بچنان یك‌عمل جبران نا پزیر د ست مـــی زد.

چگو نگی ازدواج بعد از دهسال

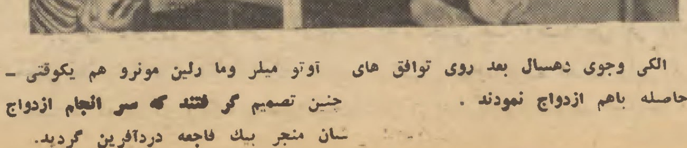
(الکی) در مدت دهسال با بسیاری ازهنر پیشگان ، پرو دیو سرا ن، رژ یسوران‌تیاتر وفلم همکاران فنی تیاتر وفلم ارتباط نزدیك داشته و هریك آنرا تا آنجا یـیکه ساحه دیدوتحقق اش اجازه میداد مطالعه نمودولی خوبی‌ها و مکارم شو هر ش نسبت باآنانیکه‌او می‌شناخت والاتر بود. باین محلو ظ تصمیم گرفت‌درنبرد بااحساسا ت ستیز نده خــود کنار آید ودیگر بفکر واندیشه شو هـــر نباشد . ازهمین سبب‌بودکه «الکی»تاحدودی انزوا گزید. البته انزوانه بمفهوم آنکـه ـ گوشه اختیار کند به هیچ موضوع عـلاقـه نگیرد. بلکه بمعنای اینکه در مورد ازدواج صحبت نکند. تاآنکه سر انجام (جوی) دریك



صحنه ازیك نمایشنا مه که الکی در آن نقشی را ایفا میکرد که قبلا مارلین مونروآنرا درفلم بازی کرده بود.



الکی وجوی دهسال بعد روی توافق های حاصله باهم ازدواج نمودند .



آوتو میلر وما رلین مونرو هم یکوقتی ـ چنین تصمیم گر فتند که سر انجام ازدواج شان منجر بیك فاجعه دردآفرین گردید.

عدۀ این زن وشوهر را رمیوو ژولیت عصر لقب داده‌اند



توئیکی ومیشل هنر مندانیکه ازدواجشان بی‌ثمر خوانده شده است.

جوی‌د ر باز گشت ازلاس انجلس یـــک بالاپوش جیر برای الکی باخود آورد که‌الکی ازآن‌بسیار خوشش آمد.

نمایشنامه کمیدی الکی رامی بیند ویك‌بار دیگر طغیان گری عشق او آغاز می‌شود.

این کمیدی (این مال دیروز نیست) نـام داشت که چندین سال قبل اول آنرا(مارلین مونرو) در فلم اجرا نموده بود (جوی)باجریت تمام‌به (الکی) گزار ش مید هد که اورانه توانسته فرامو ش کند .

از آنجا ییکه (الکی) منتظر شنیدن چنین یك‌جمله‌بود خودرا باغوش او پرتا ب کرده‌و قرار گز اشتند مجددا با هم ازدوا ج‌نمایند.

بعدا «جوی» جهت انجام یك سلسله‌کار هابسوی(لاس انجلس) شتا فت ودربازگشت خودیك بالاپوش جیر برای (الکی) تحفه‌آورد وسپس هر دو به‌توافق هم بیك مسا فر ت پرداختند که گفته می شود هفته های متوالی بطول انجامید.

(جوی) بیکی از نگار ندگا ن گفته‌است: درطول مد ت نو سا لیکه هیچگونه ارتباطی بین‌آنها وجود نداشت ، توانست آ نطوریکه لازم است(الکی) را بشناسد وحالا درموقفی قرار دارد که‌بصراحت می تواند بگوید درحال حاضر اوبیشتر از او ل(الکی) را دو ســـت میدارد.

دوهفته بعد (الکی) و جوی درمیان‌انباری‌از گلهای معطر و مختلف الرنگ غرق بودندو این‌روزی بود که هر دو بو فاداری باهمدیگر قسم یاد میکردند.

جوی عقیده دارد که چون الکی اوراخوب درك‌کرده بدون تردید در همه امورزندگی‌یار ومددگارش خواهد بود.





درس منطق

استاد بشاگردی که برای درس منطق اهمیتی قایل نبود گفت :

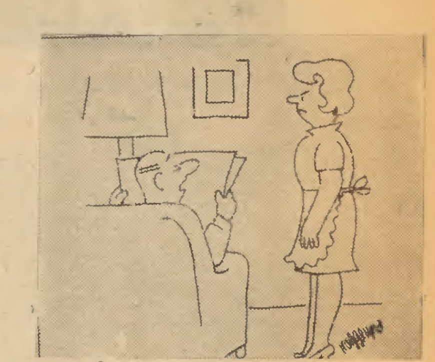
برای من مشکل است که اهمیت این درس مهم و عمل را که درنیرومند کردن ذهن وفکر بسیار مؤثر است برای تو بیان کنم ولی سعی می‌نمایم، آن را در ضمن این داستان به تو بفهمانم:

فرض کن دو نفر مرد که یکی پاک ودیگری کثیف است از دودروی بیرون آمدند، به‌نظر تو کدامیك از آنها به حمام خواهند رفت؟

شاگرد گفت: «مسلما آنکه کثیف است؟»

استاد گفت: بیشتر دقت کن ، مرد پاك رفیقش را می بیند که چه قدر کثیف است و بر عکس، حالا کدامیك به حمام خواهند رفت؟»

شاگرد با اطمینان تمام گفت: «فهمیدم، مرد پاك رفیق کثیفش را می بیند و گمان می کند خودش هم همانطور کثیف است، وبنا بر این درست اینست که او به حمام‌خواهد رفت.



خانم: چاشت چه فرمایش دارید

تئوری همسر انشتین

از خانم انیشتن پرسیدند که‌آیا ازتئوری متناسب چیزی می فهمید؟ خانم آنیشتین جواب داد:

– نی، اما شوهرم را درك می‌کنم ومی شناسم، و فقط این را می دانم که‌باید به وی افتخار کنم.

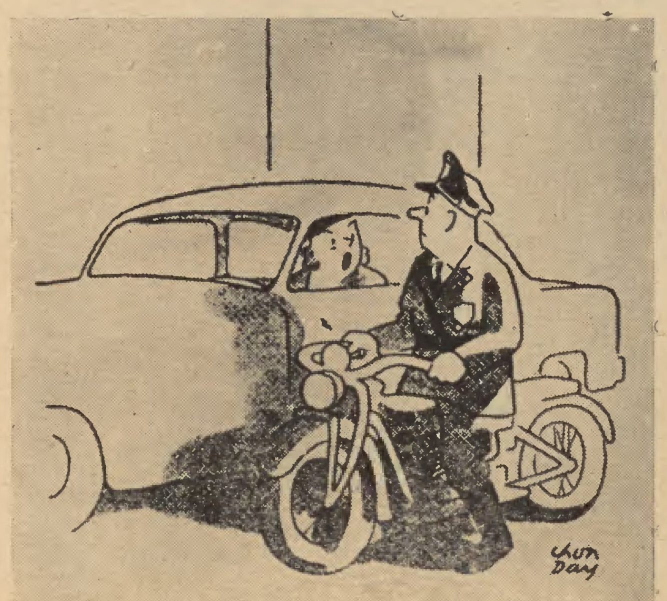
اختلاف نظر

– تاحال هیچ‌عاشق نشده‌ای .

–چندین دفعه:همه‌اش درنظر اول!

–پس چراازدواج نکرده‌ای ؟

–آخر ،غالباًاز (نظردوم) هم‌غفلت نکرده‌ام.



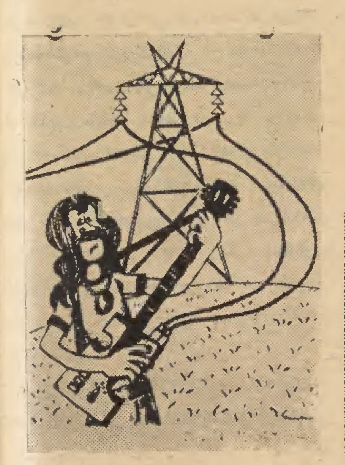
چه گفتین جواز سیرمه درآرایشگاه فراموشم شده !

دلیل عصبانیت

داماد یك شب از عروسی باپدر خانم خود صحبت می کرد درضمن گفت:

راستی اینرا هم قبلا باید به عرض برسانم که : من عیب بزرگ دارم از آن رنج می برم ولی نتوانسته ام آنرا علاج کنم و آن اینست که‌گاهی بدون هیچ دلیلی عصبانی می‌شوم خسرش لبخندی زده گفت :

– این عیبی نیست ، بر علاوه من یقین دارم که بعد از این برای عصبانیت خودهمیشه دلیل های خوبی خواهید داشت



چاره سازی

اطفال ودعای باران

جمعی به‌دعای باران به‌صحرا رفتندو اطفال مکتب‌را هم‌باخود بردند .

شخصی پرسید این اطفال راکجا می برید .

گفتند: برای دعاکردن که‌باران ببارد ،زیرا دعای‌اطفال مستجاب است .

آن شخص گفت: اگردعای اطفال مستجاب می‌بودیك معلم درهمه عالم زنده نمیماند .

هشتاد فیصد می چرخد ، تا کنون ٥ بـــار نمایشس مود دائر کرده است که سه بار آن در هوتل کابل و اینك دو بار آن در هوتل کانتی ننتل صورت گرفت•

خانم جینا صاحب این خیا طخانه میگوید که خیاطخانه اش کمال افتخار را دارد که‌تـا کنون لباس های نو عروسان ،محصـــلات و دیگران‌را درکمترین وقت ومناسب‌ترین‌قیمت ها تهیه کرده است او که خیـــاط خانه اش مخصوص لباس های‌زنانه است میگوید:

خیلی بیجاوبی مورد است کـه مـــــردم از موسسه ماوقیمت های ماه‌یترسند •مامـزدی را که در مقابل لباس های خود از مردم می گیریم خیلی هم گران نیست .بعضا قیمـــت های ماباقیمت های معمولی بازار تفاوتـــــی ندارد .

از خانم جینا در مورد مشتری هایش مـی پرسم . میگوید آن هائی که افغان اندکسانی بشمار میروند که‌از مود وفیشن‌چیزی مـــی فهمند .

میپر سم امسال چه چیز باعث شد کـــه این نمایشس را دائر گردید؟

می گوید ، سال بین المللی زن .

سوال میکنم که دول اینگونه نمایش هادر گردش موسسه چند فیصد خواهد بود ؟

جواب میدهند در حدود ۳۰ فیصد .

می پرسم برای نمایش لباس های محلی‌و ملی چه اقدامی کرده‌اید•

چهار دست لباس ،ننگر هاری ،منگل ، کوچی و کوهدا منی را که لباس عروســـی است بنمایش گذاشته ایم .

از تعداد کارگر هامی پرسم • میگویـد ١٥ نفر ۳ زن و ١٢ مرد فکر میکنم برای گردشس موسسه‌به این‌بزرگی که‌امید واری ۳۰ فیصد زیاد شدن کار هم میرود این تعداد کار گر کم است .صاحب مغازه با اصلاحاتی که در گفتارش بعمل می آرد . مرااز‌ین سوء نفاهم دور می کند .

قصه میـــکردم وبـا هـم صنفم گـــرم صحبت بودم قصه های ما دور مکتبو سا ل های تحصیل ما چرخ میزد که دروازه بـازشد و سه جوان مرتب ومنظم داخل سالون شدند، از دوستم پرسیدم که آن ها که باشند،جواب - داد گروه ستاره ها، جوان هادر حالیکه‌نردیك صحنه رسیده بودند خیلی دوستانه با هـــم صحبت می کردند با جوانی که قبلا او رابه شما معرفی کردم دست دادند و شروع بـــه تنظیم آلات موسیقی و جا بجا کردن آنهـــا کردند .من در حالیکه چشم از آن ها بـــر نمیداشتم از زبیر توضیحا تی در باره آن‌ها خواستم .

ساعت تند در حرکت بود . بمن در واقع مجال این داده نشد که خارج از پر وگـرا م نمایش عکاسی کنم .محفل شروع شدو مـن ودگر هم مسلکانم که‌از طرف روزنامه ها و مجله ها آمده بودند شروع به عکا ســـــی کردیم .

دختران زیبا روی و زیبا لباس با تـــال موسیقی در مقابل بیننده ها از روی ستیـ‌ دراز قدی که متا سفـانه خیلی کم نور بودمی گذ شتند و با حرکات دلپسندی لباس ها ی خود را نشان میدادند که از آن ها استقبا لی خوبی میشد . معرفی این لباس ها به زبان فارسی توسط آقای •فارانی می شد ودر زبان انگلیسی فوزیه شریفی آن ها را معرفی می داشت .

مو سیقی گروه ستاره هاخیلی با فضا ی هوتل و لباس ها سازش داشت چه بـــرای نمایش لباس افغانی موسیقی افغانی و برای نمایش لباس های غربی موسیقی غربی نواخته میشد .

در گوشه دیگر صحنه خانم ماریا مو های سر مانـکن هارادوبـاره‌آر ایشس میکـــــردو آن ها هم لباس دیگر را بتن کرده و باناز و افاده پا از اطاق لباس پوشی بر میدا شتند تا بیننده ها را زیاد در انتظار نمانند .

تعدادی از این لباس ها در ین محفـــل بار یکلام خاصی بفروشس رسید•

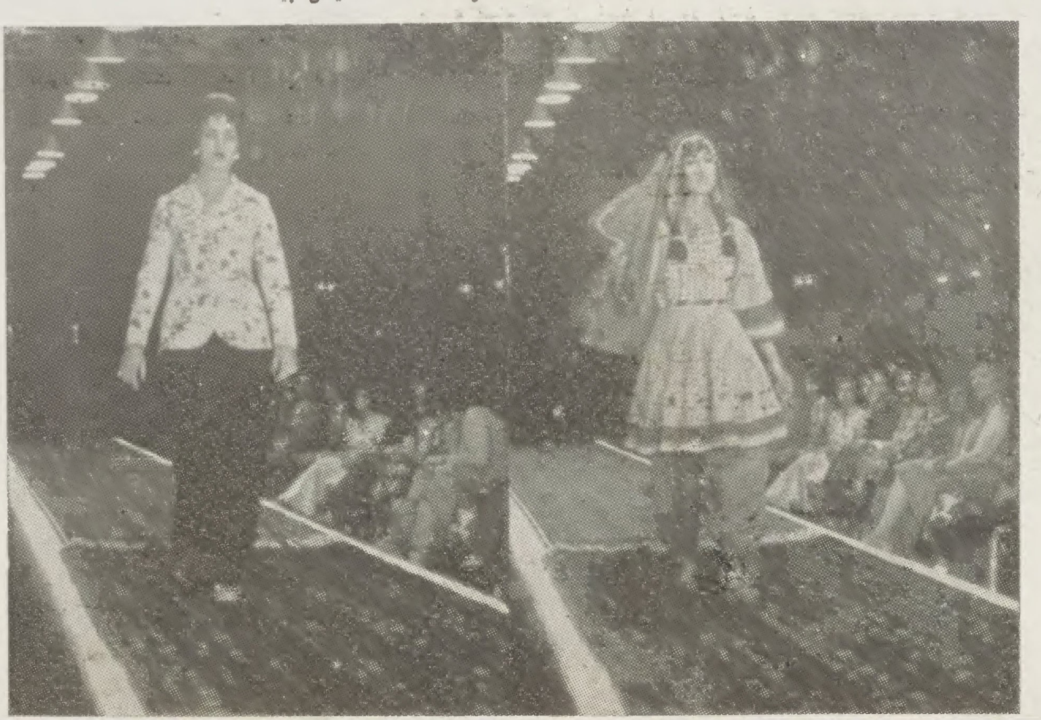
این محفل در حدود دو ساعت مهمان های خارجی وداخلی خود راشاد نگهداشت وبا بر آوردن لاتری ای که نمره آن شامل تکت های نمایش بود در حدود ساعت نه به پایـــان رسید .



وخانم ماریا اینطوری به‌آرایش‌مانکن‌هامی پر داخت•



گوشه از دستگاه خیاطی جینا



دو مانکن در حال نمایش دونمونه لباس

نویسنده : غریب‌نوابی

گل گوشواره

تمام گلهای راکه درکردها، درچمن ها، درگلدانی ها، درشهروبازار می بینید همه گلهای وحشی وخود رواست که‌تخم های‌آن ازفضا ،ازهوا ازکو هساران ،وجویبـاران وطوفانها وبادوباران ازیك جابدیگر جاانتقال وانتشار یافته است وبدست باغبان‌ودهقان **وگلچنیان رسیده است گلهاییکه اول‌وحشی بوده اند وتربیت دست با غبان راخورده و** رنگینی ومشکین شده‌اند.

بعضی گلهای مانند استعداد بشر هاییکه از تربیت محروم مانـــده اند سر بخود روئیده وبلاخره دراثر حوادث از بین‌رفته‌اند وآثار شان راکسی ندیده ونه بوئیده‌است. هرگل را که‌اکنون بیرون از کوه‌ودشت‌ودامن می بینید عموما گلهای خورویی است که از کوه وصحرا بدست این وآن رسیده است بصد هارنگ گلها همین حـال درکوهساران دور دست ماموجود است که‌روی مدنیت را ندیده اند ونه‌دست گلچین وباغبان با یـن گلبرگها رسیده است ـ وقتی حوصله بـود، جوانی بود ، نشاط وخرمی بود.بجمع آوری گلهای رنگین کوهی ووحشی می پر دا ختم درحجره ام آنقدر گل زیاد شده بود کـه یکرفیق ظریف ماگفت لازم است که بلبـل درین حـجره آشیان بسازد . گلـهای وطن ماگل های نادره وبی‌نظیر است ماگل هـای خارجی رابسیار تربیت کرده ایم ومنزل‌خودرا به‌آن‌گلها زینت‌بخشیده‌ایم .

اماگل های زیبای مادر جاهای زینت افـزا گردیده است که‌آنجا انسانها کمتر رفت‌وآمد دارند این گلها ی زیبا یا دستخوش طوفانها می‌شود ویاپایمال حیوانات‌میگردد .

یك هیئت فنی زراعتی باید تمام اطـراف واکناف مملکت راگردش نمایند تخم گلهـای مهجور را بدست بیاورند در اثر زلزله‌هـا وحوادث ناگوار ممکن است که بمرور زمـان اکثر گلهای مقبول وطن ضایع شده برود ـ (گل گوشواره) گلی است ز یـبا سرخ‌و سفید چون وحشی است بوی مطبو عی‌ندا رد این‌گل در کو هاییکه دربین بد خشان و ـ نورستان است دیده شده است ـ دختران‌که دنبال هیزم وسبزی درکوه ها میروند گـل گوشواره رامی بینند وآنها رازینت گوش‌خود می‌سازند.

گل گوشواره هم تخم دارد وهم ریشه‌وپیاز درقدیم الایام درشغنان عروسی دختر سـر شناسی بود درین جا اقسام گلهای خوردو خوشبو را دختران‌در سروسینه خود زده‌بودند عروسی هم گلپوش شده بود مادر عروسی‌درد وبلای دختر خودرا میگر فت درسر آن گـل افشانی بودومجلسی شادمانی وطرب‌وگرمجوشی زابدالو صف بود درین و قت دختر طنازی‌که ازهم بازی های عروسی بود داخل مجلـس شدوگفت : من باین نسبت درین مجلـس خوشی نـاوقت رسیدم که نامزد خـودرا دنبال گل گوشواره فرستاده بـودم وهـمه حیران مانده بودند زیرا گل گوشواره راشنیده بودند اما ندید بودند .

همینکه گل گو شواره را از دستمال ـ ابریشمین گلفام خود کشیدبیك طرز مرغوب درگوش های آن عروس گذاشت مطربی‌خوش نوایی این شعر بیدل راز مزمه کرد همـه دیدند که صبح دمیده بود .

گویند به صحرای قیا مت‌سحری هست
یارب که جز آن‌صبح بناگوش نباشد

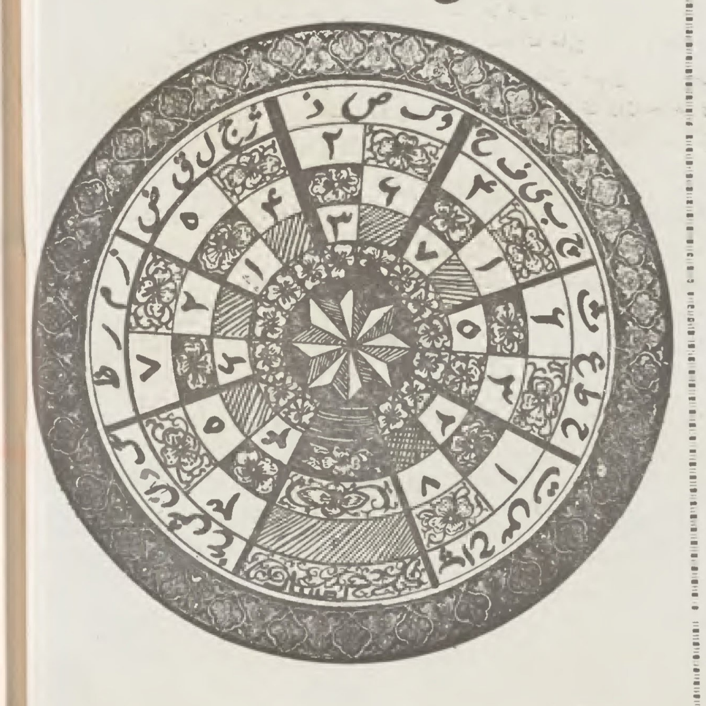
جالبترین سرقت

راقبول کنم اوکه متوجه میشود چه‌تعارفی‌کرده بازهم خنده اش میگیرد ومعذرت میخوا هد.. اوبطرف سلول خود ومن طرف در خرو جی محبس روانه میشوم تا یادداشت هایم‌راتنظیم کنم ..

نگارش این جریان باعث آن شد که‌مـن (خبرنگار) به‌چند نکته عمیق‌ترشوم ،اول‌اینکه پولیس ماورزیده شده واین ورزیدگی‌خودش باعث آن گردیده است تاپولیس امروز بـه روش های خشن گـذشته متوصل نشده‌دانش وتجربه خودرا دربرخورد بامسایل جنایـی‌و مجرمین بکار گیرند ،مسلم است که گرفتن اعتراف ازمتهمین بطرق غیر علمی وشکنجـه نمودن آنها عـلاوه ازینکه دیگر درین‌نظـام عدالت پسند گنجایش نـدارد، دور ازشان پولیس ورزیده وتحصیل یافته ما ست.اگـر یك پولیس آگاه دلایل کافی علیه متهم جمع آوری میکند وجرمش رابه اثبات میرسا نـد متهم خودش به‌آنچه کرده اعتراف می‌نماید ، امادر روش غیر علمی وخشن گـذشته امکان اینکه متهم به‌آنچه نکرده اعتراف بنما یدزیاد بود وطبعا در همچو مواردعدالت‌پامال‌بیدانشی وناتوانی میگردید.

نکته دیگر اینکه عوامل اقتصادی وبیکاری درهرمحیط مولد جرایم است، مبارزه جـدی وخردمندانه دولت جمهوری علیه فقروبیکاری که‌جز پروگرام های اصلی دولت است علاوه ازاینکه رفاهیت اقتصادی وبهبودی مـردمان مارا نوید میدهد درکاهش جرایم نقش‌ارزنده خواهد داشت.

فال حافظ



خوانند گان گرامی !

درهر روزاز هفته که میخواهید فال بگیریدبه‌تصویر بالا توجه نموده یك‌حرف از حروف نام خودرا انتخاب کنید وآنرا از دایرهٔ‌بزرگ‌پیدا نمایید .(فرق نمی کند که حـرف اول باشدیادوم باشدیامثلا‌پنجم) درزیر همان‌حرف‌مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید وسیاه میباشد ودر داخل‌خانه‌های سفید آن‌سه‌عدد ثبت شده است ازآن سه عدد هر کدام راکه دلخواه شماست انتخاب کنید وآنگاه‌به‌همان شماره در زیر نام همان روزاز هفتـه مراجعه کنید وجواب خودرا اززبان **حافـظ** شیرین سخن دریافت نمایید.

مثـلا روز یکشنبه حرف چهارم‌خودراکـه‌میم است انتخاب واز جمله سه عددی که‌در زیرقوس مربوطه به این حرف دیده می‌شودبیت «۷۰» را اختیار نموده اید. باید به بیت مراجعه کنید.

جایزه‌بگیرید

دمیر منو تو لنه بافتخار روز مادرازادبا۔ شعرا۔ نو یسند گا ن وهنر مندان محترم‌وطن تمنا داردبرای تجلیل از مقام خجسته مادر عالیترین آثار شانرا که‌بمادر ارتباط دا شته باشد الی تاریخ (۸) جوزای ۱۳۵٤ بمدیریت‌عمومی تحریرات د میر منو تولنه ارایه‌بدارند البته بعد از ارزیابی توسط هیت با صلاحیت برای صا حبان عالیترین آثار ادبی و هنـری ازطرف دمیر منو تولنه جوایزی اهدا مـــی‌شود.

لطفا ادرس مکمل خود را وا ضح تحریر دارند.



شنبه

۱ـ بوی خوش توهرکه زباد صبا شنید
از یــار آشنا سخن آ شنـا شنیـد
۲ـ یارب کجاست محرم رازیکه یکزمان
دل شرح آن دهدکه چه گفتو چهاشنید
۳ـ جمال بخت‌زروی ظفر نقاب انداخت
کمـال عـدل بفریاد داد خـواه رسید
٤ـ صبا بگوکه‌چها برسرم‌دربن غم‌عشق
زآتش دل سـوزان و دود آه رسیـد
٥ـمعاشران ، گره اززلف یارباز کنید
شبی خوش‌است بدین‌قصه‌اش درازکنید
٦ـ رباب وچنک ببانگ بلند میگوید
که گوش‌و هوش به‌پیغام اهل راز کنید
۷ـ حضورخلوت‌انس است‌ودوستان‌جمعند
وان یـکاد بخوانید ودر فراز کـنید

یکشنبه

۱ـ عید است‌و آخرگل‌و یاران در انتظار
ساقی بروی گل ببین و ماه و مـی‌بیار
۲ـ زانجا که پرده پوشی عفوکریم تست
برقلب ما ببخش که نقدیست کم عیار
۳ـ نخست موعظهٔ پیرصحبت‌این حرفست
که‌از مصا حب نا جنس احتراز کـنید
٤ـ پند حکیم محض صوابست وعین‌خیر
فرخنده آنکسی‌کـه به سمع رضا شنید
٥ـ روی بنمای ووجود خودم از یاد ببر
خرمن سو ختگانرا همه گـو بـاد ببر
٦ـ یارب آن‌زاهد خودبین‌که‌به‌جزعیب‌ندید
دود آهش در آ ئینـهٔ ادراك انــداز
۷ـ چون‌گل ازنگهت اوجامه قباکن حافظ
وین قبا دررهٔ آن قامت چالاك انـداز

دوشنبه

۱ـ بازآی ودل تنگ مرامونس جان‌باش
وین سوخته را محرم اسرار نهان باش
۲ـ زان باده‌که در میکده عشق فروشند
مارا دوسه ساغر بده و گو رمضان‌باش
۳ـ تابر دلش از غصه غبا ری ننشیند
ای سیـل سرشك درعقب نامه روان‌باش
٤ـ خون شددلم ازحسرت‌آن‌لعل‌روان‌بخش
ای درج محبت بـهمان مهرونشان باش
٥ـ اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
حریف خانه وگرمابه وگـلستان باش
٦ـ کمال دلبری وحسن‌درنظر بازیست
بشیوهٔ نظـر از نـادران دوران بـاش
۷ـ دوش بامن‌گفت پنهان‌کاردانی تیزهوش
وزشما پنهان نشایدکرد سرمی فروش

سه‌شنبه

۱ـ بادل خونین لب‌خندان‌بیاور همچوجام
نی‌گرت زخمی‌رسدآئی‌چوچنگ‌اندرخروش
۲ـ تانگردی آشنازین پرده‌رمزی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
۳ـ همچوگلبرگ‌طری‌هست وجودتولطیف
همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش
٤ـ هم گلستان خیالم زتوپرنقش ونگار
هم مشام دلم از زلف سمن‌سای توخوش
٥ـ دررهٔ عشق‌که از سیل بلانیست‌گزار
کرده ام خاطر خودرا به تمنای توخوش
٦ـ بین‌که رقص‌کنان میرودبناله‌وچنگ
کسیکه رخصه نفرمودی استماع سماع
۷ـ دوشم زبلبلی‌چه‌خوش‌آمدکه می‌سرود
گل گوش پهن کرده زشاخ‌درخت‌خویش

چهارشنبه

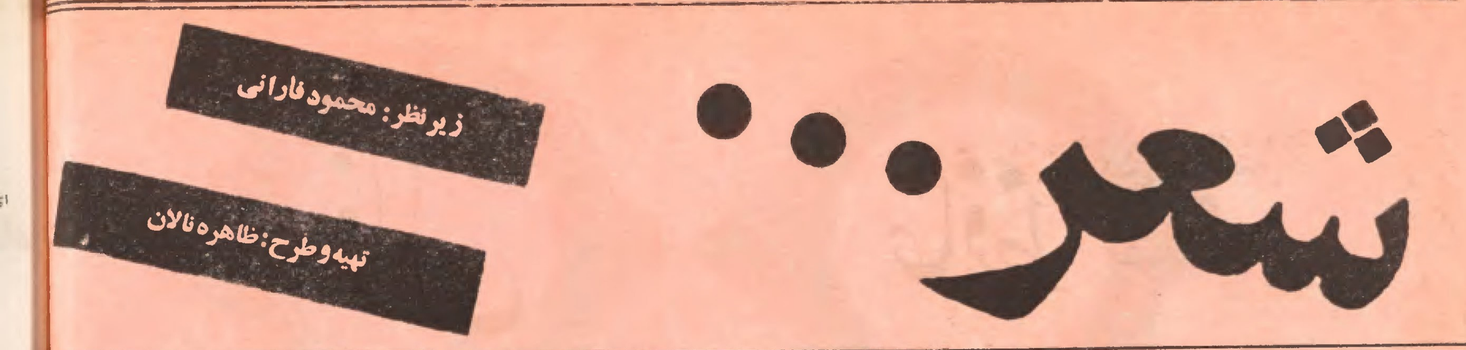
۱ـ من‌اگر رند خرا باتم‌و گرزاهد شهر
این متاعم که هستی بینی وکمتر زینم
۲ـ گرم‌از دست‌برخیزدکه بادلدار بنشینم
زجام وصل می‌نوشم زباغ عیش گل‌چینم
۳ـ حافظ اسیر زلف توشد ازخدابترس
وز انتصاف آ صف جم اقتدار هم
٤ـ چون آب روی‌لاله‌وگل فیض‌حسن‌تست
ای‌ابر لطف بـرمن خاکی ببار هـم
٥ـ صلا ازماچه‌میجوئی‌که مستان‌راصلاگفتیم
بدور نرگس مستت سلامت را دعا گفتیم
٦ـ درمیخانه ام‌بگشاکه‌هیچ ازخانقانگشود
گرت باوربود ورنه سخن این‌بودوماگفتیم
۷ـ یکی از عقل‌می‌لافدیکی طامات می‌بافد
بیاکین داوریهارا به پیش داور اندازیم

پنجشنبه

۱ـ یارب آن‌آهوی مشکین‌بختن بازرسان
وان سهی سرو خرامان به‌چمن بازرسان
۲ـ مرغ‌دل رابر افشان یعنی‌برغم سنبل
گرد چمن نجوری همچون صبا بگر دان
۳ـ مست بگذشت‌ونظر برمن‌درویش‌انداخت
گفت ای‌چشم وچراغ همه‌شیرین سخنان
٤ـ چوگل هـردم ببویت جامه در تن
کنم چـاك از گـریبان تـابـه دامـن
٥ـ تنت دید گـل گـوئی کـه در باغ
چو مستان جامـه را بـدرید بـر تن
٦ـ دلـم را مشکـن‌و در پـا مینـداز
کـه دارد در سر ز لـف تـو مسکـن
۷ـ وفاکنیم وملامت کشیم‌وخوش باشیم
که در طریقت ما کـافریست رنجیدن

جمعه

۱ـ به‌پیر میکده گفتم که‌چیست راه نجات
بخواست جام می‌و گفت عیب پوشیدن
۲ـ تاب بنفشه میدهد طرهٔ مشک‌سای تو
پردهٔ غنچه میدرد خنده د لگشای تو
۳ـ ای‌گل‌خوش نسیم من‌بلبل‌خویش‌رامسوز
کز سرصدق‌می‌کند شب‌همه‌شب دعای‌تو
٤ـ مراچشمیست‌خون افشان‌زدست‌آن‌کمان‌ابرو
جهان بس‌فتنه خواهددید ازآن‌چشم‌وازآن‌ابرو
٥ـ ای پیك راستان خبر یار ما بـگو
احوال گل به بلبل دستان سرا بـگو
٦ـ ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یـار آشنـا سخـن آ شنـا بـگـو
۷ـ جان پر ورست قصهٔ ار باب معرفت
رمزی برو بپرس و حدیثی بیا بـگو .



دریای آتش

از:داود سر مد

منم من‌شا عر دیوانه عشق
که باشد باورم افسانه عشق
تو واندیشه پیر تو ای عقل
من واین بازی طفلانه عشق

• • •

جو بوسید م لب پیما نه عشق
شلم خاك ره میخانه عشق
زمام سر نوشتم را سپرد م
بدست شو خی ای مستانه عشق

• • •

کتا ب زند گی دیوان عشق ا ست
تلاش معرفت عنوان عشق است
هزار استاد دانشگاه تحقیق
دراینجا طفل ابجد خوان عشق‌است

• • •

دلم این اهوی صحرای و حشت
اسیر پنجه فر مان عشق ا ست
بچشم همت د یوا نه ا و
بیابان هوس زندان عشق ا ست

• • •

عقاب عشق در دام هو س نیست
مقام باز در کنج قفس نیست
اگر شا عر نسو زد یك‌نفس نیست
بر پروانه چون بال مگس نیست

• • •

شکوه زند گی لبخند عشق است
دل آزاد گان در بند عشق است
زبزم سرد بیدر دان گسستن
اساس آتشین پیوند عشق‌است

• • •

دل سر مد که سر دریای‌عشق‌است
شکسته زورق دریای عشق است
بچشم باور ش در یای آ تش
نمی ازسا غر صهبای عشق است

نام و نامه

دور ازتو از آتش تنم جامه‌بسوخت
گفتم بنو یسم این خبر خا مه‌بسوخت
انگشت قلم کرد م و بر پـرده د ل
نام تو رقم نمود م ونامه بسو خت

لاهو تی

لرغونی ادب :

د مینی اور

په مایل دمینی اور دگل صنم دی
دهجران په‌سرولمبو می‌زړه کړم دی
دواړه سترگی په بنو کله دریږی
مامتلی په چشمانو ستا قدم دی
که جهانتواره رڼا په آفتاب شی
په ماهسی ستادغم دشپی تورتم دی
نورعالم واړه خندا او خوشحالی‌کا
یوپه ماغریب دیار دمینی غم دی
زړه زخمی می دهجران کله روغیږی
خومعطل داستا دوصل په‌مرهم دی
دجهان نعمت که واړه ماله راکړی
بی‌له یاره خوار احمد کله منعم دی

والت ویتمن

ترا جائی دیده ام

ای بیگانه که میگذری نمی دانی کـــه چقدرطولانی در پی تونگاه میکنم .
توباید همان کسی باشی که می جستم
گویی خوا ب می بینم.
بی شبهه در جائی باتو روز های خوشی گذشتانده ام .
چـــون سبك روح ومهربان‌وپاکدامن وهوشیار ازکنار یکدیگر می گذریم همه چیز
بیاد می آورم‌توبا من‌بزرگ شدی ودر کنارمن بودی ، با تو میخور د م و مـــــــــی
خفتم تــن تـــو تنها از آن تـــو نما نــده وتن مراهم نگذاشته است که تنها از آن
من بماند چون میگذریم مرا از لــذت دیدارچشمان وچهره وبدن خود برخوردار میسازی
ودر عوض از ریش وسینه ودستهای من‌بهره‌میگیری .
نباید با تو سخن گویم باید آنگاه که‌تنها نشسته ام یاآنگاه که دریك شب تنهایی‌بیدار
میشوم بتو بیاند یشم باید چشم براه‌بمانم تردید ندارم که باز ترا خواهم دید .
باید هشیار باشم که ترا از دست‌ندهم .



اولسی ادب :

بیوفایار

ځم ددی دنیانه شیرین یارمی‌یی وفاشولو
وژنی می په‌داچی‌نن‌غمازله‌په خندا شولو
توری دجفا نیولولاس کی ښما مرګ لره
هغه وفادار اشنا کتل مرګ ته‌ښماشولو
ځم ددی دنیا نه چیرته بلی یودنیا لره
یاردی‌وی خوشاله‌خیردی‌اورکه‌اپل‌په‌ماشولو
زه‌یی درکی‌ژاړم دی‌مخ‌ستون کړی‌لاخنداکوی
دادچالمسو ن دی څکه دومره یی‌پرواشولو
زه‌دلاوربی یاره څه به داژوندون کړمه
مرګ باندی‌رضایم‌چی له ماڅنی‌جداشولو
دلاورخان سیلاب

از نامه‌های دلدادگان نامور تاریخ

ترجمه : حسین هدی

این هفته هم‌نا مه دلچسپ‌و خیلی جالب ازدیو ادبیات اروپا گویته داریم.

درینجا گو یته مرد خود دار وآرام‌وسنگین بقدری احساسا تی میشود که نقشه جهان‌را بهمراه یك‌نامه بمحبوبه خود میفر ستدوبرای اوباصطلاح باسند ــ که همان خریطه دنیاباشد ثابت میکند که درستاره خا کی جا یی‌برای فرار ندارد وهر جا برود خیال قامت زیبای خانم فن، شتا ین اور اچو ن شبحی تعقیب میکند.

وچون راه فرارو ر هایی نیست گویته‌در آخر نامه ناگهان بر میگردد قیافه‌عوض‌میکند وبالحن‌حاکمانه ای‌چند دستور صادر میکند.
آری چون گریز ممکن نیست ناچار برای ستیز آماده میشود .

نامه گوئته بخانم شتاین

عزیزم !
اینك نقشه جغرا فیایی جهان را برایت میفرستم تالحظه ای ازوقت گرانبهایت‌رابـــه مطالعه آن صرف کنی‌ومشاهده نمایی که‌درآن نقطه ای نیست که من به آن‌فرار کنم وخیال تو درپی من نیاید.

عزیزم ! حتی توبرای من چنین نقطه‌ای‌را درربع مسکون نخواهی یافت !
پس شاد زی ازآن من‌باش‌وباتمام هستی خویش به عشق من‌وفا داربمان .

(ولفگانگ)

دتاریخ مسافر

دزمان پلنه بیدیا کنبی
دتاریخ پر مارپیچ لاره
یوځوخاځکی دی دوینو
اودپښودی یو ځو نښی
• • •

یوغمجن لاروی درو می
پراغزو
پر تورو کاڼو
پرژورو
اوپر لو ړو
زولنی یی رنګ په‌وینو
پرلاسو یی ځنځیرونه
پر اوږویی دژوند پیټی
• • •

داغمجن لاروی خوك دی
خوار انسان دی !!
چه راغلی دی تورتم نه
دماضی نه دعلم نه
کړیدلی دی ستم نه
دنیا ودښار په لوری
دغه‌ور ك اقلیم وخواته
درنا په هیله درو می
خوافسوس منزل نه‌مو می
• • •

دزمان پلنه بیدیا کنبی
دتاریخ پر ما رپیچ لاره
یوځو خاځکی دی دوینو
اودپښو دی‌یو ځونښی

محمود فارانی



خلو رمه بر خه

نجلی سوړ اسویلی وکیښ اووئی ویل:

-بیوزلی ! باید داسی کار ئی نه وای کړی.

یعنی څنگه ؟

-څه‌شی نه ؤهسی .....

خبره می ورغوځه کړه او ومی پوښتل :-

-نه‌غواړی چه ما په ټول جریان‌خبـر کړی؟

-زه معلومات نلرم .

موټرمی ددوی د کور له لیاری‌نــه راوگرځاوه اوپه بله لیاره روان‌شوم ورته می وویل :

-نه‌باید هغه ښځه ماته ووئی کوم‌چه ستا په مغزو کښی گرځی دا ځکــه چه‌هغی زمانه مرسته غوښتی ده‌اوزه دی‌ورسره مرسته ونه کړم ؟که‌مـړه شوی هم وی .

-دی وانه مړه غوندی وکتل‌اوونــی ویل:

-مایك ویریږم، ویریږم که خبری وکړم اویا ددغی معصومی نجلـــی‌د مرگ نه پرده پورته کړم سبا زه‌هم وژل کیږم .دا ځکه چه هغوی ډیـر ښښتلی دی دهر څه‌نه خبریږی .

ډه ډه می وزکړ او ورته می وویل!

-ډاډه اوسه گرانی چه زه ستـا ملاتړیم هیڅوك نه شی کولی چـــه ناته تکلیف در ورسوی .

هغه چپ‌ناسته وه اوما ورته زیاته کړه. دلته بی‌له مااو ستانه بـــل هیڅوك نشته اوموټر هم‌زما په خپل واك کښی دی نوهیله کوم چه هـر څومره معلومات راکولی شی دریـغ یی نکړی .

امی خپلی خماری سترگی راواړولی اوویی ویل:

مایك زه‌له ډیر وخت نه ستـــاد نو سره آشنا شوی یم‌خوښیږی می زه‌د اوه‌لس کالنی نه‌را پدیخوا ستا په‌لټه کښی وم دنورو ځوانانو سره هیڅ ډول رابطه نه‌لرم او نه یی‌ددوستی ارزو لرم، ماستا زیات عکسونه را ټول کړی اوپه خپله دخوب په کوټه کښی می‌ځړولی دی داچه ستا وجود ماته دخپل وجود نه‌زیات ارز ښت لری نودادی دهغی نجلی دوژلو جړه ماجرا درته بیانوم .

-ډیره ښه ده‌له دی ځای نه ښه ځای نه شته ...

امی موټر ته وکتل او ویی ویـــل:

-ددوی کارونه دومره د قیق دی چه ښایی ستا په موټـــر کښـــی یی هم دخبر اخیستلو دستگاه نصب کړی وی .

داسی معلو میده چه ښکلـــی نجلی په ویره کښی وه نو ورته می وویل :

ښه چه داسی ده نویو رستورانت ته به لاړشو خو دی زما خبرغو څه کړه او راته یی وو یل :

-نه نه موټر یو گوښه ځای کښی پارك کړه چه په دی بر خه کښـــی خبری وکړو .

موټر می دخیابان په یوه غـــاړه کښی ودراوه او دیوی ونی‌په څنك کښی کیښنا ستلو .

ښځی په وارخطا یی سر ماخوا دی خوا ته کتل او داچه څوك یی تر ستر گو نه شو ل نو په خبرو یـــی پیل وکړ .

-غـــوږ ونیسه !هغـــی نجلـــی‌د جاسوسی وظیفه سرته رسوله،ددغی کمیټی ریاست یوډیر خطر ناك سړی په‌غاړه لری چه هیڅا ته‌یی لاځان نه

دی ښودلی خوهغه چادپاره ځان‌ښیی چه‌مرگ یی راغلی وی. هغه په‌خپله هرکار سرته رسوی اویو ډیر غټ بدماش دی. ددی خبره می غوځه‌کړه اوورته می وویل :

-ایا ته‌هم دهمدوی سره همکـــار یی؟

په ورویی وویل:

-هو!

ښه ده‌خبرو ته دی دوام ورکـــړه خودی چه‌زما لاسونه په‌خپل لاس کی نیولی وو داسی یی زیاته کړه .

-ددغی کمیټی ټول غړی په سری توگه خپلی چاری سرته رسوی .

-ښه چه داسی ده‌نو ډاډ درکوم‌چه نوردوی دقدرت دوام پای ته‌رسیدلی دی.

امی خپلی مرکی ته دوام ورکړ و زیاته یی کړه

-هو: کودی..چه یوه ښکلی‌نجلی وه‌دهمدغو جنایت کارو په‌لومه کښی بنده شوی وه.

خوپه دی ورځو کښی مامو ریـــت ورکړ شوی ؤچه بعضی سندونه تر لاسه کړی اوکله چه‌په دی کاربریالی شوه ډیر عزت او اقتدار یی پیدا کړ. خوکله چه‌زه ورسره مخامخ شوم نو راته یی وویل چه دغه سندونه رانه په‌زیاتو پیسو غواړی اوکله چه مـــی ددغه کار دلیل ترینه وپوښته نوویی ویل چه زیاتی پیسی دی.

هغه په‌دی پوهیدلی وه‌چه کـــــه چیری دکمیټی رئیس ددی له تصمیم خبر شی بی‌له ځنډه به‌یی ژوند تـــه پای ورکړی همدغه نیت ؤچه دطیاری تکت یی‌هم اخستی ؤاود جاپان عزم یی کړی ؤ. خو هغوی دزیاتی زرنگی نه‌کار واخیست‌او ددی مهلت‌یی‌ورنه کړچه سندونه دی‌یی له لاسه وځی.

هغه غلی شوه اوما وپو ښتل :

-ایا سندونه یی ترینه اخستـــی دی.

هو: هم‌یی سندونه ترینه لاس‌ته راوړی اوهم یی وژلی ده.

ومی پوښتل :

-دومره خوبه پوهیږی چه دغـــه سندونه اوس چیری دی؟

-هو، هغه یی‌په یوه صندوق کښی اچولی او ښایی چه‌له هغه ځای نـــه یی‌هم وباسی .

ورته می وویل کوم معلومات چه ماته‌مو راکړل په‌زړه پوری وو مننه کوم .

کوم وختچه ددی کور ته ورسیدو بلنه یی راکړه چه‌یو چـــای ورسره وڅښم. دغه بلنه می په افتخارومنله اوور سره ننوتم. کور ته دننو تلـو سره سم‌یی راته وویل:

ئی.

-داه مایك څومره زاباندی گـــران ښکل می کړه اوددی په طــلا یی ویښتانو می لاس کش کړ او ورته می وویل:

-لکه چه چای درنه هیر شو .

آشپز خانی ته روانه شوه قهوه یی‌را وړه اود قهوی دڅښلو نـــــه وروسته یی وویل :

ما درته مخکښی ویلی ؤچه زه‌ستا عکسونه ډیر زیات لرم سملاسی می ورته وویل :

-بده به‌نه وی چه ویی گورو .

دلاس نه‌یی ونیولم او هغی کوټی ته‌یی بوتلم چه ددی چپرکټ هـــم پکښی ایښی و. زما زیات عکسونه ددیوالو پرمخ باندی ځړیدلی وو پـــه تندی می ښکل کړه او ورته می‌وویل چه‌د هغه مکافات ؤچه تازما دعکسونو په‌بر خه کښی‌تر لاسه کړیدی‌ځان‌یی نور هم را نژدی کړ اوزه یی‌هم‌زیات ښکل کړم او زیاته یی‌کړه .

-زه دزیات مکافات په هیله یم،په مقصد یی وپوهیدم‌او ورته می‌وویل:

-زه هم په همدی امید... ماددی دښکلا په برخه کښی زیاتی خبری وکړی چه‌ددی زیاتی خوښی شوی زلفی یی‌را باندی خوری کړی هغه می ښکلو لی‌او ورسره‌وغږیدم‌تر ډ یره وخته پوری مـــو دمینـــی‌او محـــبت د خوښی محلی تیـــــر ی کـــــړ ی دا می سر ه می شپه تیر ه کـــــړه ودسبا ناری دخوړلو نه وروسته می امی ته زیات ډاډ ورکړ اودجاسوسانو په‌لټه ترینه ووتم‌دامعلومه خبره ده‌چه دوی هم مخکښی پوهیدلی وو چـــه امی ماته ددوی دجنایت نه پرده‌پورته کوی نوپه دی ویره کښی وم چه‌ددوی له‌لاسه ونه وژل شی .

دغه ښکلی نجلی هم زیاته‌ویریدله اوما دخپل دوتر دتلفون نو مره هم ورته ورکړی وه چه دضرورت پـــــه وخت کښی ورسره مرسته وکولـــی شم، خپل موټر می ددوتر ددروا زی په مخکښی پارك کړتر څو می‌ددلدا دحال نه ډاډ حاصل کړی وی .

په دروازه کښی پیره دار ولاړؤ اوزما دلیدلو سره سم یی راتــــه وویل :

- ورځ مونیکمر غه ښاغلی«هامر»

ومی پوښتل :

-ولدا چیره ی ده؟پیره‌دارسملاسی وویل :

-څو گړی مخکښی ددوه تنو سره چه‌د شپو خولی گانی یی په سرکړی وی بیرون لاړه .

په حیرانتیا می وپوښتل :

-څه شی !دچا سره لاړه ؟

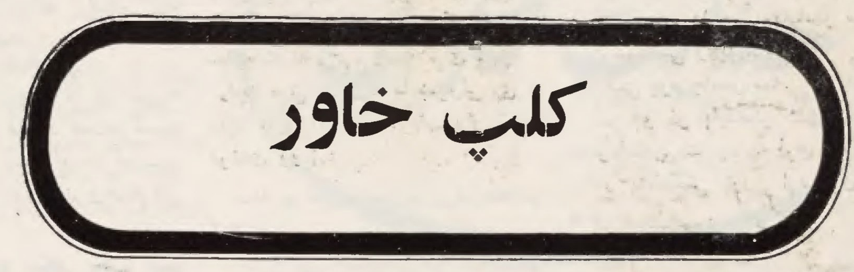
پیره دار وویل :

ـدوه قواره سړی د و لدا په
څنګ کښې روان ؤاوله دی ځای نه
وا تل:
وی پو ښتل !
ـهغه یې پهزور لهدی ځای نه
خارج کړه اوکه په خپله ور سره
روانه وه؟
ـنه هغه ډېره آزادانه اومغروړانه
روانهوه پوه شوم چه ولدا دوکهشوی
دهاودا بله نقشه وهچه دجاسو سانو
لهخوا زما دربې ږ'و دپاره جوړهشوی
وه.
بی لهدی چهڅه ځنډ می کړی وی،
دخپل دوتر دروازه می خلاصه کړهاو
ننوتم. کاغذونه می ښکته پورته
کړل اودا فکر می کاوه چه ښایی کومه
اطلاع بهیی راته پریښی وی هر
څومره کاغذونه چه می چاڼ کړل
څهشی می ترسترګو نهشو اخوا
دیخوا وګرځیدم اوپه پای کښی د.
خپل تایپ ریکاردر تهچه په یوهکونج
کښی موایښی ؤ'و یوازی ما او ولدا
تهمعلوم ؤرا په زړه شو دهغی فیته
میله سرنه شروع کړی ددوو ناپیژ-
ندونکو خلکو خبری می تر غوږشوی
اوبیا می دولدا خبری واوریدی چهله
دوی نهیی پوښتنه کړیوه چهپه خپله
څهشو .
اوبیا می ددوی چیغی ترغوږ شوی
چه ویلی ؤ.
ـهغه اوس زمونږ په لاس کښی
دی او ډیر ژر بهیی ژوندته خاتمه
ورکړو. بلیی ویلی ؤ.
چستی وکړه اوله دی ځای نه
ووځه. ددغو خبرو داوریدلو نه
وروسته خپل میز تهرا وګرځیدم او
یوکاغذ میتر سترګو شو چه دجا-
سوسانو لهخوا ماته لیکل شوی و.
ـای ناځوانه انسانه که څه هم
مونږ څو څلی تاته اخطاردرکړی
چهزمونږ په کارونو کښی لاسمهوهه
څولاس دی وانه خیست ،او مونږله
مجبوری نه ستا سکرتره دځانسره
بوتلله. اوتاپسی هم په هلو ځلو
کښی یوستا سکرتره هغله وخت
خوشی کیږی چه مونږ خپل کارونه
پای ته رسولی وی. اوسبا شپه به
تولی چاری سرته ورسیږی کهچیری
تهبیا همپه مونږ پسی په تعقیبکښی
شی نوستا دسکرتری زړه به په
ګولیو سوری سوری کړو.
ستاسی ګټه پهدی کښی ده چه
داوس نهتر سهاره پوری هوسا پاتی
شی اوبی غمه استراحت وکړی .
په بدویلو می شروع وکړه او
کاغذ می څیری کړ دوی داسی فکر
کاوه چهپه دغه ماشو مانه کار به

ماله خپل عزم تهرا وګرځوی. څو
غټه اشتباه یی کړی وه دمیز دجابی
نهمی څو ګولی دځان سره واخستلی
اود وتاو پهحال کښی شوم .
دتیلفون آوازبیر تهراوګر ځو لم په
چالاکی سره می دهغه غوږی پو رته
کړه دامی لړزیدونکی آ واز می
واورید اوویل یی .
ـمایك ته په خپله یی .
ـهو خیر یت دی. زما کو تهیته
جا سو سا ن را غلی د همد غه
آواز دختم سره سم دتو ما نچی
آواز ناکراره کړم ددی خبریهمغوځی
شوی.
وپوهیدم چه دغه ښکلی نجلی هم
ددغو جنایت کارانو دشوم غر ض
قر بانیشوهنهپوهیدمچهڅهچارهوکړم
اوپه پای کی په حال شوم د تیلفون
غوږی می کیښود وروستهمی دپا ت
دتیلفون نومره ډایله کړه پات زماد
غږ په اوریدلو سره په حیرانتیا
وویل :
ـ آه مایك نه پو هیږم چهڅهکوی
ماته لا تر اوسهدانهده معلو مهچههغه
نجلی چا وژلی ده .
په غوسه می ورته وویل :
ـزه څهپوهیږمتهپو لیسییاوباید
قاتل پیداکړی تا خورا ته دهغی مړی
وښود خودقتل په برخه کی مولا
معلومات نه دی ترلاسه کړی .
داچه مړی یی درته ما ښوولی دی نو
باید قاتل اوسم ... پات وار خطا
غوندی وویل:
ـنه پو هیږم خو زه ییهمپهعذاب
کړی یم.
ـ په ډیر افسوس باید دیویبلی
نجلی دقتل اطلاع هم درکړم.
هغه په حیرانی سره وویل :
ـآیا بیاهم ددغه رازماجرا سره
مخامخ یو داخلی چاپه داسی جنایت
لاس پوری کړی دی .
ـګرانه دوستههیځنه پو هیږمخو
دومره باید ووایم چه دغه نجلی چه
وژل شویده دا هم یوهجاسو سه ده
پات سملاسی وویل:
څه شی یوه جاسو سه.
ـ هو نو بایدفکر دیآرامو ی
معلومات ییپتا اړه نه لری داځکه چه
داکار پهمحکمی پوری اړه لری چه
قاتل وپیژنی .

(نور بیا)

دنیای ورزش



کلپ خاور

یکعده جوانان ورزشکار وورزشدوست کابل ازسال ۱۳۵۱ به اینطرف یك کلپ ورزشی بنام خاور تشکیل داده اندکه درطی این چند سال زحمت خود توانسته اند درچند رشته ورزش تیم هائی بوجود آورند.

بناغلی شاهرخ روشن آمر کلپ و چند تن از اعضای تیم فتبال کلپ مذکور رادردفتر مجله ژوندون ملاقات کردم آمر کلپ گفت: ماچند تیم فوتبال داریم که یکی آن تیم درجه اول یعنی الف، دیگری ب وسومی تیم کودکان است.

امسال گروپ جوانانیکه شامل تیم آببازی ماشده اند تشکیل گردیده به تمرینات خود آغاز کرده اند در ضمن تیم وزنه برداری وپینگ پانگ هم داریم وآینده تیم های باسکتبال، والیبال و بکسنگ مابه تمرین آغاز خواهد نمود.

میگویم فعلا روی کدام اعضای کلپ بیشتر حساب میکنید آمر کلپ میگوید: فعلا تیم فوتبال ما قابل دقت ویاد آوری است که درچند تورنمنت چانس مسابقه برای آن داده شده است سال گذشته دریك تورنمنت که از طرف کلپ نورستان کپ ها گذاشته شده بود تیم ماموفق شد یك کپ بدست آورد.

بناغلی سید یاسین کپتان تیم اعضای تیم فوتبال کلپ خاور را چنین معرفی کرد.

اسداله گولکیپر ،غلام حضرت عبدالبشیر ،سید حامد علی احمد، عبدالرشید، ابراهیم، عبد الهادی عبد السید، سید حامد علی احمد، سید عباس، سیدکریم، سید محمد هاشم تیم فتبال کلپ خاور درمیدان های ورزشی پوهنتون کابل به تمرین می پردازد، آمر کلپ وچندین تن از اعضای تیم که به دفتر مجله آمده بودند،با قدردانی زیاد از بناغلی محمد صابر روحپرور عضو تیم ملی فوتبال یاد نمودند وگفتند بناغلی موصوف بحیث ترینر مارا رهنمایی نموده باما تمرین می نماید.

اعضای تیم خاور که لباس راه دار سبز وسفید ونیکر های سبز دارند مرکب از جوانانی اند که سن شان برای فوتبال خیلی مساعد است اعضای کلپ هفته وار یك مقدار پول به کلپ می پردازند تا مصارف شان ذریعه آن تکافو شود .

آمریت تیم در جمال مینه است که چند اتاق برای پینگ پانگ، وزنه برداری ودفتر دارند کلپ در نظر دارد تا تمرینات آببازی رادر حوض پلی تخنیك ویاحوض سیلو انجام بدهد .

کلپ توقع دارد تا آمرین بزرگ سپورت وهمشهریان از تشویق ومساعدت خود درمورد اینگونه کلپ ها دریغ نورزندتا درتشویقهای صمیمانه آنها جوانان ورزشکاری تقدیم جامعه شود.

بناغلی روشن آمر کلپ گفت: در نظر داریم بعد از ختم تورنمنت برای انتخاب تیم ملی وجوانان از طرف کلپ کپی گذشته مسابقاتی رابین تیم های آزاد دایر کنیم البته تیم هائی که در مسابقات مذکور مقام اول ودوم وسوم رابدست می آورند کپ های را جایز خواهندشد.

درحالیکه برای این جوانان ورزشکار از خداوند طلب مؤفقیت مینماییم با ایشان خدا حافظی میکنم.

بسلسله معرفی چهره های ورزشی

یکتن از ورزشکاران لایق وپرآوازه ولایت قندهار دررشته فتبال بناغلی حمیداله «متین» است.

موصوف متعلم وفعلا عضو فعال تیم ملی فتبال ولایت قند هار میباشد.

بناغلی متین که ۱۹ سال دارد از مدت شش سال باینطرف برشته فتبال مشغول تمرین بوده در مسابقات زیادی اشتراك کرده است وتاکنون چندین کپ وتحسین نامه های ورزشی حاصل نموده است.

وی علاوه بر رشته فتبال به پینگپانگ ،والیبال وشنا نیزدسترس دارد بناغلی حمید الله متین اظهار امیداوری نمودگفت که در آینده جوانان ولایت کشور هم بتوانند در انتخاباتیکه جهت اجرای مسابقات به خارج کشور صورت می گیرداشتراك نمایند.

مصاحبه از : احمد غوث زلمی

قهرمان وزن ششم کلپ ورزشی معارف

در عصر یکی از روز ها گذرم به کلپ ورزشی معارف شد ،در آنجا سپورتمینـن های جوان کشور رادیدم که باشوق و ذوق زیاد به تمرین مشغول بودند ،نظرم رایکی از جوانان که قامت کشیده و جذابی داشت جلب نمود که با علاقه فراوان به تمرین پهلوانی مشغول بود پیش رفتم وتمرینش را ازنزدیك دیدم ،خیلی ماهرانه بازی مینمود ازیکی معلمان سپورت که درانجا حاضربود دربارهٔ او معلومات خواستم ،معلم اورا قهرمان کلاس ششم معرفی نمود منتظر ماندم تااز تمرین فارغ شد نزدش رفته و سر صحبت را همرایش باز نمودم ،او خودرا محمد رضا ولد غلام حسن «پهلوان مشهورکشور» ، متعلم صنف دوازدهم لیسه حبیبیه و هژده ساله معرفی نمود ازوی میپرسم چه مدت میشود که بهسپورت پهلوانی آغاز کرده ای ، جواب میگوید :از ایام کودکی به تمام سپورت ها، خصوصابه پهلوانی که از جمله سپورتهای باستانی کشور عزیز ماست شوق وعلاقه زیاد داشتم وروزها رادرکلپ شخصی پدرم به دیدن پهلوانان جوان که باشور وهیجان خاصی به پهلوانی درکلپ مصروف تمرین می بودند میگذرانم



ازراست بچپ: شاهرخ روشن ، سید یاسین فخری، سید حامد ، عبدالبصیر روشن، سید رشید ، سیدهاشم فخری

چون به سن هفده سالگی رسیدم ازپــدرم خواهش نمودم تابمن اجازه ،بدهد که به پهلوانی اغاز نمایم پدرم ،چونکه خودش از پهلوانان مشهور وطن است ،علاوه از ینکــه **بمن اجازه داد تا پهلوانی را شروع نمایم ،تشویقم‌هم نمود بعد از آنمن پهلوانی‌را در** پهلوی بازی فتبال اغاز کردم تقریبا یکسال وچند ماه میشودکه‌بصورت دوامدارپهلوانی‌را زیر نظر پدرم که معلم کلپ افشار است شروع نمودم که بعدا عضویت کلپ‌ورزشی معارف را حاصل نمودم محمد رضا افزود ه میگوید ازینکه پدرم نیز ازجمله پهلوانان شناخته شده کشور است ازخدا میخواهــم روزی‌من‌هم مانند پدرم درزمره‌پهلوانان‌مشهور **کشور درآیم درینراه همه دوستان و اقارب تشویقم نموده انــد من مر هون زحمات ازحد زیاد پدرم هستم که همیشه کو شیده** باعث تشویق زیادم در پهلوا نی گردد.

رضا میگوید فعلا هفتاد کیلو وزن‌دارم ، با آنهم در وزن ششم که هفتاد دو چار کیلوگرام است درمسا بقات کلپ معارف مسابقه دادم وموفقیت حاصل نمودم.

تاحال چند مسابقه نموده‌ای؟

ـالبته طوری که‌گفتم، مدت کمی‌میشودکه پهلوانی را شروع نموده ام ،بنا برا ندرین مدت کوتاه یك مسابقه رسمی در کلپ‌معارف داده ام .

تاحال ریاست المپیك مسابقات پهلوانی را طوریکه در سابق‌هر جمعه‌در غازی‌استدیوم دایر مینمود، کــدام اقدامی نــموده است، امیدوارم، ریاست المپیك هــرچه زود تــر مسابقات را در غازی ستدیوم شروع نما بد ،چه از یکطرف باعث‌تشویق و معرفـــی پهلوانان ورزیده که باعث افتخار کشور ماست میگردند وازطرف دیگر منبع عایداتی برا ی ریاست المپیك بشمار میرود فعلا میخواهید شما درکدام کلاسها مسابقه دهید؟

ـ چون مدت کمی از شروع پهلوانی‌من میگذرد ،قسمیکه شاید وبا ید ، آماده‌مسابقه نیستم ، ولی باآنهم میتوانم درآینده‌نزدیك در کلاسهای پنج وشش مسابقه دهم .

پهلوانی رافعلا زیر نظر کدام معلم پیشس میبرید .

فعلا پهلوانی تحت نظر میا گل ویك تن‌از معلمان کشور دوست ما اتحاد شوروی‌پیش میبرم .

شماکه متعلم مکتب نیز استید ،ا یاسپورت پهلوانی در دروس تان کدام خللی واردنمی نماید .

به‌نظرمن نمیتواند هیچکدام از رشته ها ی سپورت انسان را از کار هــای روز مــره زندگی باز دارد ، به این اساس می توانم پهلوانی رادر پهلوی دروس مکتب به خوبی ادامه دهم وقتیکه انسان سپورت مینما ید از صحت کامل برخوردار میبا شد که‌بخوبی میتواند دروس را پیشس ببردسپورت‌باعــث تندرستی بدن وآرامش روحی میگردد چنانچه گفته اند عقل سلیم دربدن سالم است.

شما درآینده میخوا هید چه رشته ایرا در پهلوی پهلوانی درپیش گیرند.

چون‌فعلا متعلم صنف دوازده رشته ساینس هستم، میخواهم درآینده در صورتیکه‌موقفیت رادر کانکور پوهنتون کابل بدست آرم ،رشته ساینس را در پوهنځی علوم پیش‌برده‌ویك ساینس دان شوم .

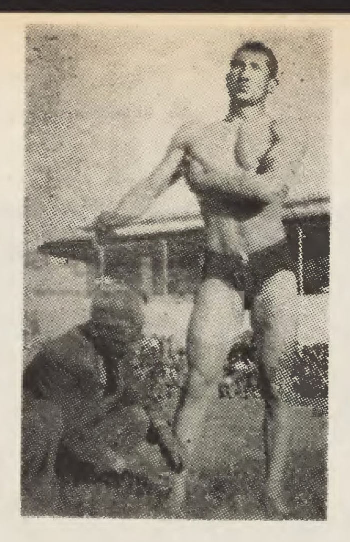
نظر تان درباره سپورت های افغانستان محصوصا سپورت پهلوانی چیست وچگونه میتوانیم پهلوانی را بیش از پیش بــه‌طور شاید وباید انکشاف دهیم؛

به نظر من سپورت ها درافغانستان مر حله ابتدایی خود رامی پمیاید یا بعضی آنها از نقطه صفر شروع نموده‌اند.

فتبال از مرحله ابتدایی قرار دارد،ازهاکی بکسنگ ،والیبال ،هندبال‌ودیگر سپورتهافعلا بطور چنانکه لازم است خبری نیست

درباره پهلوانی همینقدر گفته میتوا نم که اگر خدا بخواهد ، روزی کمیته سپورت که شامل استادان ورزید پهلوانی داخل کشور باشد درچوکات ریاست المپیك تشکیل‌شود، میتواند باعث‌انکشاف بهتر پهلوانـــی در افغانستان عزیز گردد.

امیدوارم در رژیم مترقی جمهوریت‌کــه انکشاف‌سپورت یکی از آرما نهای ایــــن رژیم است سپورت ها مسیر تکاملی‌خویشرا پیموده وخاکهای که بالای استعداد های‌قابل قدر سپورتی نشسته دور نموده تــا روزی رسدکه بیرق افغا نستان ما نــنــد مابــق درجهان سپورتی دنیا اهتراز درآید وهــمه سپورتمین های ماشهرت بین المللی کسب نمایند .



در اخیر از ښاغلی محمد رضا بااینکــه هژده سال دارد وپسر محجوب وآرامی است توانسته است لقب قهرمانی کــلاس ششم را حاصل نما ید .

می پرسم،چگونه یك پهلوان میتواند‌وفقیت راکسب نماید وهم بگوئید که از نظرشما کدام پهلوانان مادرکــلاسهای خود موفق هستند؟

حقیقتا یك پهلوان وقتی میتواند ،موفق باشد که‌دروزن حقیقی خود مسابقه دهد به نــظر من تمام پهلوانان کــشور ما در کــلاسها خود موفق هستند که میتوان ازآن جمله‌اینان را نام برد .

دروزن اول عبدالستار ، دروزن دوم محمد عارف ،در وزن سوم میاگل ومحمداسمعیل ،در وزن چارم ، احمد جان، صدیق، ورزاق‌بلال دروزن پنجم، محمد عزیز ، محمدناصروجانـ آقا ،در وزن ششم ،غلام سخی وعوض ودروزن هفتم شجاع الدین وعبدا لغفار .

محمد رضا جوان محجوب وآرامیکه توانسته است لقب قهرمانی را کسب کند

درشهر کابل

در شهر کابل میسر سا خته میشود ښاغلی رحیمی گفت:درموقع مطا لعه وبررسی پلان گذاری ،پلان هـــای تفصیلی مرکز شهر کابل، گرو پ انجنیران ومهند سین ښار والـــی کوشش می‌کنند بادر نظر داشت به میان آوردن تعمیرات عصری که‌حاوی اساسات لازمه انجنیری ومهند سی باشد خدماتی را انجام دهند تادر مسایل شهر سازی‌وسا ختمانی‌شهر کابل از لحاظ مهند سی خصوصیت خاصی را حفظ ونگداری نمایند.

برای انجام دادن این موضوع‌میتوان چهار نقشه‌مختلف‌را تو ضیح دادکه بایست طی چند سال آینده بطـور عملی تطبیق شود که‌نقشه اول آن عبارت ازمراکز جدید دوایری است که بدو طرف جاده استقلال مقا بل ارگ‌جمهوریت به‌پایه تکمیل‌رسانده می‌شود هشت تعمیر بــزرگ ۱۲ منزله بشکل‌مرتبه‌دار برای دفا تــر اداری وزارت خانه ها خواهد بود، نمایی تعمیرات فوق الذ کر مثل‌یك جمــهــوریــت مـــر تبـــه د ار خواهد بو د و برا ی تسهیـــلا ت امور تـــر ا فیکی در ا یــــــن جاده پل بزرگی بالای دریای کابل‌در همان‌سا حه اعمار خوا هد شدالبته این پل خیلی ها قشنگ وزیبا در معرض سا ختمان قرارخوا هدگرفت دومین منطقه که باید ذکر کردمنطقه بین سپین زر میدان وپښتونستانـ واټ ودریای کابل است که‌درآنجــا اعمار تعمیرات اداری مثل تعمیــر پسته خانه مرکزی دارای سه تعمیر جدا گانه چون تلفون ـتلگرافـو پسته خانه) میباشد که مجمو عــی شفا خانه های مرکز شهر که البته بااعمار شعبه کلنیك دندان همیــن سال آغاز خواهد شد هکذا درهمین ساحه سا ختمان تعمیــری بــرای افغانتور که از ۱۲تا ۱٤ منزله‌خواهد بود درنظر گرفته شده است برای آنکه در کنار لب دریای کابل‌تعمیرات مجلل ومدرن عرض اندام کرده باشد چندین تعمیر بلندمنزله برای ریاست کود کیمیاوی وریاست برق کابل‌و نیز خانه های رهایشی کــه الــبته منازل‌اول آن‌رامغازه‌ها تشکیل خواهد داد در نظر گرفته شده‌است وبرای خوشنمایی این ساحه فواره های آب حوضها ومجسمه های مقبول نیــز درنظر گرفته شده است.

ښاغلی رحیمی کفیل رباست‌کارو ساختمان کابل ښار والی‌دربــاره تطبیق پلان ۲۵ ساله دردیگر حصص شهر کابل معلومات داده علاوه‌نمودکه

در ناحیه سوم یعنی مرکز شهر کابل طبق پلان گذاری پــلان هــای تفصیلی در نظر گرفته شده است که این ساحه بین منطقه سپین زر دریای کابل وآسمایی واټ می باشد که‌درآن مناطق اعمارتعمیرات ٥منزله پیش بینی‌گردیده است که‌البته‌منازل اول این تعمیرات برای دکا نهــا مغازه هاو عتیقه فروشی ها تعییــن گردیده واصــل خـــود تعمیر ات رهایشی این سا حات ٥منزله بوده یك حویلی‌نسبتاکوچك‌رادارا میباشد



دختر تابلو فروش

از: مریم محبوب

تابلو پیرزنی را نشان میداد که دوزانو نشسته بود، رخسار راستش را به کف‌دست راستش تکیه داده بود، ودست چپ را به صورت عمود بالای دوکنده زانوانش چسپانده بود انگشتری عقیق نصواری رنگ‌درانگشت داشت، در صورت پیرش خطوط نامشخص ودرهم وبرهمی به چشم میخورد، نگاهش پیربوده وموجی از غصه آنرا مرموز تر می نمود، پیشانی گنبد مانندش پهن وفراخ فاصله دوابرویش را ازهم زیاد می‌ساخت، بینی هموارش از صورتش بزرگ ترمی نمود ودوخط درشت محدب پرمای بینی ولب های کلفتش رابه‌هم‌وصل میساخت درحال‌چرت‌بودو حالت متفکرانه ای داشت، تابلو رایك مرتبه دیگر بدقت نگریستم عین خصوصیات‌رادوباره در چهره پیرکه تابلو را پر کرده بود، دیدم سالها این تابلو را دیده بودم، امااین مرتبه به شکل دیگری ذران نگریستم، مثل اینکه میخواستم چیزی را از لابلای این‌خطوط کهن وپیربدست بیاورم .شاید میخواستم صورت پیر مادرم رادران‌جستجوکنم، نمیدانم، بار دیگر به‌آن نگریستم ، ناگهان تا بلو کبود به‌نظرم رسید . خطوط چهرهش‌درشت تروبرجسته تر به چشمم خورد، شایدعلتش آن بود که‌ازنزدیك‌آنرا می دیدم، درگوشه‌ای اتاق ایستاده اش کردم، چندقدم ازاوفاصله گرفتم، دوباره به آن نگریستم ناگهان از حالت اولی بزرگ تربه نظر رسید، پیشانی گنبد مانندش پهن تر ومحدب تر جلوه‌کرده فاصله بین دوابروی پیرش زیاد تر شد، احساس کردم این صورت به‌کلی آشناست، باخود اندیشیدم:

– کی باشد ..؟

– ازمادر کلانم ...؟ دوباره به خود پاسخ دادم،

– نی...! اورا ندیده بودم،

باز باخود گفتم:

– پس از کی ..؟

– از مادرم ...؟

دوباره بسوی تابلو نگریستم، بدون تفاوت به مادرم شبیه بود، حالت متفکرانه‌اش قیافه چرتی ونگاه های مرموزش به مادرم مینمود، پیشانی گنبد مانندش وبینی‌هموارو لب های کلفتش چهره مادرم رابه نظرم‌مجسم می ساخت باز باخود گفتم:

– این راپدرم چه وقت نقاشی کرده‌بود..؟

این پرسشی به‌من هم حالت متفکرانه‌ای بخشید، من هم به مثل تابلو چرتی شدم، به چند سال عقب برگشتم . یادم است‌آن زمان که هنوز پدرم زنده بود ها . . آن زمان ! روزی در بستر بیماریش میخواست آخرین تابلویش را بکشد، مویك وکاغذ خواست، رنگ هارابا دستان لرزانش به هم مخلوط ساخت، سایه هارا انتخاب کرد ولحظه‌یی‌اندیشید، طرح‌تابلو را آماده ساخت، مادرم درحالیکه‌رخسارراستش راا بکف‌دست‌راست‌تکیه داده بودودستچپ‌رابه صورت عمودی بالای دوکنده‌زانوانش‌چسپانده بودمقابل‌پدرم نشسته‌بود وچرت‌میزد خطوطه‌نا مشخص‌ودرهم وبرهمی چهراش‌راپیرنشان‌میداد نگاهش پیر بود وموجی از غصه آنرامرموز تر مینمود، دوخط درشت ومحدب پرمای بینی ولب های کلفتش رابه هم وصل میکرد، پدرم چند لحظه پی‌درپی به اونگریسته

بعد از سپری شدن چند ساعت در حالیکه‌مادرم هنوز حالت اولی اش را داشت تابلو آماده شد، چهره‌ای مادرم‌بود. اماپیرتر ومتفکرتراز حالت اصلی اش، درهمان اثنائیکه چرت فشارش رابالای مادرم زیاد ساخت وقطرات درشت اشك از چشمان کوچکش سرازیرشد پدرم صدازد:

– بیا ... گریه نکن

مادرم متوجه نشد،

پدرم تکرار کرد:

– گریه فایده ندارد، سرانجام زندگی مرگ است، بیا ..

مادرم برخاست، اندام باریکش بکلی‌پیر بنظرم رسید، نزدیك پدرم آمد،

پدرم مهربانانه گفت:

– بگیر نگذاری که خراب شود...

مادرم به‌دقت به‌تابلو نگریست . زهرخندی که ناشی ازشعف موقتی‌اش بودلبان کلفتش را از هم‌باز کرد،

صدا دوباره به‌گوشش انعکاس کرد:

– بگیر... نگذاری که خراب شود...!

دوروز بعد ازآن روز پدرم مرد، وآخرین اثرش همین تابلوست، ها.. درست است .. ها ...

ازآن روز بعد میدیدم هرروز مادرم مقابل تابلو میرفت ایستاده میشدوشرشراشك میریخت وهر دوروز بعد آنرابادستمال‌ململش پاك میکرد، چقدر علاقه اش‌نسبت‌به‌این‌تابلو زیاد بود، شاید دراو میتوانست خاطره های گذشته را تجدید کند، یاشاید هم چهره ای پدرم‌رادرآن میدید. نمیدانم! سالهاگذشت‌مادرم پیر وپیرترشد. وبامرور ایام همه چیزش‌را فروخت وخرج زندگی چند قدونیم قدی کرد که ازپدرم باقی مانده بود، حتی گرانبهاترین تابلوهای راکه پدرم درآنها زحمت زیادکشیده بود، یکی یکی از خانه بیرون کرد وبرد و فروخت ،پولش‌رامصرف کرد، تااینکه‌دیگرهیچ چیز باقی نماند سرانجام نوبت به این تابلو رسید، آنکه آخرین یادگار پدرم بود، امروز صبح بود، باصدای ترق وتروق‌مادرم‌ازخواب بیدار شدم، لحظه بعد آوازگنگ ونجواماننذی از آن سوی اتاق که تابلو به دیوارش‌نصب بود بگوشم رسید، لحاف راانداك ازصورتم کنار بردم دیدم مادرم دوزانو مقابل تابلوخود را خمیده است:

–مجبورم ... چه باید بکنم فقط آخرین نشانی اترا امروز میخواهم بفروش بدهم، آری... آخرین نشانی اترا...

انگار باپدرم درحال گفتگو بود مثل اینکه چشمان درشت وسیاه پدرم نظاره‌اش میکرد،

اکنون تابلو نزد من است، آنرابایدببرم،

• • •

همه جا نفربود وازدحام مردم دسته دسته می آمدند ومیرفتند، بعضی ها می‌خندیدند ، محدودی خاموش وآرام درحالیکه سرهای شان به طرف سینه های شان خم می‌بودازجلوروبم رد میشدند، گروهی قاه قاه بانعره های مستانه خنده‌ه‌ی بلندبلندسرمی دادندولی‌چندتای‌دیگر بالب ورو‌ی کشال گویی آمادگی برای گریه میگرفتند، من هم ازمیان شان رد شدم، تابلو زیربغلم بود، هر لحظه شانه ام‌میزدند این طرف‌وآنطرف تیله‌ام میدادند. دراین‌حال‌تابلو بدستم سنگینی میکرد وهرآن احتمال میرفت که ازدستم سقوط کند وشیشه‌اش پاش‌پاش شود، باقدرت هرچه بیشتر تابلو رابه خود فشار دادم تااینکه به میدانی بزرگ که‌دست فروشان اشیا شان راپهن کرده بودندرسیدم، به زیر سایه یی درختی دوزانو بروی خاك نشستم تابلوبه طرف زمین لمید، به اثر سنگینی زیاد آن خون در پنجه هایم‌دمه کرده بود،چندین مرتبه دستم راتکان دادم، موهایم راجمع وجور کردم، تابلو راپشت به‌خودوروبه طرف رهگذرن به تنه یی‌درخت پیرتکیه‌دادم وبه انتظار مشتری نشتم، آنانیکه تابلو نظر شان را جلب میکرد نزدیك می‌آمدند لحظه‌ه به تابلو خیره خیره می نگریستند، وزمانی نیزنیم نگاهی به من می افگندند، نگاه‌شان مرموز می بود. به مثل نگاه پیرزن تابلو!

لحظه ها گذشت رهگذران آمدند ورفتند نگاه های مرموز شان را به‌تابلو وبعد بصورت من پاشیدند،

دونفر پیرزن درحالیکه چادری های‌سانی شان‌راازدنبال،شان‌می‌کشیدندنظرشان‌راتابلو جلب کرد، هردو پیر بودند، صورت شان‌به نظرم آشنا آمد. بسوی تابلو دیدم‌وبعدچهره پرچین آنها به نظرم شکل گرفت .

هردو جلو رویم دو زانو نشستند انگشت سبابه شان را بدهن گرفتند وبادست دیگر تابلو رابیکدیگر شان نشان دادند در انگشت هردو انگشتر عقیقی جلوه میکرد، ناگهان یکی ازآن دوگفت:

– بیچاره چرت میزند.

دیگرش درحالیکه مگس راکش میکرد گفت:

– هاها عکس زیبائیست وبعد افزود:

– جوانی گذشت وچه زود گذشت ...!

ناگهان احساس کردم دیوار بزرگ و ضخیمی بین من وآنها حایل است هردودر خیال عمیقی غرق شدند، نگاه های شان پیر بود، مرموز بود بمثل نگاه پیرزن تابلو،

رهگذر آخری لحظه های دیرتر از دیگران مقابلم ایستاد پنداشتم از تابلو خوشش آمده حالت نگاهش متفکرانه ومرموز بودبه‌مثل نگاه پیرزن تابلو، رهگذر بازهم ایستاده‌شد زمانی به‌من نگریست ولحظهٔ به تابلو- باز چشمانش راحرکت داد وبه سویم لغزانده زمانی خنده هوس آلودی لبان باریکش راا هم میگشود وگاهی نگاه دقیقانه‌اش خنده را از لبانش ناپدیدمی ساخت ناگهان باصدای مردانه وغوری گفت:

– تابلو زیباست، اورا میخرم ..

خوشحال شدم دودسته تابلو را بلند کردم ناگهان شنیدم که گفت:

–بیا بامن خانه ای مادرآن کوچه‌عقبیست.

باخود گفتم:

بروم یانی ..؟

نی‌نی بیا بروم !

از جایم بلند شدم واز عقبش روان گشتم . اوجلو بود ومن از دنبالش، هرچند گام‌دیده هایش رابه موهای لغزانم می سائید و لبانش راحرکت میداد، رفتیم‌ورفتیم از چند کوچه وپس کوچه ها گذشتیم تااینکه‌دروازه کهنه وقدیمی از دور نمایان شد دستش را بسوی دروازه زنگ زده‌درازکرد وگفت:

– آنجا خانه یی ماست.

خودش درون حویلی رفت‌مراپشت‌دروازه نگهداشت وگفت:

– تو انتظار پیسه راداشته باش.

تابلو بدستم بود کوچه خلوت‌وتنگ به نظرم می‌رسید.چند دقیقه بعدیدم‌دوباره‌بیرون شد وگفت:

– امروز پیسه نداریم ..باقی سخنش را خورد وچشمانش را به طورمرموزی به موهایم سائید دستانم شل‌شدنزدیك‌بودتابلو سستی کند وبزمین بیفتد. نگاه ملتمسانه‌به‌او افگندم دیدم حالت نگاهش شکل دیگریست، مرموز وهوس آلود گریختم آمدم وآمدم از کوچه هائیکه بسان تار جولا درهم وبرهم وطولانی بود گذشتم.

سخت میگریستم همه به نظرم مرموز وگنگ جلوه میکردند آدم های قد کوتاه وقد دراز، زن های چادری داروبی چادری‌دخترهای لاغر وچاق همه وهمه حالت نگاه شان مرموز وگنگ بود، مانده شده بودم نفس درسینه‌ام تنگی میکرد، به همان جاکه‌رسیده‌بودم نشستم بعد از چندلحظه ناگهان‌احساس‌کردم که به عقب شیشه یی کتاب فروشی تکیه داده‌ام بدلم امید پیداشد باخود گفتم :

– کتاب فروش‌حتماتابلو رامیخرد..حتما ازجایم برخاستم.

نزدیك دوکان کتاب فروشی ایستادم عقب شیشه اش پراز کتاب بود پراز قفسچه های کتاب نوشته های درشتی عقب کتاب ماراسیاه ساخته بود داخل کتاب فروشی شدم .دکان بزرگی بود به هرسویی که میدیدم قفسچه های کتاب چشمانم را خیره می ساخت به هرگوشه آدمی نشته بود وسخت سرگرم خواندن گویی هیچکس متوجه آمدن من نشد دلم میخواست بروم باتابلو همان تابلوئیکه بدستم سنگینی میکرد برفرق های شان‌بزنم ناگهان ازطرف دست چپم متوجه شدم که دوچشم بسوی من دوخته شده،وقتی‌بسویش نگریستم به‌من‌اشاره کرد باگام‌های مصمم‌به‌آن سو رفتم مرد جوانی به نظر می رسید موهای سیاهش به دوطرف شانه هایش افتاده بود یخنش تاسینه باز وسینه پشم آلودش به مثل پوست گوسفندی به چشم میخورد، نگاهش کردم تابلو را جلورویش نهادم حالت نگاهش مرموز بود به مثل نگاه پیرزن تابلو.

گفت:

– تابلو را میفروشی...؟

سخنش بامن وچشمانش بسوی اندامم باریکم لغزید انگار باخودش حرف میزدبا شتاب گفتم:

– ها میخری ..؟

لحظه باز سراپاهم رانگریست بعد چشمانش را دور داد این طرف وآنطرفش رادید وگفت:

– تابلو بسیار زیباست فردا بیا...!

آهسته باخود گفتم :

– ای‌ناکس ... وورویم‌رابه شدت‌گشتاندم.

تابلو را گرفتم ازدکان‌پائین‌شدم‌مایوسانه دو باره بسو ی میدانی براه افتادم. از دور دیدم پیرمردی ریش سفید پشت به درخت‌تکیه‌داده‌است رخسارراستش‌رابکف‌دست راست ودست چپش رابه صورت عمودی‌بالای دوکنده زانواش چسپانده بود، نزدیکش رسیدم حالت نگاهش متفکرانه ومرموز بود به‌مثل نگاه پیرزن تابلو. پیشانی گنبد مانندش پهن وفراخ فاصله دوابروی پیرش را ازهم زیاد می ساخت دوخط درشت ومحدب پره ای‌بینی ولب های کلفتش رابهم وصل می کرد.

من هم رفتم مقابلش نشستم اصلاحرکتی نکرد، گویی ازسالهاست همانطور سربکنده زانو خوابش برده است، دلم میخواست با تابلوبه فرق سرش بزنم سرفه‌یی کردم‌بلند وصدا دار، ناگهان دیدم پیرمرد تکانی خورد وبسوی من نگریست، دستش را پیش‌آورد وپدرانه موهایم رانوازش کرد، چشمانش ریزریزو جقور بود به‌آدم احساس آرامش میکشید گفت:

– این تابلو رامیفروشی..؟

می بخشید . در حالیکه به سختی نفس گفتم :

– ها «باقیدارد»

آرتیست خنده آفرین

چاپلین دشمن اشک واندوه

ترجمه: عطا (راد مرد)

کسانیکه باهنر حد اقل علاقه ودلچسپی دارند وبه خصوص باکمیدین ها ودا ستا نهای کمیدی علاقه‌داشته باشد بانام چارلی‌چپلین کمیدین معروف آشنا یی کامل دارند. نام اصلی او چارلو چارلی چپلین است. وی‌در شانزدهم‌اکتوبر (۱۸۸۹) در لندن تولد شده،طفولیت را با مشکلات و بد بختی آغاز نموده وباهمان مصیبت و بیچارگی این دورهٔ اول زندگی را پشت سر گذاشت، نامبرده درهمان دقایق اولین دوره‌جوانی خواست تا ازراه هنر و به روی صفحه آوردن کمیدی های‌دلچسپ که‌خودش‌سهم‌فعالی در

آنها بازی می‌نمود زندگی نموده وحیات فردی و فامیلی خویش را از این طریق پیش برد و با استفاده از هنرش بتواند کمك مالی واقتصادی با فامیلش نموده و آنها از این راه واستفاده از این وسیله طی طریق نمایند وزندگی خویش را سرو سامان دهند، همان بود که برای اولین بار در همان آوانیکه‌روز های جوانی خویش را پشت سر میگذراند به تیاترمراجعه نموده وبا بروی صحنه آمدن اولین نمایش وی تماشاچیان آنقدر خندیدند که طبق گفته یکی از آنان که در تمام طول عمرم به چنین مقیاس وبه‌چنین شدت نخندیده بودم، همان بود که نام‌چارلی چپلین برسرزبانها افتید.

در زندگی انسان ها بعضی عوامل وجود دارد که بروز بعضی از این عوامل انسان را در راه تکامل‌ورشد ذهنیت ورو حیات وی سوق میدهد وبعضی عوامل نامساعدی نیزدرکار است‌که انسان رادر مسیر قهقرایی سوق داده وباعث از دست دادن بعضی خواسته ها وتمنیات او گردد

هنر کمیدی و کمیدین بودن بذات خود مطلب عادی و پیش پا افتاده نبوده بلکه از جمله مسایل مبرم واساسی و حتی اگر بگوئیم در مجموع هنر تعیین کننده است‌سخنی به گزاف نگفته ایم، آرتیست بودن وآرتیست شدن نیز بذات خود به مفهوم وسیع‌کلمه معنی‌وسیعی درخود نهان دارد، اگر در مورد آرتیست بشکل عام وآرتیست کمیدی بشکل خاص سخن‌بگوئیم ،بایدجداً اذعان گردد که درین رشته چارلی چپلین دارای مقام شامخی است .

مردمانیکه حد اقل بانام چارلی‌چپلین



چارلی چپلین کمیدین معروف

آشنایی دارند ویا از طریق فلم هاو دیدن صحنه های جا لبی که چا رلی چپلین در آن ظاهر گردیده، با وی آشنا اند، از لحاظ شیرینکار یهائیکه وی انجام داده ازآن سخت سپاس گذارند وازوی به نیکی یاد میکنند،

چار لی مد تی چندی میشود جهان را ترك گفته اما صحنه هاوفلم هائی ازوی باقی مانده که همه بینندگان بادیدن فلم های چندین سال قبل وی باشدت هرچه تما متر مانند اطفال به خنده می افتند، براستی از شیرین کاریها ئیکه چارلی چپلین انجام میداد کمید ین های معروف و مشهور هم عصر وی رایا رای همسری ورقابت باچار لی چپلین نبود چه چار لی چپلین ابتکا را تی در هنر خو یش استفاده می نمود که بذات خود این امر نمایشات وی‌را بیش از هر وقت کشیده واز شیوه و سبك کاملانوین دیگر جالب ودیدنی می‌نمود.

چار لی چپلین فلم های زیادی از خود بیاد گار گذا شت که همین اکنون که چندین سال از مرگ چپلین میگذرد، فلم های وی باهمان قوت وکیف وکانش باقی مانده است.

چارلی چپلین با هنر نمایی‌خویش وباحرکات دلچسپ‌وخنده آورخویش نیمی ازجهان را به خنده آورده و در قلب مردمان جا گرفت.

چپلین در زند گی شخصی وخصو صی خو یش نیز انسان‌پرسر وصدا و بذله گو بود، اکثراً زمانیکه در مجلس های دو ستان سهم میگرفت، با حر کات، اطوار و بذ له گوئی های خو یش همه مجلس ر ا به اندازه ای به خنده در می آوردکه حد واندازه نداشت

چپلین پابعرصه‌وجود گذاشت باخنده زیست وبالاخره با خنده وزنده دلی دنیا را ترك گفت.





چارلی چپلین، مردیکه نیمی ازجهان را به خنده آورد

چپلین باخانمش

چپلین در صحنه ای از فلم«دریا نورد ان شجاع»

مادر چپلین نیز مانند پسرش ز ن بذله گو وخنده روی بود

چارلی چپلین باهمسرش هنگا م گردش در حو مهٔ شهر

سرزمین آتشفشان

خوانین‌از او سو تایی یعنی او سو (برویا در صبح صادق) تایی (همه) را ادا میکنند بدین معنی که تما ما اهالی قریه بهدایت خوانین و ناطقین همه از صبح صادق بخانه مجرم‌رفته امرتهیه غذا را مینما یند وتا زمانیکه آخرین دانه کیله و غله او را تما م نکنند ولوکه شام تاریك هم حکمفرما شود ازخانه اش خارج نمیشو ند در صورت تردید پیشنهاد خوا نین وناطقین همه دسته جمعی به لت و کوب حیوانات خانگی وازبین بر دن زمین و حاصلات‌زراعتی مجرم‌پرداخته وحتی به اخراج وی از قریه اقد ا م میکنند.

اپیا پایتخت سا موا در شما ل مملکت در جزیره او پال که‌یکی ا ز بزرگترین جزایر سا موای غر بی در بحر الکاهل است مـو قعیت دارد شهر مذکور دارای ۳۵ هزار نفر جمعیت بوده اگر از اهالی ارو پایی که در سال ۱۷۲۲ بر علیه آز ا دی خواهان این جزیره دولت آلمان عساکر زیاد خود را فرستاد.

اپیا کدام فابریکه ویا مراکز صناعتی ازخود ندا شته بلکه این شهر بزرگ بحری و مر کز تجارتی وحصول مواد از آسترا لیا، زیلا ند جدید و اضلاع متحده امریکا میبا شد اهالی این کشور بصورت عمو م بصنایع دستی مخصوصا قا یق سازی اشتغال دارند. در در این شهر نما یند گی های تجارتی خیلی زیاد است که ازخود نما یند گا ن جداگانه ای در داخل این جز یره دارند منجمله‌این (کمپنی اتحادیه کشتی) و همچنین بانك نیوز یلند ازمهمترین آن محسو ب میگردد.

شهر اپیا با ارتفاع ۳۹۶ متر در پای کوهی بهمین اسم اساس گذاری شده است که امتداد ساحل قشنگ وطلایی شش کیلو متری امتدادیافته است. منازل نشیمن اکثرا در این کشور نه بلکه در خود پا یتخت‌چوبی وبو شیده با بر گهای کیله میبا شد ساحه این‌شهر با نواحیکه دا رای سر سبزی وشادابی قابل ملاحظه ای می باشد. تشکیل گردیده اند. خلیج اپیا که درآن در پای کو چکی میریزد خیلی هموار بوده ودایما تحت خطر ودر عین زمان تپه های مر جانی باد های شمال قرار گر فته است اطراف آنرا احاطه کرده است.

صفحه ۵۵



ازشمس الدین ظریف صدیقی

قسمت چهارم

ولی امروز که درساحهٔ علم وتهذیب همه چیز اصلاح شده میرود وجوانان همه جوانب رافکر کرده میتوانند نیز گاهی ازدواج شامل نواقص میباشد بعضا ازین ازدواجها انجـــام بسی ناگوار وناراحت کننده دارد . بایـــن شرح که اغلب جوانان محیط آنطور که شاید وباید رسیده نیستند جوانیکه عمر خـــود را سراسر درمحرومیت گذشتانده یکبار دربرابر دختر جوانی قرار میگیرد که میتواند درآغوش اومهر ومحبت گم کرده رابیابد حتما باو دل میدهد .

اگر نتوانست بوصال محبوبهٔ خود برسـد چون رهنمای صحیح ندارد راه خودراگم میکند ومنحرف میشود .

من بدینگونه آزادی کا مل بین جوانـــان مخالف استم، چه تجربه نشان داده اغلـب دختران وپسرانیکه باآزادی تمام همسر خودرا انتخاب کردند باثر فریب عشق های هوس‌آلود واحساسات آتشین نتوانستند یکدیگر راعمیقا درك نمایند، همینکه آتش هوس شان خاموش شد دانستندکه اشتباه کرده اند . ازطرفدیگر اکثر دختران جوان نیز مقصراند. تحریك‌مداوم تماس نزدیك باپسران جوان آنهارادر سرحدی قرار میدهد که زودتسلیم هوس ولذت‌میشوند

زود تسلیم هو س ولذت میشو ندوهمسر خودرافقط ازروی قیا فه ظاهر برمیگز یننـد این قضاوت عجو لانه نیز باعث ناراحتی‌های بعدی درزندگی زناشویی میگردد.

بعضی‌از خانواده‌های امرو زی بهتر یـــن دختر رابا بهتر ین مشخصا ت و کمالات‌که‌از هرحیث‌بر شرایط خانوادگی شان مغایرت‌دارد به‌همسری فر زند شا ن درنظرمیگیرندویااگر دختری داشته باشند دلشان میخوا هـــد برازنده ترین‌جوان شهر را برای دخترشان انتخاب‌کنند بدو ن آنکه ملتفت‌باشند کـــه فرزندان شان در چه سر حدی از لیا قـــت وشخصت ها قرار دارند. این عدم تساوی نیزباعث‌عدم تعادل رو حی میگردد بایدوالدین واولیاجوانان بمشور ت فرزندان خود با در نظر گرفتن شرایط فعلی خود همسری راکه طَرف پسند فر زند شان است زیر نظـــر آینده‌بایکدیگر معا شر ت کنند بشر طیکه بگیرند وآنگاه اجازه بدهند که زن وشوهـر خودشان آزادی آنها راکنترو ل نمایند .

ازطر ف دیگر جوا ن باید همینکه به‌پسر یادختر مطلو ب خود آشناشد یکدیگر رابـــه خانواده شان معر فی نمایند تا والدین بهتر رفتار وکردار طرف رامر اقبت کرده بتوانند. آنگاه‌پس ازمدتی که بکلی از اخلاق خصایل عادات وشخصیت اجتما عی شا ن اطمینان ـ پیداکردند در صور ت و جود توا فق‌زناشویی نمایند.

خلاصه چنین نتیجه بدست می آید کـــه انتخاب همسر با آزادی حدی بین‌جوانان‌بـــا همکاری والدین شا ن در صور ت تو جه‌بـه شرایط اجتماعی و خصایص اخلاقی‌و توافـق ذات‌البینی باید صور ت بگیرد و سعی‌شودتا آنچیزهابمعنی اصل آن مراعا ت گردد البته حالا من نمی دانم نـظر تو دریـن بـاره چیست آیا همسر ی را که در نظر گرفته ای‌واجد چنان شرایط و اهـلیتی هست‌کـــه شریك‌زند گی تو شود ویانه .

نجیب بدقت سخنان دکتور را شنیدوبعد گفت:

ـ حقیقت خوبی رابیاد من‌آوردید .فکرمی کنم‌دختری راکه من انتخا ب‌کردم از هـــر لحاظ مناسب من باشد اما چون روی‌صمیمیت وشیفتگی او راشنا خته‌ام نمیتوانم ادعای‌خود راثابت نمایم. دو کتور خنده کرد و گفـــت ـبالاخره‌نگفتی این دختر خوشبخت کـــه هست.

نجیب بارامی جواب‌داد:

ـاوسلیمه دختر سلیم خان است . سکوت آزار دهنده بین آنها ایجاد گردید. نجیب‌بـا بیقراری منتظر حر ف دو کتور شد ،ولـــی چون‌دید اوهمچنان سکو ت‌کرده است اعتراف کردازلحظه ایکه سلیمه رادید تغیرمحسوسی درخودحس نموده است بطور یکه‌همه‌حوادث گذشته‌رااز یادبرده‌است .اوصر یحا ا براز داشت که‌اکنون نسبت‌به هو سهای گـذشته هیچ نوی‌دلبستگی ندارد و هیچد ختری‌نـــه توانسته بود اینقدر ویرا تحت تاثیر بگیرد وهمین چیز موجب شدتانزد اوبیا یدواز وی استمداد بجوید .

دکتور بحر فهای او گو ش داد و بعـــد گفت:

ـلاز مست نظر سلیمه رانیز درین مورد بدانم بعدا باتو صحبت خواهم کرد امیدوارم موفق‌شوی.

نجیب هم گفت:

ـمتشکرم دکتور من باید همیشه بد وستی شماافتخار کنم. ولی‌آیا فکرنمیکنید که‌موقـع آن‌رسیده که باید تشکیل خانواده بد هم.

دکتور خنده کنان جوابداد :

ـچرانه البته برای تووقت کاملا مساعـد است‌من‌فکر میکنم تو روز های خو بی پیشرو داری. لاجرم باید زند گیت‌راسر وسامان‌بدهی تاوضع‌تو تثبیت گردد واز سر گشتگی و ـ آشفتگی خلاص شوی .

مطمین استم با فضل و دا نشیکه د رین سن‌وسال‌آمو ختی تفو ق خود را نسبت‌بـــه بیشتر همسالان خود کمایی کرده یی .

درتحصیلا ت‌نیزپیشر فت‌تراحس میکنم. اگرکمی‌تو جه‌ودقت‌نمایی همهٔ آنچه در باره‌تو فکرمیشود حقیقت پیداخواهد کرد. به همین جهت‌میخواهم باتو همکار ی نمایم وا میـــد وارم بخوشبختی‌برسی دوست عزیز:

آنشب برای سلیمه شبی‌بودغیرازشبهای دیگر. اوبرای نخستین بار محبوب‌دیرین‌خود رایافته‌بود، بخا طر مو فقیت‌بزرگ خودشب راتاصبح‌نخوابیده‌همه اش درباره آینده فکر میکردآینده ایکه‌نجیب نیز سهم مساوی‌داشت. تنهااشکال‌درین‌بود که چگونه از نظر نجیب درباره خودش خبر دارشود فکر کرد شاید نجیب‌بنابر توصیه پدر ش گا هی بخانه شان سری بزند ، هر چه صبر کر داز وخبری نشد درین مدت شورو هیجان تب آلودعشـق بیشتر میشدوسلیمه‌رایکپا ر چه‌اتش ساخته بود.حس میکرد که لحظه بلحظه زیباترمیشود سلیم خان وخا نمش هم‌ملتفت وضعا و ـ شدند.تااینکه سلیم خا ن بخانمش اعتراف کرد.

ـراستی‌مادر سلیمه دخترت‌دریـن دوسه روز خیلی‌تغیر نموده واوهم جوابداد :

ـهمینطور است‌ـ منهم فکر میکنم چیزی درزندگی‌دختر مارو ی داده‌که‌ما بیخبرمانده ـ ایم، بهتر است او رابخواهی وبامحبـــت وادارش‌بسازی تا رازش رابامادر میـــان گذارد.

سلیم‌خان فکرکردو گفت :

ـخو ب‌گفتی . برو او را از اتا قش‌صدا کن.لحظه‌بعدسلیمه بدرو ن آمد. زیبایی و ـ وجاهت‌اوحتی پدر ش رانیز تحت تاثیر قرار دادبطوریکه بی اختیار دست دختر ش را ـ گرفت‌وکنارخودنشاند .بعد از دوسه د قیقـه ازوی‌پرسید:

ـ دخترم میخواهم بدانم در اتاقچـه میکنی هروقت من می‌آیم تودراتاق‌تنهانشسته ای.سلیمه نگا هی بمادر ش کرد و جوابداد

ـبلی‌پدرجا ن‌نمیخوا هم وقتی‌شما ومادر جانم‌یکجا استید مزاحم شو م. واوگفت:

ـ ولی‌دخترم تو هیچوقت مزاحم ما نمیشوی توتنها فرزندما استی . من ومادر ت آ رزو داریم همیشه‌تر ادر کنار داشته‌باشیم .

ـراست میگو یید پدر جان اما منکه‌دختر استم‌ویکروز ناچار باید ازشماجداشو م.

ـاوه‌چه حر فهای میز نی :دختر م‌بگوبه بینم‌این‌فکر از چه و قت‌برایت پیداشده .

ـمرابه‌بخشید ، از گستا خی خودم‌معذرت میخواهم ،امابنظر شما من‌نباید چنین فکری بکنم.

ـچرادختر م، تو حق داری هر چه دلـــت میخواهدفکر کنی، مگر ما خوش میشویم‌که‌ما رانیزشریك فکر خود بسا زی ، آخر هر چه نباشدماوالدین توا ستیم.

ـدرست میفر مایید پدرجا ن خیلی‌دوست دارم ازشما هدایت بخواهم ،اما خجـــالت میکشم.

ـ نه دخترم خجالت در روز گار گذشته بود، توحالانام خدا دختر عاقلی استی هرچه دردلت‌میرسدبگو ...

ـ....

ـچرادخترم سکو ت کردی .

ـ....

ـآخر من پدر تواستم بیگانه نیستم،چرا خجالت میکشی‌بتو قو ل‌مید هم‌که نا را حتت نسازم.

ـشما... خودتان باید بدانید .

ـحالا فهمیدم ، مثل اینکه دلت را پیش کدام‌کسی گذ اشته ای .

ـ....

ـغصه نخور دختر م، آرزو بر جوانهاعیب نیست، خو ب کردی عاشق شد ی ولی بگو به‌بینم آنرا که انتخا ب کردی شا یستگی‌ترا دارد یانه؟

ـنمیدانم پدر جان چون کا ملا اورانشناخته ام.

ـصحیح کم از کم نا مش را خوا هـــی دانست.

ـبلی پدرجان نا مش .. نجیب است.

ـهمان نجیب پسر عمو خا ن مرحوم.

ـبلی....

ـدرست است‌پدر جان مگر از و قتی‌که دکتورحرفش رازد او راشنا ختم حرفی ندارم بزنم‌دخترم، من هنوز درباره‌این جوا ن هیچ اطلاعی‌ندارم بمن وقت بده تا کمی فکرکنم .

ـبسیار خو ب پدر جان هر طور یکه‌میل شمااست اما .....

ـعجله نکن دخترم.

ـراستی نگفتی دختر م نظر نجیب د رباره توچطور است؟

ـنمیدانم پدر مگر فکر میکنم او هم‌گرفتار وضع‌من‌شده باشد چو ن بهر حال‌قدم اول‌را اوباید بردارد.

سلیم‌خا ن سخت‌ناراحت بود از یکطرف گرفتاری های تجار ت واز طر ف دیگر فکر دخترش‌اورا بخودمشغو ل ساخته‌بود هرچه فکرکردنتوانست به‌نتیجه برسد نجیب نقص خانوادگی نداشت ،اما او عوض شده‌بود.آنهم دراثرصدمه مغز ی بهتر است درین مورد بادکتور مشوره نماید آ هسته دستش‌رابسوی گوشی تیلفون بردونمر ه دکتور را دایـــل کرد.

لحظه بعد ارتباط برقرار شد وصدا یـــی جوابداد.

ـهلو...

ـبه بخشید انجا خانه د کتورصد یــق است.

ـبفرما یید .همینجا است.

ـببخشید .تشر یف دارند .

ـنه‌هنوز نیامده ، بفر مایید چکار داشتید.

ـاگر آمدند بگویید امرو ز عصر اگر وقت داشتید بخانه سلیم خان تشریف بیاورند.

ـبچشم.

ـخداحافظ.

ـخداحافظ.

سلیم خان‌برای اینکه تنها باشد سلیمه‌و مادرش رابخانه یکی از دوستان روان‌کرد ـ چندلحظه بعدزنگ بصدا درآمد و متعاقب‌آن دکتورصدیق وارد شد .سلیم خان بگرمی ازاوپذیرایی کردوگفت:

ـچه‌عجب دکتور که‌شما رایا فتـــه توانستم.

ـمعذ رت میخواهم.آخر گرفتاری است.

ما دکتور ها خیلی فراموش کاریم ازینـــکه غفلت‌کردم باز هم معذرت میخواهم.

ـلازم به معذرت نیست . این حق‌ماست که‌باید خبرشمارابگیریم .

ـلطف میکنید .

ـراستی سلیم خا ن امرو خد متی‌بود.

ـهیچ میخواستم خبرشما را بگیر موضمنا احوال نجیب جان رابگیر م.

احوال نجیب جان.

ـآخر خبر دار ید، که من ومر حوم عمر خان‌دوست بودیم‌حق است‌که بایدازفرزندش خبردار باشم.بخصو ص از و قتی که‌شنیدم مریض‌شده.

ـلطف تان است . نجیب جا ن خوبست گاهی ازمن خبر میگیرد .

ـراستی ،شما ازم عالجه اش بکلی‌اطمینان دارید.

ـبلی‌کا ملا ازو قتیکه بهبود یافته حالش کاملا خوبست رفتار وکردارش نشا ن‌میدهد که‌مریضی خیلی بحالش فاید ه نمـــوده است.

ـچطور.

ـبرای اینک ه‌دست ا زهو سبازی هایش برداشته وهم خودش وسیله آ شتی رابـــا خانواده‌اش فراهم سا خته است تحصیـــل خودرانیز دنبال میکند .

ـبسیار خو ب، منهم آ نشب که اورادیدم فکرکردم که باید جوان برازنده باشد .

ـهمینطور است‌او یکی از شایسته‌ترین جوانهای محیط است آرزو های بزر گی دارد خداکند موفق باشد.

ـخداکند پدر ش نیز مرد خیرخواه وخیر اندیشی بودپسر هم به پدرش میرود.

دکتور وسلیم خان‌مد تی از اینجاوآنجا گفتگو کردند وازهر دری سخن گفتند . درمراجعت دکتور باین نتیجه رسید که مو ضو ع نجیب جدیست وحتماسلیم خان ازعلاقه د خترش بان‌جوان باخبر شده‌است چو ن حر فهای اوبرسلیم خان اثرخو بی انداخت لازم است هرچه زود تربه نجیب مژ ده‌بدهد ...

«باقیدارد»



آیا پیشانی فراخ بیانگر و نشانهٔ استعداد و ذکاوت می باشد؟!

عموما واکثرا ماوشما چنین تصور می نما یم ، که هر کسی دارای پیشانی فراخ باشد حتما اواز بااستعداد ترین‌انسانها به شمار میرود وداری ذکاوت هوشمندی و استعداد سر شاری می باشد به اسا نی **میتواند ، مطالب را درك وذهن نشین نمایه** واز آن به شکل احسن استفاده به عمل آورد اما واقیعت چنین است وعلم امروزی به اثبات میرساند وثابت نموده است ،که همواره این طرز تفکر صدق نمی کند ،حتی غالبا عکس آن واقع میشود .

اگر بطور مثال راجع به مغز فیل مطا لعه نمایم ،مغز آن سه برابر مغز انسان می باشد ولی تناسب آن بابد نش خیلی تفاوت دارد .

مغز انسان به‌اندازه ۱یر۴۰ وزن‌بدن‌اوست در صورتیکه مغز فیل به اندازه ۱ بر۴۴۰ **وزن بدنش می باشد •**

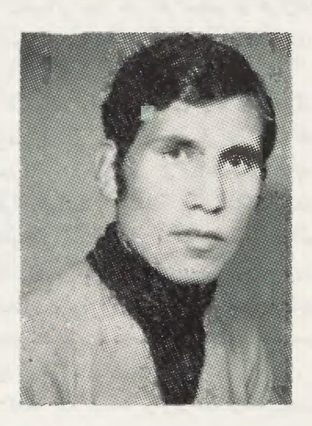
بهر پیمانه که فعالیت اعصاب مهم حیوان تکامل یافته باشد نسبت مغزی ا و **بزرگتر خواهد بود •**

به اندازه تقریبی ومتوسط مغزبشر درزمانما درحدود ۱٫۴۵۰ سانتی متر مکعب است

بقیه درصفحه ۶۳



نظریات واندیشه‌های جوانان



نظریات واندیشه های جوانان

غلام غوث احمد یار محصل پوهنځی طب:

مسلم است سعی وتلاش جوانان درراه پیشرفت واعتلاجامعه رول بسزائی داشته‌سر نوشت آینده اجتماع خویش راتعین‌میدارند• **جوانان چیزفهم ومستعدباتوجه بوظایف محوله در پرتو انوار تابناك علم ودانش همواره** مصدر اعمالی میگردند که‌در خوریك‌جوان‌افغان است•

پیغله ریتا مشعل متعلم صنف دوازدهم الف لیسه عایشه درانی:رفتن‌به‌سینما ودیدن فلم هاکه سرگرمی برای‌جوانان‌است‌نبایدجنبه **های منفی فلم در روحیه وافکار جوانان‌تاثیر** سوء نماید. بنظر من جهات مثبت‌هر فلم‌دررشد **وشعور جوانان تاثیر بارز دارد ویك جوان** خود درایت آنرا دارد که جنبه های‌مثبت‌فلم **را ازنظر محیط واجتماع اش بررسی نمایدو انتباع گیرد•**



نجیب‌الله «مدهوش» ممثل افغان ننداری :

دیده شده که عده از هنر مندان ماوقتی معروف میشوند وشهرت کسب‌مینمایند عوض اینکه شهرت و محبوبیت خویش را حفظ **نمایند برخلاف بعد ازمدتی نسبتا کوتاه آن** محبوبیت راکه دربین هنر دوستان‌حاصل‌نموده **است ازدست میدهد واین برای یك هنرمند** خیلی دردناك است‌که نتواند محبوبیت‌خویش **را دربین علاقمندان به هنر حفظ نماید•**

پیغله کریمه عادل الیاس متعلم صنف نهم لیسه زرغونه:

جوانان ثروت پایان ناپذیر اجتماعات **بشری بوده وکلیه نوسازی هائیکه‌دراجتماعات بشری چه امروز وچه در اعصار گذشته‌تاریخ بظهور رسیده متعلق به‌همت ونیروی جوانان خودگذر وصادق بوده وارتقای‌هرمملکت‌وابسته بسطح دانش ودرك علمی وواقع بینی جوانان آنست•**



مترجم ع «غیور»

په‌فزیکی تمریناتو کی دځوانانو برخه

په داسی حال کی چی ځوانان دروغتیا او سلامتیا لپاره ښه غذایی رژیم ته اړتیالری، همدغه رازدورزش اوفزیکی تمریناتو لپاره هم زیاته اړتیا لری چی دغه کار ته دځوانانو دبین المللی فدراسیون له خوا دری دوله پروگرامونه برابر شوی دی.

په لومړی پروگرام کی چی په ورځ کی دوه ساعته وخت نیسی، دصحی غذایی رژیم تر څنګه دځوانانو دغړو دحرکاتو څخه عبارت دی چی‌په ازاد ډول ترسره کیږی او دوه تنه ښوونکی دځلویښتو تنو ځوانانو دحرکاتو څارنه کوی .

په دوهم پروگرام کی ملی او اتلیتیکی لوبی شاملی دی چی‌د تورنمنت په شکل ویا دمسابقو په بڼه اجرا کیږی اود دغه راز تور نمنتونو خبرونه دتلویزیون او راډیو له‌لاری خپریږی .

په دریم پرو گرام کی دالمپیك او دځینو لویو وچو ورزشی پرو گرامونه شامل دی چی‌په یو کال اویاپه هرو څلورو کلونو کی جوړیږی .

د۱۹۷۳ کال یعنی دمیو نیمخ دبین المللی المپیکی لوبو څخه پاتی په ۶۳ مخ کی



په ډله ایزه توگه د ۱۹۷۵ کال داتلتیکی لوبو دعادی تمر ینا تــو داجرا کولو یوه گوښه .

پولیس وظیفه‌شناس

گفتگوی این هفته را با یکی از مؤظفین جوان ترافیك که اسمش محمد کبیر است پیرا مون قوانین ترافیکی تشکیل مید هد .

محمد کبیر سانتمل ترافیك کابل است ۲۵ سال دارد وتاصنف یازدهم درس خوانده ویکسال هم در اکادمی پولیس مشغول فرا گرفتن تعلیمات ترافیکی بوده است. او ازدواج نموده وصاحب دوفرزند است واز زندگی اش خیلی راضی است .

محمد کبیر جوانی است بلند قد گفتارش بدون تکلیف وعاری ازهر گونه خود سازی است .

ازش میپرسم که از مشغولیت و وظیفه اش حرف بزند در جواب میگوید: به وظیفه ام عشق دارم یك پولیس چون با مردم بیشتر تماس وارتباط دارد ازین رو باید دارا ی اخلاقی باشد که بتواند همکاری‌مردم راجلب نماید .

تطبیق قوانین‌ترافیکی بدون‌امتیاز ازوظایف‌ماست‌وکوشش میکنیم که‌این امانترا بطورنیکو وباکمال‌امانتداری اجرانمایم درینراه ازهیچ گونه تلاش خود داری نکنیم. البته همکاری مردم درین قسمت شرط لازمی است .

فکر میکنم برای‌همه‌کس مخصوصا پولیس داشتن اعصاب قوی وحوصله زیاد لازمی بوده زیرا پولیس منحیث وظیفه با هــر گونه مردم در تماس



محمدکبیر سانتمل با احسا س

است اگر در مواقع لازم نتواند بر اعصاب خود مسلط باشد ممکن‌است برای هردو طرف نتیجهٔ خوب‌نداشته باشد .

من به این عقیده هستم که یك پولیس در قلب مــردم جای دا شته باشد نه اینکه مــردم از پولیس و پولیس از مردم گریزان باشد. واین مامول زمانی برآورده میشود که هر کدام وظایف وقوانین را که بــرای آرامی مردم وبرای حفظ جان مــردم تدوین گردیده است مراعات نمایند وامروز خوشبختانه اکثر ازمردم ما متوجه این امر گردیده اند که‌ترافیك برای مردم ودر خدمت مردم است ، وازین رو همکاری مردم در پیشبرد ترافیك رول مهمی دارد .

درددل جوانان

ازمن نه پرسید که‌من‌کیستم و چه نام دارم زیرا اگر همسرم بفهمد که این نامه را من نوشته امیدانید که چه میشود وچه بروزگار من می آید (!)

بهرحال دردمن یامشکل من جدا از موضو- نشر رسیده است مطلبی راکه میخواهــم نشر رسیده است مطلبی را که میخوا هــم به شما بگویم ،یك مشکل نیست بلکــــه **یك‌بدبختی است شاید شما ویا خــوانندگان مجله تصور کنند کــه مبالغه میــکنم امــا** بخدا قسم که راست میگویم وعین حقیقت است .

دوسال پیش بادختری آشناشدم و تصمیم گرفتیم باهم از دواج‌کنیم واز دواج کردیــم واما چه غلطی کردم خوب چه میشود کرد. **زندگی ازین‌بازیها زیاد داردبه‌هر تقدیرامروز** ماصاحب یك طفل هستیم تا چندی قبل فکر میکردم که مردی خوشبخت هستم **اما** چــه تصور باطلی بدبختی من ازروزی شروع شد که شوق نویسندگی بلکه ام زددوشروع **به** مطالعه کردم یکی دوهفته توانستم که چند کتابی را بخوانم و چیزی بنوسیم اما همان یکی دو هفته اول بود وبس .

آهسته آهسته چیغ‌و فریاد همسرم بلند شد که چه قدر مطالعه چه قدر خواندن ونوشتن برای اینکه سرو صدای مابلند نشود .

کتاب‌ومطالعه را گذاشتم یکطرف وازهمسرم خواهش کردم **گاهی مرا اجازه دهدکــه بــه** نیاز های روحی خودهم **برسم، اماکوآن‌گوشی که بشنود و کجاست منطقی که اجازه دهد. بالاخره‌کار من بجائی رسیدکه دزدکی مطالعه** میکردم اما چقدر میشود اینکار را کرد یك روز دور وز بالاخره بازهم به گیرهمســرم افتادم وباز همان فریاد وهمان قیل و قال وبدخلقی **وهمان گفتار همیشگی که: بدون از** مطالعه ونوشتن تو دیگر کاری نداری و.....

تصور کنید درین عصر وزمان که ما چقدربه مطالعه واندوختن معلومات نیاز داریم با چه **مشکلی مواجه هستیم .**

شما بگویید چکنم !

(امضا محفوظ)

نویسنده غزیز .

ألبته به شما حق میدهم کــه ازین وضــع زندگی گله و شکایتی داشته باشید ولی یك چیز رانباید فراموش کنید که همسر تان و یگانه فرزند تان به عشق ومحبت شما نیاز دارند والبته شما بااحساس که درمقابل آنها دارید هرگز بخود این اجازه را نمید هید که همسر تان وفرزند تان ازعشق‌ومحبت شمابدور ماند .

واما درقسمت همسر تان باید گفت که. ممکن است این مخا لفت ها وعصا نیت ها ناشی از عوامل دیگری باشد که شایــــد همسر تان انرا احساس نماید وشما ازدرك آن عاجز باشید پس بهتر است این‌موضوع راصیمانه باهمسر تان در میان بگذارید تاراه چاره اساسی برای آن جسجو گردد .

بحر حال امید واریم که همسر تان مسولیت **وموقف شمارا درك نموده و بگذارد برعلاوه** رسیدگی به امور خانوادگی شما وظایف‌دارید که این وظایف به پیشرفت وشهرت شما ارتباط مستیقم دارد آینده شما را تضمین می **نماید .**

به امید موفقیت شما .

ښايي دشعر په محتوی او معنی‌باندی ډیر زور او قوت پیداشی که داسی وی نوبیا نوی شعر هم‌دنوی شعر په‌مفهوم نه وی اوخپل کیفیت بـه له لاسه ورکړی ،اوهمدغه وجه ده‌چه خینی خلك دنوی شعر په ویلوکله چه پیل وکړی نو ډیر ساده اوآسان ورته ښکاری نودوه شعره په آخر- کی سره لدی چه شعرونه وی ،دخنکو بدنظر ،نوی شعر ته پیداکوی ، زما په نظر نوی شعر په خپل اصلـی مفهوم ډیر قوت او مهارت غواړی اود مقفی شعر څخه راته ډیر مشکل ښکاری، اجمل صاحب وایی :

شعر کار دعقل ندی – داد سوی زړه ژړا ده – چه دزړه دتل راووزی دغه اصل شاعری ده.

کله چه ماد مرستین څخه د شعر د اصلی هدف اومرام پوښتنه وکړه ، نوویی ویل ،البته شاعر په هر څه پو هیږی ، له‌هری‌لیدنی‌او کتنی‌څخه ښه‌الهام اخیستی‌شی،له هرچانه‌دده دنظر ستر گی تیزی او له هر چانه داجتماع په تحلیل‌کی ده لو مړ نـی گام دی شاعر د ښکلا او مینی لـه جذباتو نه ښه خوند اخیستـی شی دزلفوپه دام کی ښه را گیریږی اود سترگو په‌کو لو نیغ و ښتیا کښی خونن ورځ دافغانی ټو لنی دشاعرله پاره هغه شعر او په‌شعر کی هغـه هدف اوږمرام‌دی‌چه‌پخپل‌ټولنیزژوند کی دخپلی ټولنی او لسی مرام‌دشعر په هینداره وځلوی او هغه دشعر په جامه کی ونغاړی .

ښه نو تاسی ویلای شی چـه حقیقت څنگه په شعر کی ځاییدا ی شی ؟

هر شا عر کولای شی وا قعـی واقعات او حقایق په خپل شعر کی ځای کړی . دټو لنیز پدیدو واقعی بیان دشعر په بیلوبیلو کلما تو کی یو حقیقت بلل کیږی .د ښه شا عر تلوسه په یو نه ستړی کیدونکـی طاقت دهر رنگه استعداد سره‌د بی وزلو او خوارانو دملا تړ له پـا ره دژوند ترآخرو شیبو پوری مبا رز ه کوی . ملی شاعر دهیڅ رنگـــك مشکلاتو څخه باید مخ ونه گرزوی اود ټولو ستو نزو دلری کو لو پـه هڅه کی دهر رنگك سوز او ســاز غورزیدو او پاڅیدو تړل اوپرانیستو څخه خوند واخلی او ووایی :

سپین سحر به خندو مه پسرلی به راولمه – ږدم دسروینو ډیـوی به پدی لار دظلمتونو

ماده خبری ونیو لی او پوښتنه می وکړه ،که‌په نوی جمهوری نظام

کی وواییی چه ادبیات با ید څه‌وکړی یو څه د«ژوندون» لوستو نکو تـه وړاندی کړی ښه به وی .

پدی برخه البته دا یوازی د یو ه تن او یوه فرد وظیفه نده البتـــه دهر چاکار دی چه دوینا سره سـم عمل وکړی ،خود شعر او هنر وظیفه دلته په لومړی قدم کی ده،هغه داچی هنرمند باید په هنری ابیا تو کښی دژوند پیښی لکه څنگه چه‌رښتیا نی پیښی شوی وی رنځور کړی‌اوژوند هغه ډول ترسیم کړی لکه څنگـــه چی دی اوشته ،په رښتیانی ډول‌دنړی پیژندل دژوند اړیکی او قوا نیـن څرگندول دپیښو یووا لی او دوو ی ترمینځ اړیکی پیداکول پرمختلونکی نظام‌د هنری ادب اساس او بسټ‌دی، پر ته لدی نه‌دافغانستان دپرمختلو نکی نظام دادبیاتو لوی ارزښت داذی چه دخلکو او ولسو نـو خیـږی ددوی ټولنیز ژوند اړیکی او چاری په پرله پسی‌ډول وښودل شی . ماکسیـــم گورکی ،ادبیات بشر پوهنه نو موی او وایی چه ادبیات هم‌د خلکو خیری

ددوی کړه‌وړه د ژوند لاری چاری ، اقتصادی ژوند دټولنیز نظام خیر ه په هنری بڼه کی ښکاره کړی اود هنر مندد هر هنری ادبـدی دشاعر ددردیدونکی احساس اود هغه سره دنا خوالو چارو څلانده ښیښه وگڼل شی .

په پای‌کی می دمرستین څخـــه شکریه وکړه او ومی ویل چه که د ژوندون لو ستونکو ته څه‌ویل‌غواړی مهربانی وکړه .دلږ څه غلی کیدونه وروسته ویی‌ویل زما ویناکه څه هم ډیره ده خوله هر څه نه‌به‌یی‌تیـــر شم یوازی‌به داووا یم چه او ســی دافغا نستان‌داولس‌دپاره دعمل‌اوچار وخت دی، څر نگه چه انگلز وایی: «وگړی خپل تاریخ جوړوی» کو مه هیله چه دجمهوریت راوستل وو تر سره شوه نودادی دمیړانی‌اوجوتو لو مهال ،ود کار اوزیار زما نه ده، نـو راځی دخپل ځان له پاره د مـــا دی او معنوی نعمتونه په خاطر په‌کاربیل وکړو .

معین مرستین‌د مرکی په پا ی‌کی خپله هغه شعر چه نوی ویلی ؤ ه‌انه دچاپ دپاره راکړ چه تاسو تـــه پیشکش کوم .

پسرلی‌را رسیدلی
دباران ځا څکی وریږی
دنکو غرونو په لرزا شی
په رپا شی په گڼا شی
نوری لړی شولی تیری
سپینی ووادی شولی ویلی
لمر ختلی ځلانده
ډمبر گلو په مسکا شی
یوه ښکلا ده پیداشوی
ددی ښکلی پنج اغیزنه
یوبهیر دی راروان بیا
نوی‌ترنگك نوی رنځور دی بیا
داؤدی گل اوگلاب هم
راشنه شویدی نخیږی
میری‌گل که چمبلی دی
بودبل‌غیږی ته لویږی
نور نو والوزی خاچوږو
راخپره کړی په چمن کی
انگازه دیوه پیوندبیا
شور او زوږ دنوی ژژوند بیا

آنروز شمع‌ها

فرصت آن نیست

– من تاکنون از دواج نکرده‌ام وفعلا هم می‌پرسم :

–پس چه‌وقت ..؟

بدون تامل جواب‌میدهد. .

–حتما ازخود زمانی وفرصتی دارد.

میگویم :

–حتما عشق هستی ..؟

رنگش حالت عادی خودرا می بازدو بـه سرخی می‌گراید، خنده اش گم می‌شود،اندوه مرموزی درچهره اش سایه مـی ا فگـند می‌گوید:

–همه‌مردم عاشق هستند. اگرعشق را به مفهوم اصلی آن بررسی کنیم جنبه هـــای مشخص دیگری دارد... فقطروابط پسرودختری رانمی توانیم تنها وتنها عشق بنا میـــم وچه بسازمان های که این‌رابطه با همه‌صفایی وصمیمیت شکل دیگری رابه خود گر فتـه وباخصومت های قبلی یفامیلی تیره و تـار شده‌است .

می‌پرسم :

–توعشق راچگونه تعریف‌میکنی ..؟

–عجیب است. تعریفی به‌عشق یا فتــه نمی‌توانم فقط میگویم که:

عشق‌یعنی تراژیدی زندگی.. همین‌وبس..

یکی ازدختران که‌دراین جمع بزرگ دیـده مـی‌شود ازآنطرف صدامیزند:

–من میگویم عشق سازنده وزیر بنای‌اصل زندگی !!

درعقب آ ن‌موجی ازخنده بلنـــدمیشود و چهره های شاداب وخوشحال را شما دا بتـر می‌سازد .



برق خدمت به‌انسان وهمنوعان نیازمند دراین چهره ها می‌درخشد .

عکسها و مطالب



ریموند دبلیو- ایس- روت وریه‌وندکی درحال اجرای یکی ازپارچه های شان.
این گروه هنری اخیرا درکابل نیزهنـــر نمایی کردند.

تاریخهای برجسته‌جهان

سال ١٤٥٦:

اشغال قسطنطنیه از طرف ترک ها پایان جنگ ١٠٠ ساله فرانسه و بر تانیه، بجز کالی همه متصرفات خودرا در فرانسه ازدست داد کالی هم بعدا درسال١٥٥٨ازطرف فرانسه اشغال گردید.

سال ١٤٥٦:

برای نخستین بار طباعت وچا پ اختراع گردید وجارج گوتنبرگ برای بار اول تورات راباحروف در مطبعه بچاپ‌رساند.

سال ١٥٠٧ :

امریگو یاامریکو وسپو چی دریانـــو رد معروف ایتالیایی که دراسپانیا بدنیا آمده بود برای باراول بدنیا ی جدید واصل شد وزود اویکسال قبل از کرستیف‌کولومبو س صورت گرفته بود وجه تسمیه امریکا اینست که‌جون امریکو برای باراول وارد امریکاگردید لهذا مارتین دیروزمیولر در کتـــاب خودش بدین مناسبت تقاضا کرد که‌:نیای جدیدامریکا نامیده شود.

سال ٩ . ١٥ :

هنری هشتم بحیث پادشاه انگلستان‌انتخاب کردید.

سال ١٥٦٤ :

درین سال بتاریـخ ٢٦ اپریل درامه‌نویس وشاعر معروف شکسپیر بدنیا آمد .

سال ١٥٨٨ :

اسپانیا با ٣٣٢ عسکر برحسب امرفلیپ دوم به‌انگلستان حمله کرد اما این حملـــه نـاکام شد واز جمله ١٣٢ کشتی صر ف ٥٠ کشتی دوباره به‌اسپانیاعودت‌نمود.

سال . ١٦١ عیسوی :

شکسپیر درسال . ١٦١ ازامور اجتما عی ونویسند گی کناره گرفت درسال ٢٣ اپریل ١٦١٦ پدرود حیات گفت .

سال ١٦١٩ عیسوی :

اولین بردهٔ سیاه پوست بوسیله هالیندی ها وارد دنیای جدید گردید این سال آغاز انتقال بردگان در امریکا محسوب‌میشود.

سال ١٦٣٦ عیسوی :

پوهنتون‌هارورد تاسیس گردید.

سال ١٦٤٢ :

چارلز اول پادشاه انگلستان جنگ هـای شدید رابر ضد پارلمان آغاز کرد اماپس از محاربه های زیاد ناکـام شد ودر سال١٣٤٩ پارلمان اورا بشدت تقبیح کرد شورای‌مشترك المنافع درانگلستان که‌ازطرف عوام وشورای دولت اداره میشدحکومت رابدست گرفت بعدا حکومت درسال ١٦٥٨ بدست چـارلـز دوم آمـــد.

سال ١٦٦٤ :

جنگ های شدید بین نظامیان چارلزدوم وهالیندی ها درگرفت چارلز دوم می خواست هالیند جدید را اشغال کند اما بعدا در اثر مقاومت هالیندی ها مرام چارلز بـر آورده نشد .

سال ١٦٦٥ :

طاعون شدید درلندن ٦٨٠٠٠ نفر راازبیـن برد. و همچنان درسال ٦ ٦ ١٦ حـریـق بزرگی . . ١٣٢ خانه و٨٩ کلیسا را طعمـــه آتش ساخت دراثر آن مردم‌زیادی بی خانمان شدند .

سا ل ١٦٨٩ :

آغاز جنگهای بر تانوی د رامریکا بـــا فرانسوی هاوهند ی ها. جبل الطارق‌ازطرف برتانیه اشغال گردید.

سال ١٧٥٦:

درین سال کپتان ویتوس برینگ کـه از طرف پیتربزرگ استخدام شده‌بود . الاسکا راکشف کرد.

سال ١٧٤٠:

فرانکلن بتاریخ ١٥ جدی ثابت ساخـت که‌رعد دارای الکتریستی (برق)میباشد.

سال ١٧٥٥ :

زلزله بزرگی بتاریخ اول نوامبردرپرتگال ٦٠٠٠٠ نفر را ازبین برد.



فامیل میکلن که قدم میگذ ارند باجـــرای پارچه های پراشوب شان مردم رابه هیجان میآورند. کانسر ت های(ماه‌ثور) اینان‌درکابل نیز جالب بود.

قصه‌ای از غصه‌ها

تهیه وتر تیب از مریم محجوب

روزها میروند ومی آیند. روزهای بس تفاوت ویک نواخت. روز های که زمانی‌شادی باخود به ارمغان دارند وروز های که بعضاغم هایشس مدت ها مرااز پامی افگند. من در این بی‌تفاوتی ها ویکنواختی ها تولد شدم، آهسته آهسته رشد کردم وبزرگ شدم. بالاخره زمانی فرارسید که‌همه راشناختم، مادر ،پدر، کاکا، خاله، پسرخاله وپسرکاکا همه را... اینها که‌همه روزی برایم بیگانه‌ونا آشنا بودند برایم آشنا شدند وبامی انس گرفتند. مادرم زنی خوب ومهربان بودوپدرم مردی بردبار وحلیم. گذشته ازهمه چیز اشخاصیکه خودرا بنام کاکا ومامایم معرفی کرده بودند مهربانتراز‌آن هابودند. باگذشت زمان، باسپری شدن سالیان متمادی ایـن دوستی وانس زیاد شد وپیوند محکمی راکه بین ماحکمفرما بود محکم ترساخت. ولی من، نمی دانم چرا همیشه دراین جمع‌احساس بیگانگی میکردم. نمی‌دانم. این همه خوشی وسرور، این همه تجملات رنگ‌رنگ باظواهر پرزرق وبرقش نقطه‌ظاهری بیجوآلی .. در دلم چیزی دیگر موج میزد.

چیزی که ازآن بی خبر وفقط ازموضوعات واتفاقاتیکه دردرون خانه میان چهار دیوار بلندش رخ میداد آگاهی داشتم . فقط‌من به جزازمن پدرومادرم فرزند دیگری نداشتند یکه ونـاز دانـه ؛ آرام وقتـی بـزرگ شدم، دانستم که چه رازی بزرگ ومخفی از من پنهان بوده است.

بسن چهارده سالگی بودم که حوادثی زندگیم راشکل دیگری بخشیدو درلابلای آن بواقعیت غیر مترقبه برخوردم ، چه‌واقعیتی. باور نکردنی وکشنده!..

گفتم پدرم مردی حلیم وبردباری بود و مادرم زنی مهربان وخوب. ولی باهمه‌مهربانی وعطوفتشان نگاه‌های مرموزی نیزقصه‌رابدلم سنگین تر می ساخت واندوهم رابزرگترمی نمود.

بعضی اوقات پدرم،آن مردخوب ودلسوز از وقایعات جالبی برایم قصه میکرد. وقایعی که‌شنیدنش برایم یکنوع دلهره و ترسی‌را بارمی آورد.

آن چنان که روز ها خودم می نشتم درمورد آن فکر میکردم ومی اندیشیدم.

– چراپدرم اینطور گفت ؟... منظورش چه‌بود ...!

او میگفت:

– دخترجان.. فقط آدمیست‌که باخوب و بدزندگی باحوادث خوش وناگوار آن باید بسازد و سازش‌کند . باغصه هاواندوه‌هایش آشنائی داشته باشد وهمچنان از شادی‌وروز سرورش شاد و مسرور گردد .

این گفتار این نصیحت‌پدرانه‌وبزرگوارانه لحظه‌ها چون نسیم گوارابدلم می نشت وباری آشفته‌ام می ساخت وسرور موقتی رابه‌یغما می‌برد. نمی‌دانم چه‌رازی درون همه‌اش نهفته بود.

روزی یکی ازدوستان نزدیک بمنزل‌ماآمد واین اولین مرتبه بود که اورامی‌دیدم،جوانی بلند قدوباریک اندام خوب صورت ومقبول بود.

رفت، مراآشفته وسرگردان دردنیای یاس و اولین نگاه چنان بامن گرم گرفت که‌گویی سالها ست‌مرا دیده است. بااوآشناشدم او پسر اندر کاکایم بود. آنروز آمد وفوری رفت، مرا آشفته وسرگردان دردنیای یاس‌و ناامیدی رها کرد.

تقریبا دوماه از آنروز گذشت دوماه کـه بسان دوقرن طولانی بود. بعد از دوماه باز عصرهنگام صدای‌گامهایش بگوشم‌رسید.وقتی سرم رااز‌ارسی اتاقم بیرون کشیدم دیدم خودش است. چه شیک‌وزیباشده بود. این مرتبه چندجلد کتاب که‌معلوم میشد ازکتاب های درسی است نیز همراه داشت . مردد بودم. نمی دانستم چه کنم نزدش میرفتم‌یا خیر..؟ به اصطلاح صدد ل را یکدل‌کردم لحظه خودرابه آینه نگریستم .موهایم راکه آشفته وپریشان بدوطرفم افتاده‌بود شانه‌زدم باعطر ملایمی خودرا خوشبو ساختم زمانیکه میخواستم از اتاقم به‌سالون بروم‌صدای ترق ترق بوت هایش مرا متوجه ساخت واینمرتبه هم رفت ولی قبل ازاین که برود فوری خودرا درون اتاقم افگندم ‌ازارسی نیمه باز نیم‌نگاهی بسویش انداختم او هـم دیـد . تبسمی شرینی لبانش رااز‌هم بازکرده بود، مادرم تاعقب دروازه بدرقه‌اش کرد. وقتی اورفت من باز ماندم ودنیای نالان وسرگردانم .دنیاائیکه درآن اندوه بر شادی هایش غلبه کرده بود.

اتاقم پراز سکوت بود. سکوت کـه از مدت‌ها از زمانه های دور واز سالهای زیاد به آن‌آشنا بودم. این سکوت برایم تسلی می بخشید وامیدوارم می ساخت. خلاصه‌روز ها وشب ها گذشتند هفته هاوماهها نیز سپری شدند سه‌سال دیگر هم‌به‌آن افزودشد .

آنروز هوا زیاد گرم بود. آنقدر که تحمل حرارت داغ امکان پذیر نبود لباسم رااز‌تنم کشیدم، بایک زیر پیرهنی بردی بسترم‌مقابل هوای سرد بادپکه افتاده بودم که صدای شرنگ زنگ دروازه بلندشد.

وقتی متوجه شدم دیدم خودش بود. خودش.. لباسی پوشیدم فوری به‌اتاق‌مادرم رفتم هنوز چند قدمی به‌اتاق‌مادرم نزدیک‌نشده بودم که‌ناگهان صدای خفیفی مرا به‌جا ایستاده کرد. صدا از درون اتاق مادرم بود آهسته آهسته به اتاق نزدیک شدم ناگهان شنیدم مادرم به‌آن جوان‌میگوید:

– لازم نیست که هنوز هم خودرابه آن آشنا بسازی.. بسیار زود است. گوشم را محکم بدروازه چسپاندم ناگهان شنیدم که‌آن جوان گفت:

– خداکند که تحمل کرده بتواند..

پاهایم سستی کرد واز حرکت ماند. پشت در وازه نشستم و سرم را میان زانوانم محکم فشردم.

از آنروز به بعد همه چیز برایم اسرار آمیز میشد. همه چیز حتی آن پسرك روز بروز علاقه‌ام به‌آن افزود میگشت‌و شیفته تر میگردیدم اما روبا نگاه های خشک وسردولی لبخندی محبت آمیز که مفهوم دیگری داشت از من استقبال میکرد.

بالاخره همه چیز روزی برایم افشا شد همه چیز...

مادرم گفت که من زمانیکه هنوز دوساله نشده بودم بابرادرچار ساله‌ام یتم شدم ودر اثر تصادم موتر پدرومادراصلی را ازدست دادم. وآن جوانی که من به آن علاقمند شدم برادرم است.. میدانید برادرم. ولی از موضوع آشنایی وعلاقمند بودنم هیچکس‌خبر ندارد.. هیچ. فقط خودم وشما.. اکنون که این نامه رابرایتان می نویسم فقط خواستم قصه ام‌راکه سرگذشت واقعی است برایتان بنویسم همین. نمیدانم مصیبتی راکه برماآمده بود این فامیل که ازمن وبرادرم پرستاری کردند چرااز ماپنهان ساخته‌بودند‌ازبزرگواری ویا... امید وارم از ذکر آدرس جلوگیری کنید.

آخرین سوار

گفت ای وای چه افتاده بگو
درتوآثار جنون می بینم
جامه و اسپ تراسرتاپا
سرخ گردیده بخون‌می بینم

چشم‌بگشود«برائیدن» وکرد
منفعل وار بر اطراف نگا ه
گفت: کشتندوبخون آغشتند
افسر ورایت‌وسر داروسپاه

جنگجویان دلیر افغان
شیر مردی وشهامت‌کردند
برسر چشم کبودان فرنگ
چه بگویم . چه قیامت‌کردند

چه‌سپاهی ،یکی‌چون‌ابرسیاه
مست وشوریده‌وتند وسرکش
مرگ میریخت از آن چون‌باران
غیظ میجست ازآن چـــو ن آتش

چشم ، کانون فــروزان ازخشم
سینه دریای خـرو شا ن
نعره چون رعد غر یو نده به چــرخ
حمله چون برق شتابـــان بزمین
آب این مرزبود آتش زا
خاك این بوم بودغیرت خیز
کوه باشند گران‌وقت ثبات
بادباشند سبك روز ستیز

«سیل»فرمود که‌شیپورزنند
گرد کردند بیك جا لشکـر
برسر قله فروزند آتش
که شود گم شدگان رارهبر

صبحگاهان چو ازین کـا خ کبود
افسر مهر نمایان گردید
باز در طارم مینایی چر خ
تخت جمشید زر افشان‌گردید

«سیل» بر لنگرهٔ قلعـــــه نشست
خیره بر دامن صحرانگریست
دیدچون نیست‌زلشکراثری
زار برخویش چو دریـــــا نگریست

چشم خونبار ببالا افکنا
دید چیزی زهوا می آید
مست و مغرور عقابی ازدور
بفضا بال گشا می آید

هست در پنجهٔ آن پارچه‌یی
که ازآن پارچه خون‌میریزد
گفت: این‌خون دل لشکرماست
که چنین زار وزبون میریزد

«سیل» ماتمزده ازجا بـــر خاست
مرغ آزاد به کهسار نشست
پرچم‌حق بفضا گشت بلند علم ظلم ،نگونسار شگست



به‌افتخار غازیا ن ومجا هدا نی که دررراه حصول استقلال وطن جانباز ی‌وجهاد کـــرده بودند محافلی ترتیب شده بود ، اینجاغازیان باقهرمانان آزادی دیده می شوند .

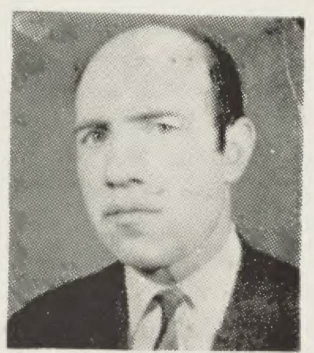
آیاپیشانی فراخ

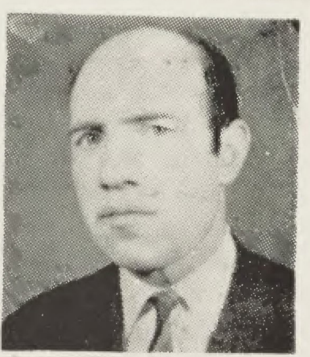
جمجمه شر بشر اولیه ، که مـربوط بـه ششصد هزار سال پیش بود چندی قبـــل در تانـگانیـکا پیدا شد ، حجم مغـز ایـن بشر درحدود ٦٠٠ سانتی متر مکعب بود. حجم مغز میمون نما درحـدود ٣٥٠ سانتی متر تعین شده است .

علم امروزی این مسله را ثابت نمود هاست که اندازه مغز شخص خودبه خود نمی تواند بیا نگر ونشان دهنده کلیه فعالیت ها ی‌فکری اوباشد .

بهرصورت باید یادآورشد که‌آنچه‌راعوام وذهنیت عامه تصور میکند بعضا اشتباهاتی درآن سراغ و یافته میتوانیم مـگر واقعیت این مو ضوع چنین است که هر کسی در دارای مغز است ،صاحب تفکر نیز می باشد زیرا اگر مغز وجود نداشته باشد اصلاتفکربه میان امده نمی تواندونمی‌توان بدون‌موجودیت مغز به بودن تفکر باور کرد .

پس موضوع متفکر بودن ، و دانشمند و عالم شدن هیچ ارتباطی به بزرگی پیشانی و یـا سر نداشته ، وهمه کس چه دارای پیشانی بلند وبزرگ باشند وچه باالعکـــس آن ، میتوانند ،در ردیف بهترین بشر قرارگیرند بیاموزند ، بیا موزانند و بدین ترتیب نخست یك فرد مفید وموثر عاقل و دانشمند برا ی تــوده و میـهن خـویش مصدر خـد ماتـی ارزنده ومهمی گردند .





بناغلی محمد یـو سف مـدیر مـراقـبت ماشین‌ها که ازکار مندان ورزیدهٔ مطابع دولتی است ومدت ١٦سال باشعبات ریاست مطابع دولتی همکاری فنی وتخنیکی فعالانه دارد.

په‌فزیکی تمرینا تو

وروسته دچکوسلواکیا داتلتیکی لوبو فدرا سیون دخوانانو لپاره ځینـــی تربیوی، اختصا صی ستدیو گانـــی جوړی کړی دی چی په هغو کی‌داوږدی ځغاستی، اس ځغلولو، لمبلـــو او نیزی وهلو لوبی هم شاملی دی .



رئیس تحریر : محمد ابراهیم‌عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون : پیغله راحله راسخ
مهتمم: علی محمد عثمان زاده .
تیلفون دفتر رئیس تحریر ٢٦٩٤٥
تیلفون منزل رئیس تحریر ٢٢٩٥٩
تیلفون دفتر مدیر مسوول ٢٦٨٤٩
تیلفون‌منزل مدیر مسوول ٢٣٧٧٣
تیلفون ارتباطی معاون ١٠
تیلفون منزل معاو ن٤٠٧٦٠
مدیریت توزیع ٢٣٨٣٤
سوچبورد ٢٦٨٥١
آدرس : انصاری واټ
وجه اشترا ك :
درداخل کشور ٥٠٠ افغا نی
در خارج کشور ٢٤ دالر .
قیمت یك شماره ١٣ـ افغانی

مطبعه دولتی

